آزادخان افغان

شهریار ایران و فرمانروای آذربایجان

۱۷۵۰-۱۷۸۱م



تالیف:پوهیالی مهندس نجیم آزادزوی

آزادخان افغان

شهريار ايران و فرمانروای آذربايجان

۱۷۵۰-۱۷۸۱م

تاليف: پوهيالی مهندس نجيم آزادزوی

تحقيق، پژوهش، و گردهمآوری: **غلام حيدر مصباح**

تحت نظر محترم پوهاند عبدالباقی حصاری آمر شعبه تاريخ عمومی
پوهنځی علوم اجتماعی پوهنتون کابل
وپوهيالي مهندس نجيم آزادذوی

ماه ثور ۱۳۹۰ه ش مطابق ماه می ۲۰۱۱م

راجع به این کتاب

نام کتاب: آزادخان افغان

مولف: پوهیالی مهندس نجیم آزادزوی

تحقیق و پژوهش: غلام حیدر مصباح

طبع اول

تاریخ طبع: ماه ثور ۱۳۹۰، ماه می ۲۰۱۱

تیراژ: ۱۰۰۰

دیزاین: مهندس نجیم آرادزوی

قـدر د انــی

به نام خداوند توانا :

دعـا و دُرود مـی فرستم بـه روح شـاد پـدرم، میرزا محمـد نسـیم خـان آزادزوی، که بار ها مـی گفت کـه اگر سراغ کتـاب هـای تـاریخ گیتـی گُشـا، گُلشـن مـراد، مجمـع التـواریخ، و مجمـل التـواریخ را بکنید درآن تـاریخ و سرگذشـت آزاد خـان را خـواهی یافـت. دران زمـان، یعنـی سالهای۱۳۵۰ ه که محصل پوهنتون کابل بـودم بـار بـاری بـه کتابخانـه ای عامه کابل مراجعه کردم و سراغ این کتاب ها را نمـودم. گفتنـد کـه این کتاب ها محفوظ است و بکسی داده نمی شود. سالها گذشت وما هم فـرار وطـن و مهـاجر شـدیم. روزی بـه کتابخانـه ای وایـدنر در یونیورسیتی هارورد رفتم. در بخش کتاب های شرق میانـه سراغ ایـن کتاب هـا را کـردم. کتابدار ایـن بخش کـه یـک مـرد انـگلیس بـود و بـه زبان فارسی لهجه ایرانی روان صحبت می کرد همه این کتـاب هـا را برایم آورد. در ضمن صحبت متوجه شدم کـه ایـن مـرد انـگلیس بسیار زیـاد راجـع بـه آزاد خـان و تـاریخ آنـدوره معلومـات دارد. ایـن کتابـدار کتابی را که به لسان انگلیسی نوشته شده بود و جدیداً بـه چـاپ رسیده بـود بـرایم آورد و خواسـت تـا آنـرا مطالعـه کـنم. ایـن همـان کتـاب

پروفیسور جان ر. پِری است بنام **"کریم خان زند"**، **تارخ ایران ۱۷۴۷-۱۷۷۹**، **چاپ یونیورسیتی شیکاگو، سال چاپ** ۱۹۷۹. درین کتاب از آغاز تا انجام از آزاد خان افغان ذکر به عمل آمده و حصه ای سوم بخش اول این کتاب در حدود ۱۴ صفحه به تشریح مفصل آزاد خان افغان تخصیص داده شده است. من این کتاب را چندین بار مطالعه کردم و از زحمات پروفیسور پیری قدردانی می کنم.

در زمستان سال ۲۰۱۰م که غرض کار های مسلکی ام به کابل آمده بودم و مدت شش ماه در این شهر بودوباش داشتم روزی سری زدم به کتابخانه عامه کابل که در پارک زرنگار موقعت دارد. من سراغ آمر کتابخانه را کردم و دیدم که محترم عبدالرحمان خان خود را بمن معرفی کرد که او آمر تالار کتابخانه می باشد. سپس او مرا با محترم حاجی صاحب محمد شفیع خان معرفی کرد که ایشان مدیر کتلاک های کتابخانه میباشد. من لیستی از کتابها را که با خود داشتم که در حدود پانزده کتاب به لسان های دری و فارسی بود به ایشان دادم. آنها وعده همکاری دادند که حتمی این کتاب ها را در کتابخانه جستجو می کنند. بعد از دو هفته به من تلفونی زنگ زدند که با هم ملاقات کنیم. آنها از موجودیت اضافه از پانزده کتاب، که راجع به آزاد خان درآن کتابها صحبت شده است، بمن اطلاع دادند. من باز از ایشان خواستم که اگر امکان دارد همان صفحات را که درآن از آزاد خان ذکر

ویادآوری شده است برایم کاپی کنند که آنها با کمال خوشی این خواهش مرا قبول کردند. روزی بعد در حدود اضافه از دو صد صفحه فوتو کاپی های آن صفحات را برایم آ وردند. لازم به تذکر است که هردو تعجب کردند که ما چنین شخصیتی در تاریخ افغانستان داریم که متاسفانه تا حال کسی از او اطلاع نداشته است. من از همکاری های هر دو، یعنی محترم عبدالرحمان خان و حاجی صاحب محمد شفیع خان، اظهار تشکری و قدردانی می کنم.

سپس به اکادمی علوم افغانستان که در شهرنو موقعت دارد رفتم و روی تصادف با محترم حبیب الله رفیع، نویسنده و تاریخ نویس معاصر افغانی، معرفی شدم. موضوع نوشتن یک کتاب را راجع به آزاد خان مطرح کردم. ایشان به من گفتند که راجع به این شخصیت تاریخی افغانستان خوب معلومات دارند و سالیانیست که آرزوی نوشتن یک کتاب را راجع به آزاد خان در فکر دارند. او وعده کرد که با همکاری من این آرزو را به انجام خواهد رسانید. من از صمیم قلب ازین حُسن نظر شان و دیگر همکاری های شان در ضمینه تشکری میکنم.

بعدا سری زدم به پوهنتون کابل، پوهنځی علوم اجتماعی، و درآنجا با محترم الحاج پروفیسور دوکتور عبدالباقی حِصاری معرفی شدم. پوهاند حصاری آمر شعبه ای تاریخ عمومی این پوهنځی میباشد.

موضوع آزاد خان را با ایشان صحبت کردم که دریافتم که جناب پوهاند حِصاری نیز معلومات کافی راجع به آزاد خان و تاریخ آندوره دارد. ایشان نیز نوشتن کتابها و برگزار نمودن سیمینار ها و کنفرانس ها را راجع به این شخصیت تاریخی افغانستان لازمی دانست و وعده هر گونه همکاری را در زمینه اظهار نمودند. روزی دیگر همرا با پوهاند حصاری نزد رییس پوهنتون کابل رفتیم که ایشان برگزاری یک سیمینار را راجع به آزاد خان در چوکات پروگرامهای پوهنځی علوم اجتماعی قبول نمودند. من از همکاری های پوهاند حِصاری ممنون میباشم.

پوهاند حصاری جوانی را به اسم غلام حیدر مِصباح برایم معرفی نمود که او تازه از شعبه تاریخ عمومی پوهنځی علوم اجتماعی پوهنتون کابل فارغ گردیده بود. غلام حیدر یکی از شاگردان ممتاز دوره ای خود در شعبه تاریخ میباشد. غلام حیدر موافقه نمود که در تآلیف یک کتاب راجع به آزاد خان با من همکاری نماید. من یکی از کاپی های اضافه از دو صد صفحه را که از کتابخانه ای عامه کابل تهییه نموده بودم به غلام حیدر دادم و برایش گفتم که اکنون ازاین معلومات ها استفاده نموده و به تحقیق و ریسرچ دراین باره دست به کار شود. غلام حیدر هیچ معلومات قبلی راجع به آزاد خان نداشت و اما درین موضوع علاقه ای خاصی نشان داد. من زحمات، پشتکاری

ها، صداقت، و خلوص نیت این جوان را واقعاً تحسین می کنم و در حقیقت بدون همکاری غلام حیدر تکمیل این کتاب امکان پذیر نبود. نا گفته نماند که غلام حیدر مِصباح از برادران اهل هزاره ما میباشد که من به وجود چنین شخص در جامعه ما افتخار می کنم.

رسم ها و سکیچ های که درین کتاب گنجانیده شده توسط فِردوس صمیم محصل شعبه مهندسی پوهنځی انجنیری کابل ترسیم و تهییه گردیده است. فردوس جان دو بار به قلعه آزاد خان در غزنی سفر نمود تا این قلعه را اندازه گیری کند. من ازاو قلباً تشکری می کنم.

در مجالس و گردهم آیی هاییکه چند بار در کابل صورت گرفت دوستان زیاد اشتراک نمودند و اظهارات در زمینه کردند که من از هر یک از ایشان قدردانی می نمایم. اینها عبارتند از: محترم داکتر صاحب خلیل آزادزوی، محترم محمد یونس خان آزادزوی، محترم غلام بهاالدین آزادزوی، پوهاند تاج محمد زریر، دوکتور عبدالواسع نجیمی، و دوکتور عطا محمد غزنوی.

از جوانانیکه در پوهنځی های مختلف پوهنتون کابل درس می خواندند وهر کدام در زمینه های همکاری نموده اند که متاسفانه اسم های هرکدام بیادم نیست تشکری مینمایم؛ باالخصوص از اِسرافیل آزادزوی، نثار احمد آزادزوی، شکیب آزادزوی، عبدالله آزادزوی، و جاوید احمد آزادزوی.

قدردانی

اشخاص که قبلاً درین ضمینه کوشش ها نموده اند و نوشته های بچاپ رسانیده اند، هر یک قابل یادآوری و تقدیر هستند. آنها عبارتند از مرحوم محمدصادق خان آزادزوی، محترم نجیب الله خان اِیمین و محترم علی احمد جلالی میباشند.

با احترام

مهندس نجیم آزادزوی-شش درک، کابل ماه ثور 1390 ه/ماه می 2011 م

فهرست

بخش اول – معرفی مختصر آزادخان افغان و مسکن اصلی او:

بخش دوم – نادر افشار و آزاد خان افغان:

بخش سوم – آزادخان در ایران

بخش چهارم – آزاد خان و کریم خان زند

بخش پنجم – آزادخان و محمد حسن خان قاجار

مقدمه

جریانات اوایل و اواسط قرن هژدهم میلادی اهمیت خاص تاریخی برای افغانستان دارد. در اوایل قرن هژده افغانها، تحت قیادت میرویس خان هوتکی، تازه خود را از یوغ اسارت و اشغال دو امپراطوری بزرگ مغول ها و صفوی ها نجات داده بودند که یکبار دیگر قشون بیگانه تحت رهبری نادر افشار سرزمین افغانها را زیر اشغال خوددر آوردند.

نادر افشار بعد از یک مدت کوتاهی از طرف خود ایرانی ها کشته میشود و خاک ایران مورد کشمکش های داخلی قرار می گیرد. احمد شاه بابا به قندهار آمده و تأسیس افغانستان معاصر را می گذارد و امپراطوری بزرگ درانی ها را ایجاد می نماید. اما در ایران زد وخورد های داخلی بین افشاری ها، قا جاری ها، زندی ها، کُرد ها، و قزلباش ها ادامه پیدا می کند. اما درین بین آزاد خان افغان توانست که باقی سرزمین های نادر افشار را در غرب افغانستان، آنطرف نیشاپور را تا اصفهان، شیراز، آذربایجان، کُردستان، و گُرجستان تحت اداره خود آورده و در ایران اعلان پادشاهی نماید و سکه بنام خود ضرب زند.

آنچنانکه گاه گاهی سرزمین افغانها مورد اشغال و تجاوز بیگانه ها قرار گرفته، همانچنان افغان ها نیز گاه گاهی از سرحدات خود پا بیرون آورده و خاک های کشور های همسایه را اشغال نموده اند. لودی ها و سوری ها سالها نه بلکه قرنها سرحداد کشور را تا هند و بنگال امتداد داده و حکمروایی کردند اند. غوری ها و غزنوی ها دو قرن خاکهای هند را زیر اشغال خود داشتند. و این هوتکی ها بودند که نه تنها افغانستان را آزاد ساختند بلکه ایران را نیز زیر اشغال خود آوردند. مگر این لودی ها، غوری ها، غزنوی ها، و سوری ها تمدن های تابناکی از خود در کشور های اشغال شده بجا گذاشته اند. آزاد خان افغان نیز سرزمین ایران را از تجاوز و حمله روس ها و ترک های عثمانی نجات دادند.

آزاد خان افغان یکی از برازنده ترین شخصیت های تاریخی کشور در قرن هژده بوده که متاسفانه در تاریخ های افغانستان از او کمتر یادی شده است. منظور از نوشتن این کتاب نیز آن می باشد تا این چهره ای تاریخی کشور را برای خوانندگان گرامی معرفی کنیم. نویسنده از کوتاهی ها و کمبودی هاییکه در این اثر وجود دارد از خوانندگان گرامی معذرت می خواهد. اکثراً مأخذ که در باره آزاد خان موجود

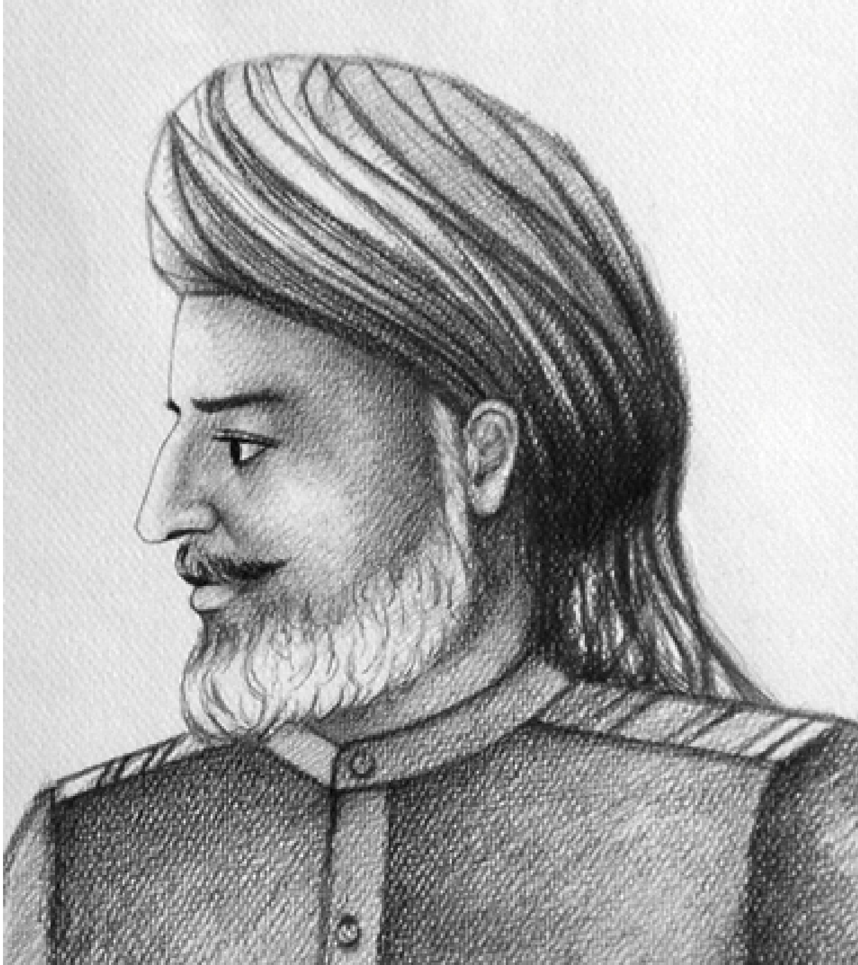
است از طرف بیگانه ها و خارجی ها، باالخصوص ایرانی ها، نوشته شده است. باوجودیکه ایرانی ها آزاد خان را به حیث یک افغان که سرزمین ایران را تا آذربایجان اشغال نموده بود معرفی می دارند، با آنهم ایرانی ها آزاد خان را به احترام و نام نیک یاد می کنند.

توقع می رود که این اثر شروع تحقیقات بزرگ و وسیعی در باره این چهره تاریخی کشور، یعنی آزاد خان، باشد. آثاریکه راجع به آزاد خان وجود دارد از قهرمانی ها و فعالیت های آزاد خان در خارج افغانستان باالخصوص در ایران، آذربایجان، گرجستان، کردستان، و عراق یاد آوری نموده است. مثلا نویسنده آمریکایی بنام جان ر. پری John R. Perry می نویسد که در آرشیف وزارت دفاع فرانسه اسناد مهم وجود دارد که حوادث و جریانات ایران و عراق را در دوران آزادخان ثبت نموده و مکاتب که در بین قونسل و وزارت خارجه فرانسه درین زمان رد و بدل شده است حفظ می باشد. همچنان نویسنده مذکور علاوه میکند که داکتر شخصی آزاد خان بنام Sieur Simon (سیور سایمون) که اصلاً یک جاسوس بود اسناد مهمی را در باره آزاد خان با خود آورده و در آرشیف ملی فرانسه قید می باشد. همچنان منابع روسی، تُرکی، و گُرجی ها نیز به لسانهای خود اسنادی را دارا می باشند که ضرورت به ترجمه و جمع آوری دارد.

امید است جوانان آینده کشور بدون تعصبات قومی، مذهبی، و ملیتی کوشش به خرچ دهند و به تحقیق و تجسس در شناخت چهره های تاریخی و ملی کشور بپردازند. آزاد خان افغان نه تنها تعلق به پشتون ها و غلزایی ها دارد بلکه او تعلق به همه افغان ها و افغانستان دارد و افتخار همه افغان هاست. او که در ایران حکومت کرده و با ایرانی ها جنگ کرده، اما ایرانی ها از ایشان بنام نیکو یاد می کنند. ازآن است که آزاد خان در آخر عمربه دربار وکیل الدوله ایران، یعنی کریم خان زند، به حیث یک مشاور، دوست و مهمان با احترام زیاد پذیرایی می شود.

با احترام

مهندس نجیم آزادزوی-شش درک، کابل ماه ثور 1390 ه/ماه می 2011 م



تصویر قلمی آزاد خان افغان؛ تهیه کننده مهندس نجیم آزادزوی- حق طبع و چاپ محفوظ است

آزاد خان افغان

بخش اول

معرفی مختصرآزادخان افغان ومسکن اصلی او

آزادخان افغان :

آزادخان یکی از نامدارترین سرآن تاریخی افغان در دوره ای پس از مرگ نادرافشار میباشد که نه تنها درخراسان آنروز ویا سرزمین دلیرمردان افغانی از مردان مطرح سیاست آنروز بوده است، بلکه در کشور های خراسان، فارس، آذربایجان، کُردستان، گُرجستان، و عراق افتخارات ازخود بجا گذا شته است. آزادخان درین کشور ها مشهور به آزاد خان (افغان) یاد شده و مقارن و یا پیشتر از دوره های احمد شاه بابا دُرانی (ابدالی) میباشد. زمانیکه احمد شاه بابا بعد از قتل نادر افشار توسط سران ایرانی به قندهار بر میگردد و تأسیس افغانستان جدید را می نماید، درآنزمان آزاد خان افغان که در سن و سال نسبت به احمد شاه بابا بزرگتر می باشد و دارای تجربه ای بیشتر نظامی و سیاسی می باشد برای مستحکم نمودن سرحدات ایران در مقابل امپراطوری های روس و عثمانی، مناطق خراسان آنروز را که شامل قسمت های غرب افغانستان امروز میباشد تا مناطق شمال ایران تا اصفهان و شیراز، آذربایجان، گُرجستان وکُردستان را تحت اداره و

اشغال خود می آورد. او دو بار پایتخت صفوی ها را که اصفهان بود در تسلط خود درآورده و سکه بنام خود ضرب میزند. او دست به اراکین حکومت ها در آذربیجان و کُردستان زده است و جایی درتاریخ آن سرزمین ها باز کرده وهم نام ازخود در ردیف نامداران و زمامداران آن کشورها باقی گذا شته است. او از بین افغانهای اندر غزنی سربلند کرده است.

با آنکه آزاد خان مشهور به یک «افغان» در ایران، آذربا یجان و سرزمین عراق عثمانی به قدرت نمایی های دست زده است و بر سریر حکومت ها تکیه زده است اما متاسفانه نامی از او در تاریخ های افغانستان چندان نیآمده است و ذکری از نام و نشان او نشده است. پس از حمله نادرشاه افشار در کا بل، صرف در چند اثار و نسخه های محدود تاریخی و اشعار رزمی یادی از آزاد خان شده است و آثاری در باره آزاد خان به چشم میخورد و ذکری از او به عمل آمده است. اما در آثار تاریخی ایران، آذربایجان، روسیه، و درین اواخر در منابع و نشرات غربی و امریکایی ها به زیادی و مفصل از آزاد خان، بنام «**آزاد خان افغان**»، به نیکویی یاد شده است.

یک منبع غربی، آزادخان را مشهور به "آزاد"، فرزند سلیمان و مربوط به افغان های کابل و از طایفه غلجایی یاد کرده است. این مطلب را نو یسنده امریکایی پروفیسور جان ر، پری (John R. Perry) درکتاب **کریم خان زند** به تفصیل ذکر نموده است. بطور مثال جان پِری در صفحه ای ۴۸ کتابش چنین می نویسد که: **آزاد، پسر سلیمان، از افغان های غلجی کابل که ممکن در سال ۱۷۳۸م، آنوقتیکه آن شهر (کابل) بدست نادر افتاد، با نادر یکجا شده باشد. ...** [2].

از نوشته های جان پری چنین بر می آید که مقارن آنکه احمد شاه بابا بعد از قتل نادرافشار با چهار هزار لشکر افغانی به قندهار می آید، در حین زمان آزاد خان با پانزده هزار لشکر دیگر افغانی به غرب ایران در سرحدات عراق رفته و آمادگی برای غصب قدرت را در ایران می گیرد. همچنان درین جا توجه شود که کلیمه «بیگ» یک لُغت تُرکمنی است. چون نادر و افشاری ها تُرکمن ها بودند، ازینرو این لقب بیگ (شهزاده) به آزاد خان اطلاق گردیده است. همچنان بعد از مرگ نادر افشار، اوضاع سیاسی در ایران آنقدر مغشوش بود که آزاد خان با هوشیاری وبکار بردن دلالیت های سیاسی توانست خود و هزار ها افغان های نظامی را از مرگ نجات داده و در سرحدات دور

---

[2] جان رپری، تاریخ ایران بین ، کریم خان زند، سال های 1747– 1779.(تهران: – ،1365.)ص:72.

از وطن، در مناطق کُرد های سُنی مذهب و در عراق خود را برساند. درآنجاست که بعداً پلان های آینده اش را طرح نمود.
دایرت المعارف بزرگ اسلامی در این مورد چنین می نویسد که:
آزادخان افغان ، شهرت آزادبیگ غلجایی را داشته و او سر افسر و سیاست پیشه ای افغانی و یکی از مدعیان حکومت ایران به شمار می رفت [3].

درجریان سیزده (۱۳) سا ل دوره ملوک الطوایفی در ایران بعد از مرگ نادر افشار،هفت تن از سران و خوانین ایران هر یک در جای جایی آن سر زمین اعلان استقلال نمودند. اما آزادخان افغان از جمله سران بودند که در مبارزه مسلحانه و قاطع و دوامدار ادامه دادند. حال آنکه دیگران به نحوی کشته شدند و یا صحنه را خالی کردند، اما آزادخان در جریان پیکارش بدون خستگی و با قاطعت دوام داده و دو مرتبه حد اعظم خاک ایران امروزی را تحت اداره و کنترول خود آورده و اعلان پادشاهی کرده است.

---

[3] دربخش های آینده لازم می بینم که درباره طایفه غلیجایی های که یکی ازطایفه های بزرک پشتون ها بحساب می آید اشاره ای نماییم :
آنچه ازکتاب تاریخ سلطانی استفاده می شوددراین باره ، دونظریه است که در صفحات بعدی تفصیل آن خواهد آمد.

محمد هاشم آصف مورخ ایرانی در کتاب **رستم التواریخ** در صفحه ۳۵۱ چنین می نویسد: **اکنون از بی صاحبی ایران، والاجاه آزاد خان افغان بر سریر سلطنت و فرمانرواهی و بر مسند پادشاهی و دارایی متمکن و بر قرار است و دارالسلطنهء اصفهان را مقر و مقام خود نموده و به آیین نادری اسباب و آ لات چیده و اساس بر پا نموده و ظاهرا با خلایق به عدل و احسان و حساب و احتساب و تمیز و حسن و سلوک رفتار می نماید.....**

در ین اواخر نویسندگان معاصر افغانی هم هر یک به سهم خود در باره این شخصیت نامدار افغان اشارات داشته اند. از او که سیاستش قرین به سیاست جهان بینی اکثریت افغانها در منطقه می باشد به نیکی یاد کرده اند. از آنجمله الحاج خلیل الله ناظم باختری تحت عنوان، **راد مرد که بنامش سکه پادشاهی زده شد،** از سید مسعود استاد سابق پوهنتون کابل نقل میکند که وی در باره آزادخان افغان در کتابش، **غزنی گنجی از آدمها،** نوشته است : **آزاد خان یکی از پُرآوازه ترین خوانین ولایت غزنی بشمار میرود. ایشان که در اصل از ولسوالی اندر ولایت غزنی و در قوم نیز اندر اند به شهرغزنی آمدند.........**

منطقه که آزادخان در آن مسکن گزید، به قلعه آزادخان شهرت دارد[4].

در شمال شهر کنونی غزنی، در حدود ده کیلومتری شهر، قریه ای کوچکی وجود دارد بنام قلعه آزاد خان. باشندگان این قلعه که اکنون محدود به چند فامیل انگشت شماری می رسند همه خود را اولاده همین آزاد خان افغان می شمارند و به او لقب «بابا» را داده یعنی «**آزاد خان بابا**» خطاب می کنند. اکثراً بخود «آزادزوی» تخلص می دهند و یک عده هم به تخلص «آزاد» یاد می شوند. تعداد زیاد این فامیل ها اکنون مهاجر شده اند. درین جای شک نیست که همه خود را اولاده همین آزادخان افغان می دانند و هر کدام شجره پدری خود را پدر به پدر به آزاد خان افغان سلسله میدهند.

همچنان **علی احمد جلالی** نیز در باره آزادخان نقل می کند که وی در کتاب **تاریخ افغانستان از نگاه عسکری** ،به نقل ازالفنستون در صفحه ۱۸۹چنین ذکر کرده است : **زمامدار بزرگ که بعد از شاه اشرف هوتکی در ایران ظهور کرد عبارت از آزادخان «اندر» است که خود را پادشاه ایران اعلان کرد و پس از نادر افشار یکی از دشمنان**

---

[4] الحاج خلیل الله ناظم باختری. ازنیکان به نیکی یاد کنیم. ص: 43.

سر سخت و خطرناک کریم خان زند بشمار میرفت. به شواهد و روایات افغانها و ایرانی ها مجادله طولانی این دو رقیب، یعنی آزاد خان افغان و کریم خان زند، برای تا ج و تخت ایران، با یک مصالحه و طرح دوستی صادقانه طرفین خا تمه پذیرفت. طوریکه آزادخان پس از سالیان درازی بوضع محترمانه و آبرومندانه در دربار رقیب خویش کریم خان زند بسربرد.[5]

در**دانشنامه بشر**هم این روایت با کمی تفاوت چنین آمده است که :
آزادخان افغان (وفات۱۱۹۵ه ق، ۱۷۸۱م) هنگام تصرف کابل به دست نادرشاه افشار داخل سپاه وی شد. و از آن به بعد با امیراصلان خان افشار فرمانروای آذربایجان پیوست و سپس به اثر پیدا شدن اختلافات بین او (آزادخان) و فرمان روای آذربایجان ،آزادخان از هم پیمانش امیر اصلان خان افشار دوری جسته و با ابراهم شاه دست دوستی داد و همپیمان گردید. و پس از شکست ابراهم شاه به اُورمیه (شهری در بین سرحدات غرب ایران، عراق، و گُرجستان) رفت وبا سران آن شهر متحد شد و قلعه آنجا را مستحکم ساخت. در سال (۱۱۶۶ه، ۱۷۵۳م) به کرمانشاه رفت و در حوالی آن شهر با

[5] ایضا ایضا ص:43.

کریم خان زند جنگ کرد و او را شکست داد از آنجا به اصفهان رفت و سکه بنام خود ضرب زد. در سال (۱۱۶۸ه، ۱۷۵۴م) آزادخان گیلان را متصرف شد......[6]

درین جا متوجه شویم که نظر به روایت فوق زمانیکه آزاد خان افغان در سال ۱۷۵۳م کرمانشاه ایران را تحت کنترول آورده و در اصفهان می رود و در همان جاست که اعلان پادشاهی می کند، درهمین دوران احمد شاه بابا چندین سفر نظامی در شرق و شمال افغانستان کرده و سرحداد افغانستان را تا پنجاب و بخارا امتداد داده و به نیشاپور ایران آمده است.

همچنان **دردایرت المعارف بزرگ اسلامی** ضمن ذکر از آمدن آزادخان به نیروی نادرافشار و ذکر از جنگهای او و ضرب زدن سکه بنام خود در اصفهان ایران در اخیر از وی به نیکی یاد کرده می نویسد که: **آزادخان در دربار کریم خان از احترام بسیار بر خوردار بود. وی بر همه امیران نامبردار زمان کریم خان برتری داشت. او همچنان در شیراز پایتخت زندیان می زیست تا اینکه دو سا ل بعد از مرگ کریم خان در سال (۱۱۹۵ق،/۱۷۸۱م) به بیماری دیفتری**

[6]ـــ،ـــ . دایرت المعارف بشر، جام : امیرکبیر، ب ت ص: 571 .

(Diphtheria) در گذشت. از جمله و صایای او این بود که بعد از مرگش پیکر او را موقتاً در شیراز به ودیعه گذارند و در موقع مناسب به کابل برند. اما این وصیت او بدلیل تحولات سیاسی آن زمان عملی نشد.

در **دایرت المعارف اسلامی** برعلاوه برمقایسه بین آزادخان و سایر افغان های که در ایران بقدرت رسیده بودند، آزادخان را آدم با طبع معتدل و آراسته میداند. کاظم موسوی مینویسد که: **او چنان با طبع معتدل بود که همواره در هنگام پیروزی در نگهداری زنان لشکر شکست خورده کوشش فراوان می کرد. در یکی از جنگها همه زنان زند را به یکی از سرداران خود به نام خضرخان سپرد که آنان را به اصفهان ببرند و از آنجا با هودج زرنگار به شیراز بفرستند. این گونه رفتار ها موجب گردید که کریم خان نیز جانب وی را نگه دارد و با احترام با او رفتار کند.** در نوشته مذکور به رستم الحکا نسبت داده شده که او نیز آزادخان را سرداری دادگر و مهربان و دلیرمرد

میداند و میگوید اگر سربازان سُنی مذهب شیعیان را می آزردند وی یعنی آزاد خان شدیداً آنان را سرزنش و سیاست می کرد.[7]
محمد هاشم آصف در کتاب رستم التواریخ چاپ امریکا، سال ۲۰۰۹، نیز در باره عدالت داری وعطوفت آزادخان می نویسد: **عالیجاه ،آزادخان، سلطانی بود با عدل و انصاف ؛در احکام بسیار دقیق و غور رس و بسیار با عطوف، و خوش سیرت و خوب صورت و فراخ حوصله و با شجاعت و با سخاوت و با حیا و با مُروت ، و با وفا بوده در ریاست صاحب حسن سیاست بوده و اخلاق حسنه و آداب مستحسنه در وی جمع بوده و در حلم و وقار و حسن قریحه و خوبی اطوار بی نظیر بوده، آنچه از ظلم و جور و تعدی که بروز مینمود و بعرض آن عالیجاه می رسید البته موافق حق و حساب انتقام و سیاست می کرد.**[8]

نویسنده مذکور، محمد هاشم آصف، این واقعیت تاریخی را نیز از آزادخان افغان ذکر نموده است که: **اتفاقاً وی روزی با دبدبه پادشاهی از راهی می گذشت. یکی ازغلامان نزدیکش از یک دکان میوه فروشی یک دانه انار را با سر نیزه ربود. میوه فروش فریاد کرد.**

---

[7]کاظم، موسوی. دایرت المعارف بزرک اسلامی.(تهران،مرکزدایرت المعارف بزرک اسلامی،1369)ج1،.ص: 322س: 2.
[8] ـ محمد هاشم ،آصف . رستم التواریخ .

این فریاد را آزادخان شنید، رُخ گردانیده و امر نمود که آن غلام را جزا بدهند.

این نکته را هم باید یاد آوری کرد که در زمان آزاد خان دو قدرت سیاسی دیگر نیز در ایران سر بلند کرده بودند؛ یکی محمد حسن خان قاجار که یکی ازمدعیان پادشاهی و مخالف آزادخان بود که شهرهای استراباد، مملکت مازندران، و خراسان را در حیطه تصرف خود داشت. دیگری کریم خان زند هم که از مخالفین آزادخان بود شهر های شیراز، فارس، خوزستان، ولرستان را درتحت تصرف خود داشت. و اما شخص آزادخان دارالسلطنه اصفهان که پایتخت ایران آنروز بود و قلمرو تهران، علی شکر، قم، کرمانشاه وکاشان، گیلان و ری را تا آذربایجان درضبط و تصرف خود داشت.[9]

پروفیسورجان ر. پری، تاریخ نویس امریکایی، هم در مقایسه بین آزادخان افغان و فتح علی خان قاجار، مزایای که حاکی ازسلحشوری و شجاعت فوق العاده آزاد خان افغان بوده است به آن اشاره می کند و می گوید: **رعایت نمودن قواعد جوانمردی و پاکدامنی از طرف آزادخان نسبت به اسرای زندیه که درآن جوانان و زنان زندیه هم**

[9] همان

بودند، وی را شُهره ای در جوانمردی که خصلت افغانی است نموده است.[10]

سلسه نسب آزادخان

بر علاوه آنکه آزاد خان را نسبت می دهند به قوم اندر غلجایی، در اکثری منابع تاریخی این هم ذکر شده که اسم پدر آزاد خان سلیمان خان می باشد که از قوم و قبیله اندر غزنی بوده است. همچنان آزاد خان را نسبت می دهند به افغانهای غلجایی کابل. مگر کابل درآن آنزمان ولایت بزرگی بود که شامل وردک، میدان، و قسمت از ولایت غزنی امروزی بوده است. درآن دوره یعنی در زمان بُروز و جوانی آزاد خان شهر کابل تحت اداره دولت مغول های هند بوده مگر اطراف و نواحی کابل مناطق آزاد بوده است و یا اینکه که بیشتر تحت اداره دولت هوتکی های قندهار بودند. آزاد خان نیز تعلق می گیرد به هوتکی ها که آنها همه غلجایی ها (ویا غلزآیی ها) بودند. از مطالعات که به عمل آمده اثبات می گردد که روابط نزدیک و فامیلی بین آزاد خان و شاه اشرف هوتکی که سومین شهنشاه افغان هوتکی در ایران در بین سال های ۱۷۲۹-۱۷۲۵م بود وجود داشته است.

[10] جان رپری . کریم خان زند. ص : 139.

درین جا توجه خوننده‌گان گرامی را به این شعر پشتو جلب می کنیم که قدرت الله حداد در کتاب **د میرانی او میرنو خبری** نقل کرده است:
کله چی نادر افشار قندهار ونیو سیدال خان په ربړ او کړاو کی پاتی شو نو خپل ملګری ور په یاد شو (ناره)

سیدال خان ویل لښکر می سو بزي بزي
آزادخان سلیمانخیل مي توري شپي وخوړ که ورځی
آزاد خان سلیمانخیل «بیا منګولي سرې کړې»
په میدان ورګد شو د مراد علی غاړي یي پرې کړې

درینجا به کمک محترم داکتر حبیب حبیبی تفصیر زیر را که محترم خُلمی داماد قدرت الله حداد در مورد شعر ما فوق فراهم نموده درج می نماییم. آنها این شعر فوق را چنین تفسیر می نمایند: **شعر فوق توسط بی بی زینب سُروده شده است. بی بی زینب دختر میرویس خان هوتکی و خواهر شاه محمود هوتکی می باشد. لغت «بزي» درینجا معنی «تار تار» و یا «تار و مار» را می دهد. «مرادعلی» یک محله و یا یک جای است، نه اسم کسی، که آزاد خان غرض جنگ به آنجا رفته و جلو دشمن را گرفته است. منظور از «منګولی سری» یعنی انگشتان سرخ آزاد خان درین جا این است که در**

گزشته ها کسی که با دلاوری و شجاعت در مقابل دشمن قرار میگرفت و استاده می شد خطاب به (سری منگولي) یعنی شجاعت و دلاوری او می شد که شمشیر مردانگی بدست گرفته و دشمن را نابود کند.

از شعر بالا و تفسیر آن می توان نتیجه گرفت که آزاد خان با سیدال خان ناصری دوست و همدوره بوده است و بی بی زینب دختر میرویس خان هوتکی از آزاد خان و شجاعت و قهرمانی هایش خوب آگهی داشته است. اینکه مراد علی در کجا موقعت دارد باید تحقیق شود اما ازین شعر چنین حاصل میشود که آزاد خان با سیدال خان ناصری که در مقابل لشکر و تجاوز نادر افشار می جنگید همکاری نموده و لشکر او را در مراد علی نجات داده است.

مگر یادی از آزاد خان در تاریخ دوره هوتکی ها نشده است. یک دلیل آن اینکه هوتکی ها بعد از میروس خان پایتخت را از قندهار به اصفهان ایران انتقال دادند در حالیکه آزاد خان در ایام جوانی اش در مناطق کابل بودوباش داشته و در ایام لشکر کشی نادر افشار در غزنی و کابل از او بحیث یک عیار یاد شده است. بهر صورت از آزاد خان در خارج از افغانستان امروزی بعد از کشته شدن نادر افشار زیاد یاد شده است او به حیث یک تن از پر آوازه ترین

شخصیت های، سیاسی، علمی، و تاریخی و به عنوان یک افغان در مناطق شرق میانه و آسیای مرکزی در قرن هجدهم شناخته شده است.

آزادخان افغان ازعلوم و هنر آن روز نیز بهره کافی داشته و به زبان های مختلف دسترسی و تسلط داشته است. از قدرت الله حداد مولف کتاب **دمیرنی واومیرنو خبری** نقل شده است که:

آزادخان د ژبی او هنر خاوند ؤ، په میرنتوب کی پهلوان ؤ، او په ادبیاتو کی یی لاس درلود.[11]

این مقطه از آزاد خان افغان نقل شده است:

بخصم نصرت و فیروزیم خدا داد است کمر به بندگیش بست هر آنکه آزاد است

سنه ۱۱۶۵ ه ق/۱۷۵۲ م

آزادخان در غزنی

آنچنانکه قبلا ذکر شد، آزاد خان به گمان اغلب در منطقه اندر غزنی چشم به جهان گشوده و ممکن در مناطق کابل-غزنی در دوره ای هوتکی ها رشد یافته باشد. بعد از آمدن نادر افشار با او یکجا شده و بعداً روانه ایران و آذربایجان گردیده است. مگر از شواهد چنین بر

---

[11] قدرت الله حداد . دمیرنی او میرنو خبری .

می آید که آزاد خان یک باری برای مدتی کوتاهی به افغانستان و در منطقه غزنی آمده است. طوریکه دوکتور گنداسنگ، نویسنده کتاب **دُرانی احمد شاه،** که آن را سرمحقق مرستیال نصرالله سوبمن به زبان پشتو ترجمه کرده است می نویسد: **آزادخان افغان پلان وسیعی را در نظر داشت که می خواست افغانستان، ایران، و هندوستان را تحت یک قدرت در آورده و امپراطوری وسیعی را تشکیل دهد که در راه این هدف مسایل قومی و مذهبی مثل شیعه و سنی را از نظر دور داشته و او همه را به یک نظرمی دید و تنها این راه را برای رسیدن به آرزویش مفید می دا نست آمدن او به غزنی هم از این عام مستثنی نبوده و یکی از غرضهای وی را می ساخت.**

وی، دکتور گنداسنگ، از فرایر (Fryer) نقل قول می کند که: **آزادخان افغان د خپل ملت له نورو څخه دیر سخت سر، زړه ور او منور سړی ؤ. دده عدالت د برابری افکار او له شیعه ګانو څخه دده پلوی د دی سبب شول چی زیات شمیر پارتیزان کسان دده په شاوخوا را غوند شی چی ده خپل زیاتیدونکی قدرت ولید نو په**

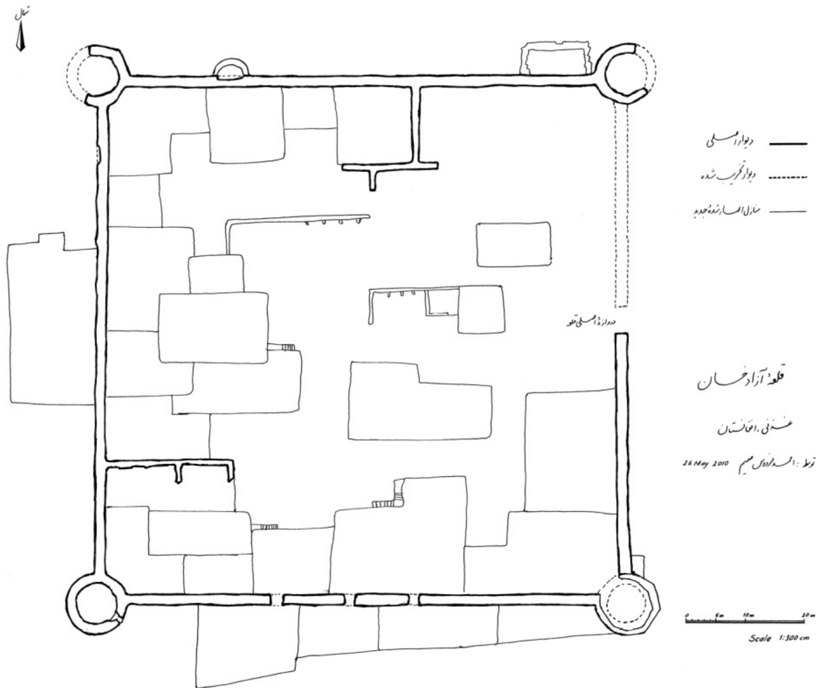
ښکاره یی د عراق، خراسان، او حتی افغانستان د نیولو مرام اعلان کړ.[12]

در مورد اینکه آزاد خان در کدام زمان و چرا و برای چه مدتی از آذربایجان و ایران به غزنی آمده و قلعهء مستحکمی در حدود ده کیلومتری شمال شهرغزنی آباد کرده و ازاو اولاده هایی امروز درین قلعه که مشهور به **قلعه ای آزاد خان** میباشد بجا مانده تحقیقات و مطالعات بیشتری ضرورت است. اماآنچه ازگفته های بزرگسالان این قریه برمی آید اینست که آزادخان با یکی ازخانم هایش که ایرانی الاصل بود درغزنی مسکن اختیار میکند و او در اینجا قلعه بزرگ را بناء می کند که تاحال بنام وی یعنی **قلعه آزاد خان** یاد می گردد. این مطلب از روایت های شفاهی نیز تایید می گردد. چنانچه این روایت شفاهی در این مورد خالی از مفاد نیست که از زبان یکی از بازماندگان آزادخان شنیده شده است. او (مادر بزرگ) این قصه را چنین نقل می کند و می گوید:

گویند که آزادخان با خواهرکریم خان زند و یک طفل دو ساله اش که از شوهر دیگرش بود از ایران به افغانستان آمدند .در معیت شان

[12] داکتر گنداسنگ .درانی احمدشاه . ترجمه نصرالله سوبمن منگل، (کابل : مطبعه اسد دانش ،1388)ص:200.

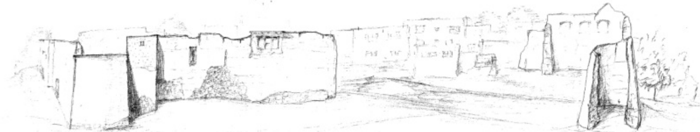
لشکری بود شامل هزار ها سوار و پیاده. در راه طفل آن خانم تلف می شود. آزادخان با این خانمش که پسان مشهور به بی بی ایرانی میشود به منطقه غزنی می آیند.



نقشه وپلان سطحی قلعه آزاد خان در شمال شهر غزنی

آزاد خان از خانمش پرسید که هر جای که خوشش می آید انتخاب کند تا قلعه ای برایش بسازد. این خانمش بعد از گزشت و دیدن

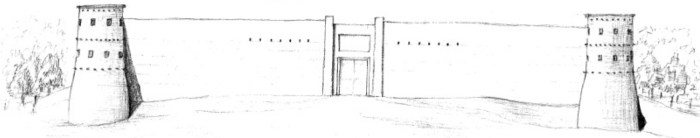
مناطق زیادی همین منطقه فعلی قلعه آزادخان را انتخاب کرد که آب و هوایی گوارایی دارد و آزادخان بنای قلعه آزادخان را گذاشت. گویند که صد ها اسپ و شتر چندین شبانه روز بالای این قلعه لگد



نمای فعلی قلعه آزادخان

نمای شرقی قلعه آزادخان

توسط : احمد فردوسی صمیم 24 May 2010



نمای اصلی قلعه آزادخان

0 5m 10m 20m

Scale 1:300 cm



مال کردند تا تهداب آن پخته شود. بالاخره قلعه با استخدام صدها و هزار ها نفر آباد گردید و در آن چهار برجی ساختند. گویند که از این خانم آزاد خان یک فرزند ماند که اسمش دوست محمد خان بود و از دوست محمد چهار فرزند به دنیا آمد که به چهار قسمت (برج) قلعه ساکن شدند. فرزند کلان او سردارخان نام داشت. میگویند که آزاد خان با این خا نم ایرانی اش واپس به ایران رفتند و اولاده شان به این قلعه باقی ماندند. روایت دیگری گوید که از همین خانم آزاد خان دختری نیز بجا ماند که بعداً عروسی نمود و در یکی از قریه های نزدیک انتقال نمود.

طوریکه در فوق ذکر شد این گفته ها را در باره چگونگی آمدن آزادخان به غزنی تنها بعنوان یک قصه از زبان بعضی از بازماندگان او به حیث نقل قول قبول میداریم و اسناد تاریخی فعلاً وجود ندارد که صد فی صد قبول نماییم.

اما شواهد تاریخی این را تایید می کند که آزاد خان چندین مراتبه با کریم خان زند که مدعی سلطنت ایران پس از نادر افشار بود مقابله نموده و او را شکست داده است. در یکی از نبرد ها کریم خان زند شکست خورده و فرار می کند. همه حَرم و اعضای فامیل او به شمول مادر، خواهران، و اطفال خورد سال کریم خان به دست آزاد خان اسیر می مانند. مگر آزاد خان نسبت به صفات مردانگی و افغانی ایکه داشت از حَرم کریم خان با ناموسی حفاظت می کند. همچنان پروفیسور جان ر. پری در کتاب خود بنام **کریم خان زند، تاریخ ایران** ۱۷۴۷-۱۷۷۹م در صفحه ای۲۹۶ شرح از احوال کریم خان زند نموده و درآن از سه خواهر کریم خان زند ذکر نموده است. شوهران دو تن از خواهران کریم خان زند را به اسامی شیخ علی و محمدخان ذکر نموده است اما شوهر سومین خواهر کریم خان را نوشته است که **معلوم نیست**. پس میتوان چنین استنتاج نمود که او همان خواهر کریم خان زند می توان باشد که آزاد خان او را با خود به غزنی آورده و قلعه ای برایش آباد نموده که امروز مشهور است

بنام **قلعه آزاد خان** در چند کیلومتری شمال شهر غزنی موقعت دارد. خلاصه درین هیچ جای شک نیست که این قلعه که مشهور به «**قلعه آزاد خان**» است به امر و هدایت همان آزاد خان افغان اعمار گردیده است.

درگذشت آزادخان افغان :

چنانچه قبلا ذکر شد که در دایرت المعارف اسلامی آ مده که این مرد بعد از رشادت های بسیار و جنگ های که با سر دمداران ایران کرد، آخرالامر در۱۱۹۵ه /۱۸۸۱م دو سال بعد از مرگ کریم خان زند به مرض دیفتری به سن هفتادوشش (۷۶) سالگی چشم ازجهان پوشید و پیکر او در شیراز به خاک سپرده شد. اگرچند او وصیت کرده بود که پیکرش را به کابل انتقال دهند اما بدلایل سیاسی این کارعملی نشد.

زندگی آزادخا ن برای رقبای سیاسی اش غیرقابل تحمل بود و اما برخلاف با مرگ خود تعدادی ازمردم را نیز به سوگواری خود نشاند. یعنی مرگ وی (آزادخان) حادثه ای بود که با آن مردم خراسان آن روز به دو دسته تقسیم شدند. برخی به این قضیه ای اسفبار، یعنی مرگ آزادخان، به چشم شادی و سرور می نگریستند. اینان کسانی بودند که حیات او (آزادخان) را منافی با مکنت اجتماعی شان می

دانستند. وبرخی را هم این حادثه غم بار نموده بود که این گروه ازجمله هواداران وی بودند.

آزادخان افغان و احمدشاه ابدالی، این دو فرد نامدارافغان درقرن هجده، با تفاوت سنی تقربا (۱۷) هفده سال ازهم می زیستند. اگر تولد احمد شاه ابدالی را در سال ۱۷۲۲م ، وتولد آزادخان را در ۱۷۰۵م بپذیریم، احمد شاه ابدالی از نظر سن هفده (۱۷) سال کوچکتر از آزادخان افغان بوده است. اما این دو فرماندار افغان در دو منطقه های ستراتیژیک جداگانه ای موقعت داشتند. به گمان اغلب ممکن هرگز آزاد خان و احمد شاه بابا در حیات خویش باهم روبرو نشده باشند. بدون شک در هیچ اثری تاریخی ازهیچگونه برخورد و از هیچگونه همکاری بین این دو قهرمانان افغان ذکری به عمل نیآمده است. هر دو دوران حیات خود را بدون یک برخورد و یا همکاری با هم دیگر بسر برده اند.

با آن هم زمانیکه آزادخان درمقابل کریم خان زند شکست می خورد، احمدشاه ابدالی، بقرار نقل متون تاریخی، ازشنیدن این خبر دو حالت داشته است: از یک طرف چون بزرگترین رقیبش را شکست داده اند خوشحال بود. اما از جهت که یک شخصیت تاریخی و سیاسی افغان به شکست مواجه گردیده است غمگین بوده است. بنا به تصریح

دوکتور گنداسنگ نویسنده کتاب **دُرانی احمدشاه** که ما متن پشتوی آنرا در اینجا می آوریم:

احمدشاه ته د آزادخان افغان د ماتی خبرونو یو غبرګ او مخلوط احساس یعنی له یوی خوا بیغمی او له بله پلوه بیقراری ورکړه. د زند زیاتیدونکی زیرمی او ستری قوی د ده د شمال لویدیځو قلمرونو لپاره سترخطر پیدا کولای شو. خو پارسیانو په خپل سلطنت کی د رغاونی په سختو کارونو کی اخته وو، چی په هغی کی د خپل سلطنت جوړولو خیال هم شامل ؤ، نو هیڅکله یی هڅه ونه کړه، چی افغانستان ونیسی او افغانان زور آزمایلو ته وپاروی.[13]

برای احمدشاه ابدالی شکست آزادخان ازطرفی ضایعه بود چون او بود که نیرو و قوت افغان ها را که سابقه تاریخی داشت به نمایش گذاشته بود و دشمنان سرزمین افغانستان به جرئت نمی توانستند به افغانستان حمله کنند. به تایید نوشتهٔ گنداسنک، محترم قدرت الله حداد در کتاب **د پښتو په لرغونی تاریخ کی** چنین می نویسد: **کله چه احمد شاه بابا د آزاد خان په شکست خبر شو، دی ډیر خفه شو.... د احمد**

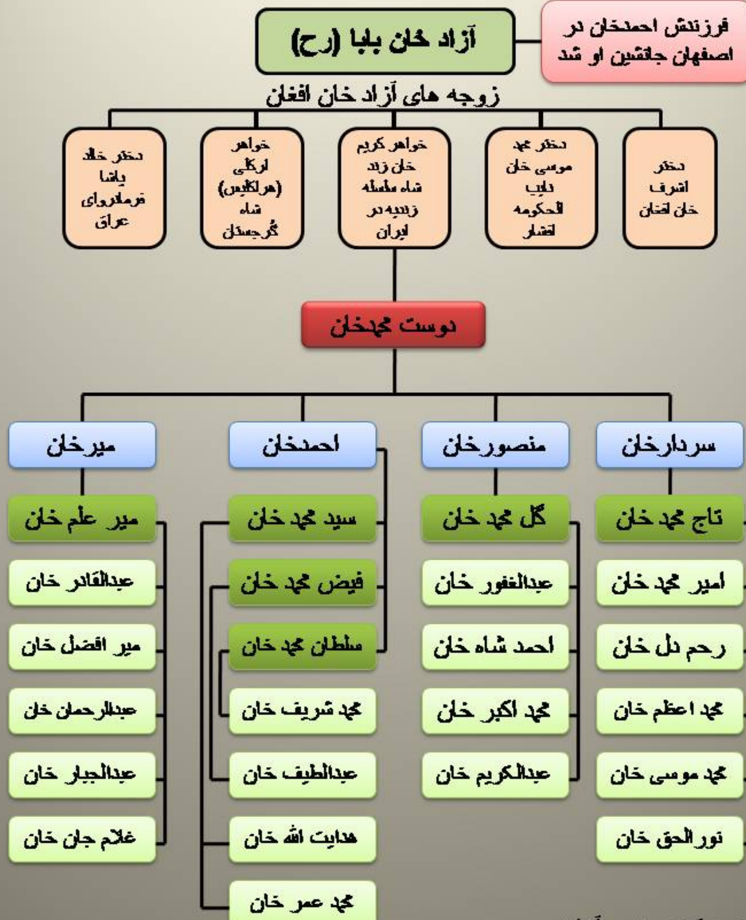
[13] دوکتورگنداسنگ . درانی احمدشاه . (کابل: اسد دانش مطبعه، ۱۳۶۶ه) ص: ۲۰۲.

شاه بابا دوه گوڼی حالت ؤ؛ خواشینی پـه دې ؤ چی یو میرنـی افغان مات شو او خوشحال په دې ؤ چي خپل یوازنی حریف یی لـه منځـه ولاړ.

بازماندگان آزادخان افغان

از آزادخان اولاده های زیاد در غزنی بجا مانده است اما در قلعه ای آزاد خان از همان خانم که بنأ به یک روایت شفاهی خواهر کریم خان زند بوده است و با وی در افغانستان آمده و بعد باز به ایران برگشته است، یکفرزند و چهار نواسه بجا مانده است. اسم فرزند او دوست محمد خان بوده که از او چهار پسر مانده است؛ میرخان، احمدخان، منصورخان، و سردارخان. بنا به یک روایت شفاهی هر یک در یک برج از قلعه ایکه در سمت شمال شهر غزنی و بنام قلعهء آزاد خان شهرت دارد سا کن بودند که فرزند کلان او سردارخان بوده است.[14]

[14] روایت شفاهی ازمحترم انجنیرصاحب نجیم، یکی ازبازماندگان آزادخان افغان،درشش درک محل کارشان


شجره اولاده های آزاد خان بابا
آزاد خان بابا (رح)
فرزندش احمدخان در اصفهان جانشین او شد
زوجه های آزاد خان افغان
دختر اشرف خان افغان
دختر محمد موسی خان نایب الحکومه افشار
خواهر کریم خان زند شاه سلسله زندیه در ایران
خواهر ارکلی (هراکلیس) شاه گُرجستان
دختر خالد پاشا فرمانروای عراق
دوست محمدخان
سردارخان
منصورخان
احمدخان
میرخان
تاج محمد خان
امیر محمد خان
رحم دل خان
محمد اعظم خان
محمد موسی خان
نورالحق خان
گل محمد خان
عبدالغفور خان
احمد شاه خان
محمد اکبر خان
عبدالکریم خان
سید محمد خان
فیض محمد خان
سلطان محمد خان
محمد شریف خان
عبداللطیف خان
هدایت الله خان
محمد عمر خان
میر علم خان
عبدالقادر خان
میر افضل خان
عبدالرحمان خان
عبدالجبار خان
غلام جان خان
تهیه کننده: نجیم آزادزوی

اما از خانواده آزادخان نام چهار تن از زنان یک تن از فرزندان وی درمآخذ خارجی آمده است. طورکه از دایرت المعارف بزرگ اسلامی استفاده می شود؛ خانم اول او دختر اشرف خان افغان بوده است. پس از آن زمان که به آذربایجان رفت، دختر محمد موسی خان بیگلربیگی (نایب الحکومه) افشار را که «قزآغا» نام داشت به زنی گرفت. زن سوم او خواهر ارکلی خان (هراکلیوس) فرمانروای گرجستان بود که آزادخان بنا به گفته گلستانه ظاهرأ او را بزور به زنی گرفت. و زن چهارم او دختر خالد پاشا فرمانروای شهر زور در عراق بود.[15]
همچنان در مآخذ خارجی (ایران) از یک فرزند آزادخان افغان، احمد خان، ذکر شده است که پس از در گذشت پدرش از جمله سرداران زندیه باقی میماند ودر ۱۱۹۸ق ،۱۷۸۴م یعنی سه سال بعد از وفات آزاد خان ازسوی جعفرخان زند ماموریت یافت که شهر کاشان را در برابرحمله های آقا محمد خان قاجار نگه دارد. لیکن در جنگ که میان وی و لشکرآقا محمد خان قاجار در نصرآباد رخ داد، احمدخان شکست خورد. به روایت دیگری احمدخان که توان رویا رویی با خان قاجار را در خود نمیدید، پیش از نبرد از کاشان بطرف اصفهان رفت

---

[15]کاظم، موسوی. دایرت المعارف بزرک اسلامی.(تهران،مرکزدایرت المعارف بزرک اسلامی،1369)ج1،.ص: 322س: 2.

و در آنجا هم که نتوانست کاری از پیش ببرد لشکریانش از پیرامون او پراکنده شدند.[16]

اما از نوشته های محمدامین گلستانه چنین بدست می آید که: بعد ازآنکه علی مرادخان خبرشکست خوردن عرب علی خان زند را از طرف آقا محمد خان قاجار در قُم شنید، و کثرت قوای آقامحمد خان برایش معلوم شد، احمد خان پسر آزادخان افغان را بسرداری تعیین و با سپاه و ابهت و امکانات زیادی روانه کاشان ساخت تا احمدخان افغان هر جا که خود لازم بیند، در قُم یا کاشان، با قوای قاجار به مقابله پردازد. احمدخان به کاشان رفت و آقا محمدخان نیز از قُم حرکت کرد. احمد خان در محل بنام «سنسن» که تا دارالمومنین کاشان شش فرسنگ مسافت دارد، درآنجا سنگر گرفت. بعد از سپری شدن چند روزی از آنجا به سمت نصرآباد آمد. در نصرآباد تلاقی دو لشکر احمدخان افغان و آقا محمدخان قاجار صورت گرفت و بعد از مدتی جنگ چون قوای محمدخان قاجار زیاد بود شکست به لشکر احمدخان افغان افتاد. از این خبرعلی مرادخان زیاد متاثر شد و دیگر

[16] کاظم ، موسوی. دایرت المعارف بزرک اسلامی.(تهران،مرکزدایرت المعارف بزرک اسلامی،1369)ج1،.ص: 322س: 2.

توان لشکرکشی را نداشت که در مقابل سپاه زیاد آقا محمد خان قاجار مقاومت نماید و اصفهان را نیز از دست داد.[17]

غزنی و غلزایی ها زادگاه و نسب آزادخان افغان

لطفا به کتاب مراجعه شود.

غزنی

لطفا به کتاب مراجعه شود.

غلزایی ها و یا غلجایی ها

لطفا به کتاب مراجعه شود.

تفصیل بیشتر در باره غلزایی ها

لطفا به کتاب مراجعه شود.

[17]. میزا محمد صا دق، موسوی نامی . تاریخ گیتی گشاه درتاریخ خاندان زند. (تهران: امیرکبیر، 1363،) ص: 264–265

خلاصه بقدرت رسیدن هوتکی های غلزایی در ایران
لطفا به کتاب مراجعه شود

..........زمانی است که هر دو دولت صفوی ایران و بابری هند که دو صد سال پیش دولت خراسان را منقرض ساخته بودند ضعیف می شوند. اورنگ زیب آخرین پادشاه مقتدر دهلی در سال ۱۷۰۷م وفات یافته بود و دولت صفوی ایران هم در این موقع به آخرین درجه ضعف خود رسیده بود. از طرف دیگر میرویس خان به خزینه و مهمات صفوی در قندهار دست یافته بود. کلانهای عشایر را جمع کرده فتوای علمای دینی حجاز را به ایشان خواند و از آنها تقاضا نمود که اداره امور قندهار را به ایشان واگذارد. سران عشایر که اکثرا غلجایی بودند به این کار رضایت دادند و میرویس توانست تا با نمایندگی از مردم باب مکاتبه را با دربار اصفهان باز نماید.
اما شاه بی کفایت ایران در پی نامه های که از ذکاء وهوش سرشار میرویس ناشی می شد و در حقیقت مضمون آن نامه ها شاه صفوی را بین خوف و امیدواری قرار می داد، شاه درهیچ یک از جنگ و صلح تصمیم گرفته نمی توانست. لذا به وعظ و نصیحت به میرویس خان آغاز کرد. شاه صفوی یک نفر نماینده خود را بنام محمد جانی یا محمد جامی به قندهار برای وعظ و نصیحت و یا تهدید میرویس خان

فرستاد. ولی میرویس او را در قندهار زندانی ساخت. ایلچی (نماینده) دگری بعد ازآن که همسفر حج میرویس نیز بود، بنام محمدخان والی هرات، آمد. میرویس او را نیز در قندهار نگهداشت .

در سال ۱۷۰۴م صفوی ها یک شخص ظالم را که اصلاً عیسوی مذهب بود بحیث حکمران قندهار مقرر نمود. این شخص اسمش **جورج یازدهم** و لقبش **گرگین خان** بود و از اهالی گرجستان روسی بود. گرگین شروع کرد به اذیت و شکنجه، بندی کردن، جزا دادن، و حتی اعدام سران قندهار که ازآن جمله میرویس خان هوتکی نیز محبوس گردیده بود. میرویس خان شخص با نفوظ در بین هوتکی ها بود. گرگین میرویس خان را به حیث یک محبوس غرض تحقیق و جزا به اصفهان که پایتخت صفوی ها بود ارسال نمود. مگر میرویس خان از شاه صفوی برأت گرفت و رها شد و دو باره به قندهار آمد. میرویس خان مرد هشیاری بود و در مدت اقامت خود در اصفهان تکتیک های جنگی صفوی ها را آموخته بود و خلا های جنگی آنها را فهمیده بود. ادوارد براون، نویسنده انگلیس، در رساله ای به عنوان An Outline of the History of Persia During the Last Two Centuries, 1722-1922 چنین می نویسد: **در اپریل ۱۷۰۹، میرویس خان با همراهانش برعلیه حاکم صفوی در قندهار قیام کردند. قیام وقتی آغاز شد که گرگین خان و همراهانش همه در یک مهمانی که از**

طرف میرویس خان در یک باغ که در خارج شهرموقعت داشت کشته شدند. گویند درین محفل همه گرگین و یارانش شراب خورده بودند. بهر صورت همه افسران به شمول گرگین از بین رفت. فردای آنروز میرویس خان امر کرد تاهمه افسران نظامی حکومت صفوی ها را در منطقه از بین ببرند. دولت صفوی ها دو بار قوای مستحکمی از افسران قزلباش و گرجستانی ترتیب نموده و از اصفهان به مقابله با میرویس خان فرستادند مگر هر دو بار این قوا ها در مقابل افغان ها شکست خوردند.

ادوارد براون، این نویسنده ای انگلیسی علاوه می کند: **چندین کوشش های نا امید کننده، که تا بتواند این شورش را خاموش کند، ناکام شد. بلااخره حکومت فارس، خسروخان، برادر زاده گرگین خان را، با ۳۰۰۰۰ لشکر برای مقابله فرستاد. گرچه در ابتدآ این لشکر موفقیت های بدست آوردند و افغان ها حاضر به مذاکره گردیدند مگر خود خواهی های خسروخان باعث آن شد که افغان ها سر تسلیم پیش نکرده و تقدیر به حکم خداوند کرده و یک کوشش آخری را غرض نجات از یوغ اسارت به خود بدهند. این بود که شکست مطلق در لشکر دشمن ایجاد شده و از ۳۰۰۰۰ لشکر تنها ۷۰۰ نفر آن زنده ماندند. و جنرال شان، خسرو خان نیز نا بود گردید. دو سال بعد آن**

فارس (صفوی ها) لشکر دیگری به سرکردگی رستم خان فرستادند مگر آنهم شکست خورد و برای ابد خاموش گردید.

گرگین برای کاشتن تخم نفاق بین دو قبیله بزرک غلجایی و ابدالی کوشش می کرد و ازآن بهره برداری می کرد. از طرفی هم زوجه میرویس خان از سدوزایی ها یعنی ازخان خیل ابدالی ها بود و میرویس خان با نفوذ ترین شخص دربین افغانهای قندهار به شمار می رفت.

بقیه تفصیل این حادثات را در کتاب مطالعه نمایید.

این مرد پر توان هوتکی ها در طی جنگها نیروی دشمنان را شکست داد و دست به اساس گذاشتن یک قدرت افغانی زد. حادثه از بین بردن گرگین را بواسطه میرویس خان تاریخ نویسان مختلف ذکرکرده اند، و تاریخ آنرا سالهای ۱۷۰۷، ۱۷۰۸، و۱۷۰۹م دانسته اند.

بدنبال این وقایع روزگار به میرویس خان وفا نکرد تا که او بتواند کمال کاردانی اش را در امور کشور داری بکارانداخته وآرزوهایش را به اکمال رساند. در سال ۱۷۱۵م یکسال بعد از آخرین مقابله

باقوای ایرانی ها وفات نمود. و در کوکران غرب قندهار دفن شد. میرویس خان شخص غیور و شکسته نفس بود. لقب «شاه» را برای خود قبول نکرد و به حیث کلان قوم و شهزاده قندهار باقی ماند. او دو پسر داشت و پسر ارشد او محمود نام داشت که در موقع مرگ پدر ۱۸ساله بود.

بعد از مرگ میرویس خان برادرش میرعبدالعزیزجانشینش او شد[18] ولی او شخص راحت طلب بود و کفایت چندانی نداشت. محمود برادرزاده اش که پسر میرویس خان بود او را در قصر نارنج که محل حکومت قندهار بود از بین برد و به موافقت سران غلجایی بجای او نشست وخودش را **شاه محمود** نامید.

تبصره: قبلا ذکر شد که آزاد خان در سال ۱۷۸۱م به سن ۷۶ سالگی چشم از جهان کشود. ما تاریخ تولد آزاذ خان را قرار مدارک در دست داشته در سال ۱۷۰۵م تعین کرده میتوانیم. بنابرین آزادخان درین دوره نوجوان ده ساله بیش ای نبوده است.

---

[18] میرمحمدصدیق، فرهنگ . افغانستان درپنج قرناخیر. (قم:انتشارات محمدرضایی، 1347) ص:71.

شاه محمودهوتکی:

محمود، پسر میرویس خان، کاکای خود عبدالعزیز را به قتل میرساند و خود جاگزین مقام پدر می گردد. در سال ۱۷۲۰م هوای تصخیر پیتخت فارس (صفوی ها) به سرش زده و کرمان را تسخیر می کند. در ۸ مارچ، ۱۷۲۲ در نبرد **گل ناباد** قوای فارس ها را شکست داده و پایتخت دولت صفوی ها، یعنی اصفهان، را تسخیر می کند. در ۲۳ اکتبر ۱۷۲۲، سلطان حسین شاه صفوی ها تسلیم شده و محمود را به حیث شاه ایران (فارس) قبول میکند و لقب **شاه محمود** را به او می دهد.

(بقیه تفصیل حادثات دوران شاه محمود را در کتاب مطالعه نمایید)

شاه محمودهوتکی در ابتداً با مردم و بزرگان ایران بخوبی رفتار می نمود و اکثری وزرا و امرای ایران را به وظایف شان باقی گذاشتند. اما پس از شنیدن خبر شکست قوای افغانی در قزوین و بتاراج رفتن خزانه و امثال این حادثات تغییر فاحشی در وضع مزاجی او پیش آمد. بزودی تعادل خود را در زندگی شخصی و دولت داری از دست داد. بروایت آغای فرهنگ او با شنیدن یک خبر واهی مبنی بر فرار یکی از پسران شاه حسین دیوانه وار بر اولادهای او حمله برده، بدون

اینکه ملتفت شود که آن کسیکه خبرفرارش رسیده ازمقتولین است، زنان و اطفال خانواده شاه حسین را بدست خود قطعه قطعه کرد و خسرش را هم مجروح ساخت. دراین حادثه ۳۹ نفر از اولاده ها و دیگر اعضای فامیل سلطان حسین را بقتل رسانید. آخرالامر بزرگان افغان شاه اشرف پسر عم شاه محمود را از قندهار به اصفهان خواستند. اندکی بعد درسا ل ۱۷۲۵م او دنیا را به عمر۲۷ سالگی وداع گفت. برخی گویند که او به اشاره شاه اشرف به قتل رسید. بعضی ها حتی مادر او را مسئول قتل او دانسته اند.[19]

شاه اشرف هوتکی:

چنانچه ذکر گردید، بعد از بین رفتن شاه محمود هوتکی سران افغان به اشرف پسر کاکای او که شخص ارشد بود در ایران بیعت کردند. او در ۲۶ اپریل ۱۷۲۵م تاج شاهی را بر سر نهاد. شاه اشرف در اول میخواست که سلطنت را به سلطانحسین پادشاه مخلوع برگرداند ولی او چون بسیار ضعیف و ناتوان بود قبول نکرد و به طهماسب پسرش پیشنهاد کرد تا در یک موقف بی طرفی به غرض مصا لحه با

[19] همان ص:78.

هم ملا قات کنند. ولی این اقدام هم به علت بدگمانی های طرفین انجام نشد.

(بقیه تفصیل حادثات دوران شاه اشرف را در کتاب مطالعه نمایید)

در سال پنجم ازجلوسش بر تخت سلطنت، شاه اشرف گرفتار واقعه بزرک دیگری شد و آن اینکه: نادر افشاری از قشونش خارج و سپه سالار شاه طهماسب شد. نادر پس از چندی به تسخیر هرات شتافت و با الله یارخان حاکم هرات صلح کرد. سپس به مشهد برگشت. دراین زمان شاه اشرف چون نادر را در مقابل ابدالی ها در هرات دید با جمعیت بسیار در روز شنبه ۱۳ محرم الحرام سال ۱۱۴۳ه، به عزم تسخیر خراسان حرکت کرد. قلعه سید علی قاضی را در سمنان بتصرف درآورد و بمحاصره سمنان پرداخت.

(بقیه تفصیل حادثات دوران شاه اشرف را در کتاب مطالعه نمایید)

اشرف خان، مشهور به شاه اشرف هوتکی، مرد با تدبیر، عادل، و هشیاری بود. مگر با به قدرت آمدن اشرف خان، سرزمین فارس (ایران) تحت فشار دو قدرت قوی منطقه، یعنی روس ها و ترک های

عثمانی قرار می گیرد. اشرف خان مانع پیشرفت هر دو قوای روس و ترک های عثمانی در ایران می گردد. اشرف خان قوای ترکهای عثمانی را که نزدیک به اصفهان شده بودند در نزدیکی کرمانشاه شکست می دهد. ترکها حاضر به صلح میشوند. سفیر شاه اشرف درین مذاکره پیشنهاد می کند که سلطان مایان یعنی شاه اشرف باید خلیفه شرق باشد و سلطان عثمانی ها خلیفه غرب. این پیشنهاد باعث زیاد رنجش و سوءظن امپراطوری عثمانی ها می گردد مگر مانع معایده پیمان صلح بین شاه اشرف و ترکهای عثمانی نمیگردد. این معایده صلح در سپتامبر ۱۷۲۷ در همدان صورت گرفت.
همان است که دو ماه بعد از معایده صلح با ترکها، قوای افشاری ها، به قوماندانی و سرکردگی افسر گمنام بنام نادر که از اصل یک ترکمن بود، قوای افغان ها را در همین همدان شکست می دهند.

تبصره: چون موضوع بحث اصلی ما تاریخ آزاد خان است کوشش شده تا در مواقع اساس تاریخی موقعت آزاد خان را تخمین و تشخیص بدهیم. بازهم اگر فرض کنیم که آزاد خان در سالهای ۱۷۰۵ تولد شده باشد پس آزاد خان ممکن در وقت معایده این صلح بین شاه اشرف و ترکهای عثمانی ۲۲ ساله بوده باشد. و دوره ختم قدرت هوتکی ها ممکن ۳۳ ساله بوده باشد.

خوب است که دراین مقطع از کلام سیدجمال الدین افغان بشنویم. چنانچه قدرت الله حداد در کتابش می نویسد که متن پشتو آن چنین است:

افغانان هر میدان په اتفاق گټی او په نفاق یی بایلی. دی وایی: که مونږ د میرویس، محمود، اشرف، او آزاد خان لاربښونی عملي کړی وای تل به بریالی وو.

بیا سید جما ل الدین افغان په تمته البیان فی التاریخ افغان کی داسی یادوی: **افغانان چی په یووالی راشی دخپلواکی جنډه جګه کړی روسان او عثمانی دولت ته ماته ورکړی، هغه مهال دخپلواکی جنډه ټیټه شی چی دوی د نفاق لاره ونیسی او ونه شی کولای دشاه اشرف آزادخان او شاه محمود افغان لاربښونی ترسره کړی.20**

از نوشته های سید جمال اللدین افغانی چنین بر می آید که آزاد خان و شاه اشرف هوتکی و شاه محمود هوتکی همدوره بوده اند و در امور سیاسی و نظامی افغانستان مشترک بوده اند.

[20] حداد ، قدرت الله . دپښتولرغونی تاریخ کی رڼاوی.ص:52.

بخش دوم:

نادر افشار

گرچه موضوع این کتاب آزادخان افغان و کارکرد های اوست، ولی بخاطر که این مرد سیاست مدار و رزم آور افغان در ایران از خود شایستگی های نشان داده است، بنابراین تاریخ آزادخان کاملا گره خورده با تا ریخ ایران و خصوصا تا ریخ نادرافشار. ازاین رو مناسب دیده می شود که به تاریخ نادر افشار اشاره گردد تا جایگاه آزادخان افغان درآن میان آشکار گردد.

(بقیه تفصیل حادثات دوران نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

زمانیکه نادر افشار در سال ۱۷۳۷ م پا به خراسان گذاشت، آزادخان افغان یک جوان ۳۲ ساله و یک فرمانده تازه نفس مگر غرق در عرصه جدال و کشمکش های هوتکی ها و ابدالی ها قرار داشته است. نادر افشار این نفاق را بین این دو قوم کشت کرده و ازآن استفاده جویی می کرد. این اختلافات بین اقوام ابدالی و غلجایی به حدی رسیده بود که تسلیم شدن هرات کاری آسانی بوده برعلاوه زمینه لشکرکشی بالای دولت هوتکی را در ایران مهیاه ساخته بود.

تبصره: تعین و تشخیص موقعیت آزاد خان در زمان که دولت هوتکی افغان در ایران سقوط می کند و نادر افشار قیام می کند ضرورت به مطالعات و تحقیقات بیشتر دارد. در ظرف ۱۰ سال به قدرت رسیدن نادر در خراسان و تا داخل شدن نادر به قندهار در سال ۱۷۳۷، آزاد خان جوان رشید در سن های ۲۰-۳۲ بوده است. اینکه درین دوره ها در کجا بوده است اسناد تاریخی مشخص هنوز بدست نیست. از اسناد بدست آمده چنین می توان نتیجه گیری کرد که در روزهای اخیر شاه اشرف هوتکی در اصفهان، زمانیکه سیدال خان ناصری به حیث جنرال او در مقاومت بود، آزاد خان با سیدال خان و فامیل هوتکی ها کمک های جنگی نموده است چنانچه از اشعار سروده شده بی بی زینب خواهر شاه محمود هوتکی معلوم است. در اکثر منابع دیگر آمده که زمانیکه نادر افشار به قندهار رسید، آزاد خان در نواحی کابل بوده و با او یکجا شد.

نادرشاه افشار کی بود؟

(بقیه تفصیل حادثات دوران نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

نشستن نادر افشاربرتخت سلطنت

نادردر ۲۴ شوال ۱۱۴۸ه که دو روز مانده بود به نوروز تاج برسر گذاشت. تاج پوشی نامبرده با یک مقدمات آغاز یافت که بیان این قصه تاج پوشی بدون توضیح آن مقدمات مبهم و پوشیده میماند. و آن داستان خلع شاه طهماسب ثانی، مرد خوش گذران و مایل به تفنن وعیش وعشرت در زندگی است.

(بقیه تفصیل حادثات دوران نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

شاه حسین هوتکی تا هنوز تسلیم نشده بود و در نقطه مرتفع ارگ شاهی که موسوم به **نارنج** بود به مقاومت پرداخت. اما توبخانه نادر متوجه ارگ شاهی گردید و در اخیر شاه حسین هوتکی مجبور به تسلیمی شد. به امر نادر، شاه حسین را در مازندران تبعید کرده و درهمان سال او را مسموم کردند. سپس نادرغلجایی ها را بطرف غرب افغانستان انتقال داد بجز غلجایی های قلات که اشرف سلطان را برآنها حاکم ساخته بود. در عوض ابدالی ها را از غرب خواست و اراضی قندهار و بُست و زمینداور را به ایشان داد.[21]

[21] میرغلام محمد، غبار. افغانستان درمسیرتاریخ . (پشاور:)ص:350.

تبصره: گرچه در تواریخ ذکر نگردیده اما چنین میتوان حدث زد که آزاد خان درین زمان در سن های ۳۳-۳۲ ساله بوده و ممکن در نواحی کابل، غزنی، و قلات بودوباش داشته بوده باشد و بعداً با نادرافشار یکجا شده باشد.

پیشروی نادر در قلب افغانستان

(بقیه تفصیل حادثات نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

اما درغزنی :

(بقیه تفصیل حادثات نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

اما درکابل :

(بقیه تفصیل حادثات نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

اما این نکته واضح است که زمانیکه نادرشاه افشار در ۱۷۳۷م در صحرای مغان تاج پوشی کرد، بنا به عقیده مرحوم غبار، نویسنده کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، نادرشاه گرایش به مذهب حنفی داشت

و در پی این بود که درهر دو کشور ایران و افغانستان مذهب حنفی به حیث مذهب رسمی قبول شود (البته در طول سی سال حکومت هوتکی ها در ایران، ایران جزءخاک افغانستان بوده است). به این خاطر نادر بیشتر تمایل به افغانستان پیدا کرده بود و از همان سبب وی اول متوجه افغانستان شد.

(بقیه تفصیل حادثات این دوره را در کتاب مطالعه نمایید)

در سال ۱۷۳۸م که نادر قندهار را به تصرف خویش آورد، احمدشاه ابدالی جوان ۱۶ ساله در مازندران بود. تا به سن بیست سالگی که رسید او در جمع افسران نادرشاه درآمد. آزادخان افغان در این ایام ۳۰-۳۳ سال ازعمرش می گذشت و از جمله افسران و فرماندهان مستقل و مهم افغانی بوده است و جمع از نیروهای افغانی را رهبری می کرده است. او با نادرافشار دراین زمان دست همکاری می دهد. چنانچه لطف علی بیک نویسنده آتشکده آذر نیز این نکته را تایید می کند و او می نویسد که: **آزادخان موسوم به آزادبیک سلیمان خیل**

غلجایی از افغانهای کابل در زمان فتح کابل بدست نادرافشار با فوجی در جمع لشکریان نادر قرار می گیرد22.

سرانجام کار نادرافشار در خراسان:

(بقیه تفصیل حادثات این دوره را در کتاب مطالعه نمایید)

کشته شدن نادر افشار

قتل نادر را بسران قزلباش ایرانی نسبت می دهند. علاوه براین تاریخ حاکی آن است که سران قزلباش بعد از قتل نادر عزم از بین بردن روءسای افغانها را نیز کرده بودند اما این عزم بجای نرسید و به همت دو نفر از سران افغانها، (احمدشاه ابدالی، و آزادخان غلجایی) مردود گشت.

(بقیه تفصیل حادثات این دوره را در کتاب مطالعه نمایید)

تفصیل عوامل قتل نادر:

(تفصیل عومل قتل نادر را در کتاب مطالعه نمایید.)

---

22 لطف علی بیگ، آذربیگدلی . آتشکده آذر. ص: 373 .

بخش سوم

آزادخان افغان درآذربایجان :
دراینجا بحث ما ارتباط پیدا میکند به آذربایجان. لزوماً باید در ابتدا در باره آذربایجان از نظر تاریخی معلومات داد.

(برای معلومات بیشتر راجع به آذربایجان لطفاً به کتاب مراجعه کنید)

باید این نکته را هم یادآوری کرد که آذربایجان که در جمهوری های آزاد شده بعد از سقوط اتحاد شوروی سابق واقع در بخش ماورای قفقاز در میان رشته های جنوب شرقی کوهستان قفقاز و کرانه دریای خزر و رود ارس است، غیر از این آذربایجان است که در گوشه شمال غربی ایران موقعت دارد و ما ازآن بحث نداریم.

به قدرت رسیدن آزادخان در آذربایجان:
اما به قدرت رسیدن آزادخان افغان را در آذربایجان شمال غرب ایران، مآخذ زیاد و معتبر تاریخی جهان تایید کرده اند. ازآنجمله دانشنامه ایران و اسلام جلد اول می نویسد که آزادخان بعد از فتح کابل توسط نادر افشار و به موافقه نادر نزد امیر اصلان خان قرخلو

حاکم آذربایجان می آید و او ازآن پس در آذربایجان مقیم میشود. این ممکن در سال های ۱۷۴۰-۱۷۴۱م اتفاق افتاده باشد. ماخذ ذکر شده در ادامه می نویسد که بعد از قتل نادر افشار در سال ۱۷۴۷ م و در نتیجه اختلاف و نفاق اُمرای آذربایجان کار آزادخان درآن خطه پیشرفت می نماید. زیرا هر یکی ازآنان سعی داشتند که آزاد خان را با خود همراه و همدست سازند و این مایه تفوق و برتری آزادخان نسبت به همه گردید. آزادخان قلعه اورمیه (Urmiyā) را تصرف می کند و مرکز حکومت خود قرار میدهد. و در حدود سی هزار سپاه برای خود فراهم میسازد.[23]

جان پری نویسنده امریکایی قضاوتش در این میان اینستکه آزادخان در آغاز ظاهرا قوایش را جمع کرد ولی به جای پیوستن به میرسَیِد که عازم مشهد بود ترجیح داد که به شهر زور در مرز ایران و تُرکان عثمانی برود و بخت خویش را درآنجا بیازمآید. به قضاوت جان پری که درآنجا حد اقل آزادخان و قشون افغانی اش که اکثراً پشتون های

[60] احسان پارشاطر، دانشنامه ایران واسلام . جلد اول، (تهران: بنگاه وترجمه ونشرکتاب، 1354) ص: 83 س : 2 .

غلزایی بودند به مقایسه مشهد تحت عنوان پیروی از مذهب اهل تسنن در برابر آزار و اذیت عامه مردم قرار نمی گرفتند.[24]

در اواخر سا ل ۱۷۵۰م آزادخان کنترول شهرهای تبریز و اُورمیه را بدست میگیرد. نقی خان را به عنوان بیگلربیگی (نایب الحکومه) آذربایجان مقرر میسازد. ضمن مراقبت شدید از مشارالیه به جذب دیگر متنفذان و روئسای طایفه افشاری پرداخت. آزادخان بخاطر این به افشاری ها زیادتر اعتماد می کرد که نادر افشار به آزادخان اعتماد کرده بود. از برجسته ترین این مردان یکی فتح علی خان ارشلوی افشار و دیگری رئیس طوایف کوه نشین شهبازخان دنبلی را می توان نام برد.[25]

اکنون پیش از به قدرت رسیدن آزادخان اوضاع نا به هنگام ایران را بعد از قتل نادرافشار بطور خلاصه ارزیابی می نماییم. تفصیل این گفته به این شرح است که: پس از قتل نادر، علی قلی خان برادرزاده او که در هرات بود به مشهد آمد وشاهزادگان خاندان نادر را منجمله رضاقلی میرزای نابینا، نصراله میرزا، و امام قلی میرزا پسران نادر را به قتل رسانید و از آنها فقط شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا را

[24] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص72.

[25] ایضا ایضا ص: 74.



نگاهداشت که اگر کار آرزوی سلطنتش بجای نرسد او را شاه قلمداد کند و به نام او زمام امور را بدست بگیرد.
علی قلی خان در۲۷ جما دی الآخر ۱۱۶۰ در مشهد با لقب عادلشاه به تخت نشست و برادر کوچک خود ابراهم خان را سردار عراق و مامور اصفهان مقرر نمود و میرسید محمد نواسه ای دختری شاه سلیمان صفوی را بصدارت و مقام بلند سلطنت منصوب کرد.
سال بعد ابراهم خان برادرش برمقابل او شورش و قیام نمود و پس از جنگی که در نزدیک زنجان بین دو برادر درگرفت ، علی قلی خان و یا عادلشاه مغلوب و نابینا گردید. پس از این واقعه ابراهم خان و یا ابراهیم شاه شاهرخ را از مشهد خواست تا سلطنت را بنام او کند. با وجودیکه مردم مشهد این عمل او را یک چال و حیله کاری می دانستند اما بازهم آنها شاهرخ را در نهم شوال ۱۱۶۱ه مطابق ۱۷۴۸م در مشهد بحیث سلطان قبول کردند. اما ابراهم خان بعد از استماع این خبر در ۱۷ ذی الحجه ۱۱۶۱ه در تبریز بمخالفت برخاست. از آذربایجان بعزم معارضه با شاهرخ شاه عازم خراسان شد. مهدی خان افشار را با سی هزار (۳۰۰۰۰) سوار در تبریز گذاشت. در حین حال میرسیدمحمد را با پنج هزار (۵۰۰۰) سوار بدارالمونین قُم بجهت بند ساختن رود خانه نزدیک شهر که همه اوقات باعث خرابی صحن زیارت مقدس میشد روانه نمود. بعد از چند روز خودش نیز از تبریز

حرکت کرد و بدارالمومنین قُم داخل شد. بعداً از دارالمومنین نیز بطرف خراسان حرکت کرد و این بار جمعی از قزلباش ها و افغان ها را که تعدادشان به سی وپنج هزار (۳۵۰۰۰) نفر میرسیدند در قُم گذاشت. جماعت افغان ها و ازبک ها که بدستور نادرافشار درآنجا جاگزین شده بودند، به تحریک و ترغیب ابراهم شاه آنها برطایفه قزلباش حکومت می نمودند. خوانین قزلباش از این رویه ناخشنود بودند و از سلوک ابراهم شاه با این دو فرقه افغان و ازبک متوحش بودند و به انتشار این خبر به جانب شاهرخ روی آوردند. قابل ذکر است که افغان ها پیش از نادر در ایران بودند و حکومت می کردند و آنهم در دوره ای هوتکی ها بودند. جماعت افغان ها که درین زمان در قُم تجمع کرده بودند جدا از جماعتیست که با آزاد خان به در مرز ایران و عراق رفته بودند.

از استماع این خبر امیرخان (کسی که در منطقه سمنان و سُرخه با ابراهم شاه منزل کرده بود و توپخانه را دران مکان نصب کرده بودند) و لشکریان همراه وی بخاطرعداوت که با افغان ها داشتند و بخاطرحسن خدمت خود به درگاه شاهرخ، با ابراهم شاه بنائ نفاق را گذاشتند و آماده جنگ گردیدند. فرقه قزلباش ها در یک طرف و جماعت افغانها و ازبک ها در طرف دیگر و ابراهم شاه در وسط قرارداشتند که امیرخان توپها را بطرف افغانها شلیک نمود. فرقه

قزلباش ها با سرداران خود بطرف مناطق خود گریختند و ابراهم شاه با جماعت أُزبک ها و افغان ها بجانب دارالمومنین قُم واپس برگشتند. ازاین خبرشکست ابراهم شاه، ِمیرسیدمحمد متولی که درآن زمان در قُم بسر می برد آگاهی یافت و مردم قُم نیز با امیر سیدمحمد مذکورعرض ارادت نمودند. میرسیدمحمد متولی قزلباش ها را بمحافظت شهر امر نمود. ولی الله یارخان افغان و شاهین خان در جواب این عمل زبان به درشتی آغاز کردند و گفتند که ما دست از قدرت، جواهرخانه (خزانه دولتی)، و کارخانجات پادشاهی برنخواهیم داشت.

این سخنان و ادعای افغان ها بالای قزالباش ها سخت تمام شد. و آنها بر جماعت افغانها و ازبک ها حمله نموده و افغانها و اوزبک ها را به شکست مواجه ساختند. بعد از پنج روز ابراهم شاه با عطاخان وعطامرادخان أُزبک و شهبازخان با جمعیت چهل هزار (۴۰۰۰۰) سوار وارد دو فرسخی (و یا فرسنگ در حدود ۶/۲۴ کیلومتر) شهر قُم گردیدند. درین وقت است که از آزاد خان نیز یادآوری می گردد که با این قشون افغانی یکجا بوده و داخل قُم می گردد. افغان ها یک نفر از معتمدین خود را به نزد میرسیدمحمد متولی فرستادند و از او درخواست کردند که باید با افغان ها ملاقات کنند. سران قزلباش ها و اهالی قُم چون از مضمون مکتوب آگاهی یافتند به نزد میرسیدمحمد

رفتند و گفتند که اگر جناب میرسیدمحمد به این ملاقات بروند، این ملاقات را در بیرون شهر با ابراهم شاه و آزادخان افغان صلاح نمی بینند. اگر ابراهم شاه بدون لشکر آزادخان افغان بشهر قُم بیاید اشکالی نخواهد داشت.

میرسیدمحمد متولی نیز نظر اهالی قُم و سران قزلباش را پذیرفته برای ابراهم شاه جواب رد داد. از این جواب ابراهم شاه غضب ناک شده و از آزادخان و جماعت افغان ها و ازبک ها کمک خواسته تا بزور داخل شهر قُم شوند. در مقابل اهالی قُم و سران قزلباش نیز با میرسیدمحمد مذکور بدفع ابراهم شاه و لشکریان آزادخان افغان و اُزبک ها برآمدند. جنگ ومبارزه برای مدت شش روز ادامه یافت که در این شش روز پنج هزار نفر از فرقه قزلباش بعزم شبخون از شهر بیرون برآمدند. ازاین حرکت خوف وسراسیمگی بر آزاد خان و لشکرابراهم شاه عارض شد.

آزادخان افغان در حقیقت به این ترتیب به محاصره شهر قُم و قتل عام طرفدار نبود. اما روی مشکلاتِ و آنهم سرنوشت هزارها افغان در یک مملکت بیگانه او را مجبور ساخته بود تا خودرا نزدیک لشکر افغانی قرار بدهد تا سرنوشت افغان ها در منطقه تعین گردد. او طرح دیگری را براه انداخت. با پانزده هزار (۱۵۰۰۰) نفر سوار افغان از ابراهم شاه جدا شده و طرح مصالحه و مذاکره را با میرسیدمحمد

متولی انداخت. این مصالحه مورد موافقه هر دو طرف قرار گرفت و آزاد خان با مشوره مِیرسید و طایفه قزلباش بطرف قزوین و ساوه روان شد. بعد ازین تصمیم آزادخان، باقی سرداران ابراهم شاه هم متزلزل شده و بعضی هم راه قندهار را در پیش گرفته متفرق شدند. بعداً ابراهم شاه با معدودی از لشکریان خود در قلاپور (بین ساوه و قزوین) مورد حملات قزلباش ها قرار و سرانجام دستگیر و سپس کور میگردید.

اما قصه آزادخان افغان این شد که: آزادخان پس ازاینکه مدتی را در ساوه و قزوین با لشکریان افغانی اش بسر برد، دید که در این مدت اوضاع منطقه آشفته و درهم و برهم است و هر صاحب قدرتی آرزوی بدست آوردن سلطنت و قدرت مطلقه را دارد، پس آزادخان نیز بفکر بدست آوردن قدرت بیشتر افتاد. به این خاطر به سمت آذربایجان رهسپارگردید.
سرداران آذربایجان نیز هر یک در مکان خود بیرق استقلال بلند نموده بودند و با یکدیگر در جدال و مخاصمه بسر می بردند. چون شنیدند که آزادخان به آذربایجان آمده است همه دروازه های دوستی را بروی ایشان (آزادخان) کشودند. بخاطریکه وی را شخص عادل یافته و هیچکسی در هیچ زمانی با وی خصومتِ نداشته بودند و هم او در

بین شان بیگانه بوده و حیثیت مهمان را داشتند و هر یک بطرف خود میکشیدند و به استعداد تمام با او سازش میکردند. چنانچه فتح علی خان افشار و شهبازخان دنبلی با آزادخان عهد و پیمان نموده با یکدیگر متفق شدند و آزاد خان را بحیث رهبر خود قبول کردند. اول شهر تبریز و مراغه ومحالات دیگر را تحت اداره و تسلط خود آوردند. چون فتح علی خان و شهبازخان دنبلی از آزادخان افغان اطاعت می کردند لذا به آزادخا ن لقب سرداری دادند. بعداً با یک عده مخالفین چون موسی خان افشار و کاظم خان قراچه داغی و دیگر خوانین افشار جنگ های بزرگی اتفاق افتاد که در همه ای این برخورد ها آزادخان موفق برآمده و روزبروز به استقلال و نیروی آزادخان افغان افزوده می شد. این واقعات در حوالی ۱۷۵۰م به اتفاق افتاده است.

آزاد خان، که اکنون به سردارآزاد خان افغان ملقب گردیده است، اکثری از بلاد های آذربایجان را تحت کنترول خود آوردند. بعداً کوچ، عیال، و متعلقین خویش را داخل قلعه اُورمیه که از قلعه های مشهور است گذاشته و آنجا را محل سکونت دایمی خویش قراردادند. خودش همراه با فتح علی خان افشار و شهبازخان غرض امنیت و صلح با شورشیان دیگری در آذربایجان و اطراف آن در نبرد و مبارزه دست بکار شدند.

موسی خان یکی از بزرگان منطقه هم با چند نفردیگر ازسرکردگان آذربایجان به نزد او آمده و به استقلال و قدرت او افزوده شد. شاید علت پیوستن موسی خان هم متفق بودن فتح علی خان و بعضی از خوانین افشار بوده باشد. ازاین به بعد لشکر آزادخان به سی هزار (۳۰۰۰۰) می رسد.

آزادخان چون تعداد از امرای آذربایجان را با خود متفق دید به فکر پادشاهی می اُفتد. چون مدتی را در عراق بسر برده بود و از اوضاع و اطوار آنجا هم مطلع بود و با بعضی از سرکردگان آنجا هم رابطه داشت بفکر افتاد که قلعه کرمان شاهان را با توپخانه و جبه خانه خود بدست بیآورد تا بتواند به مقصد خود برسد. وی مکتوبی به عبدالعلی خان و میرزا محمدتقی باین مضمون مینویسد و آنرا می فرستد:

نامه آزادخان به رهبران کرمان:

چون ظلم و تعدی نادرشاه در باره اهل ایران از حد گذشت و حرکات او که منافی خواهش خداوند کریم بود مردم ایران را بر موافق طبع نیامده او را به سزا رسانیدند. و تا حال که مدتی است از قتل او گذشته و مردم ایران در عرصه قلیل چند نفر را سریر آرای تخت سلطنت کرده و خلع نموده اند و معلوم نیست که کار بکجا خواهد

کشید، و این خیرخواه عباد با خوانین و سرداران آذربایجان متفق شده بمحافظت خود و عباد کوشش دارد. ازآنجا که غرض ترفیه حال رعایا و برایا و قاطبه خلق الله است نوشته میشود که آن عالیجاه (مقصد از رهبران کرمان است) **هم با این خیرخواه متفق شده عراق و آذربایجان را در اختیار خود آورده بمحافظت و نگاهبانی عجزه و مساکن پردازیم تا هر وقت که مدبر کارخانه ارض و سما صاحب شوکتی را فرمان فرما گرداند، همگی به خدمت او شتافته از خوان احسان او بهره مند و سرافراز گردیم. در صورت متفق بودن آن عالیجاهان با این خیرخواه انام کارها بر وفق مدعا و دشمنان مغلوب خواهند بود.**[26]

با آنکه تاریخ این نامه آزاد خان برای اعلان پادشاهی ایران ذکر نگردیده اما تخمین می گردد که در سال های ۱۷۵۰م این اعلام صورت گرفته باشد.

بهر صورت این اعلامیه به این معنی بود که به مردم ایران واضح بسازد که نظام گذشته ای نادری بامردم ایران فاصله پیدا کرده بود و برعلاوه آن نادر اعتماد برافغان ها داشت. البته می خواست به مردم

---

[26] ابوالحسن بن محمدامین، گلستانه .محمل التواریخ.(تهران:چاپخانه دانشگاه، 1344،) ص:185.

ایران ثبوت کند که این اعتماد بدلیل آن بود که نادرافشار شخصاً دلاوری ها و جنگجویی های افغان ها را در هرات و ایران به چشم دیده بود و بر او اثر کرده بود و ازاینرو ایرانی ها از نادر فاصله گرفتند و او را بقتل رساندند و در قتل نادر افغانها هیچ دخالت نداشتند. آزادخان اصلا میخواست سلطنت از دست رفته غلجایی های افغانی یعنی هوتکی ها را در ایران که آن زمان جزءخاک افغانستان بود دوباره احیا کند. این هدف و آرمان آزادخان از مضمون همین نامه فوق که در بالا ذکر شد و به اهالی قلعه کرمان شاه ارسال گردید بخوبی بدست می آید. آزادخان می خواست حکومت مطلقه ایران را بدست آورد و در راه حصول آن **حکومت مطلقه ایران** از هر تلاش و کوشش دریغ نمی کرد. ازینرو حمایت وپشتوانه اهالی قلعه کرمان شاه را ضروری می دانست.

عبدالعلی خان و میرزامحمد تقی از مضمون این اعلامیه آزاد خان مطلع گشته و درجواب نوشتند که:

پیش از ورود خط آن سردار با اقتدار، حقیقت خیرخواهی ملازمان آن عظمت مدار که محض خشنودی جناب کردگار است مطلع شده و از دریافت اینکه غرض بهبودی عجزه و مساکن و همت والا نهمت مصروف خیرخواهی عباد است در ادای این حسن نیت از خداوند جلیل اجر جزیل عاید بندگان آن ثریا مکان خواهد گردید. و متفق گردیدن در

صورتی مطلوب و لازم است که قران سعدین در یک برج و یک درجه اتفاق افتد که تاثیر و منافع آن روزبروز بل آنا فآنا بروزگار فرخنده آثار عاید گردد. الحال بسبب بُعد مسافت و مُتعرض نگردیدن سرداران با شوکت و نگاهبانی قلعه و توپخانه از غولان بیشه جهالت آن امر چندی در عهده تعویق خواهد ماند. هرگاه در صورت نفاق از سرداران عراق در مرآت ضمیرعکس پذیر گردد همانوقت بلاتامل این مراتب را بصحابت پیک بادپای سحری داده محرک سلسله اتفاق خواهم گردید والسلام.)[27]

اهالی کرمان شاه، وعبدالعلی خان و تقی خان، از قدرت و نیروی بدست آمده آزادخان مطلع و آگاه بودند. جز تسلیمی و همکاری با آزادخان راهی دیگری را نیک نمی پسیندیدند. لهذا بجواب نامه آزادخان احترامانه نگاشتند. و از نیت پاک و خیرخواهی و دستگیری از ضعفا و مساکن که آزادخان در نامه خود نگاشته بود استقبال نمودند. تنها مانع در راه حصول به این مامول را دوری مسافت آزادخان از قلعه کرمان شاه می دانستند. لذا به آزادخان وعده ای همکاری را دادند و به اوامر او اطاعت کردند و ظاهراً تسلیم شدند.

---

[27] ایضا ایضا ص: 186.

تصرف گرجستان و ازدواج با خواهر ارکل (هرکُلیس):

زمانیکـه آزادخـان از مضـمون جـواب خـط از طـرف سـران قلعـه کرمانشاه مطلع گردید، دیگر متعرض کرمانشاه نگردیده و بـه تسلیمی ایشـان قناعـت کـرد. بعد در فکـر تسخیر تمـام منـاطق آذربایجـان، بـه شمول مناطق شمالی تحت نفوظ امپراطوری روس ها، افتـاد. آزادخـان به شهرهای دور و نزدیـک نماینده هـای خـود را فرستاد و بـه دوستی خود آنان را دعوت مینمود. ازآنجملـه مردم گُرجستان را نیز بـه این امر دعوت کرد. اما شاه گُرجستان به این دعوت جواب مثبت ندادنـد و اعتنایی هم به نوشتن جواب نامه ای آزادخـان نکردند. آزادخـان بـرای تنبیه آنان از شهر تبریز بیرون آمده و بـه جـای خـود یکـی از خـوانین آذربایجان را موظف گماشت. دولت و اهالی گُرجیه و یا گُرجستان هم بـرای دفـاع آمـادگی گرفتنـد. اینسـت کـه در سـرحد گرجسـتان جنگـی عظیمی به اتفاق می افتد.

لشکر افغان ها به سرکردگی آزادخان بار اول پیشروی قشـون گرجیـه را گرفته و آنانرا شکست میدهند ولی فرمـانروای گرجستان خـودش و لشـکر او از بـالای زیـن هـای اسپان خـویش پـایین میآینـد و بـر لشـکر افغان ها با تفنگ های شان حمله میکنند. درین زد و خـورد بسیاری از لشکریان افغان ها کشته میشوند و باالاخره افغان ها مجبـور مـی شـوند عقب نشینی کنند. سرانجام این بـار درین برخـورد بـا شکسـت مواجـه

میشوند و به تبریز برمیگردند. آزادخان از تصمیم حمله به گُرجستان صرف نظر نکرده و بار دیگر بفکرجمع آوری سپاه میافتند.
اما بار دوم لشکری از فرقه افشار را هم با خود متفق ساخته و بیشتر از پیش آماده جنگ شده و برای تسخیر گرجستان عازم میگردند. بالمقابل لشکر گُرجیه هم بمدافعه پرداخته و صفوف مقابله را آراسته می کنند. این بار بعد از تلفات بسیاری از طرفین شکست عظیم به جماعت گرجیه افتاده و جماعت گرجیه دست به فرار میاندازند.
آزادخان در این بار مجدداً از حُکمروای گرجستان خواستار خویشی شده و خواهان به زن گرفتن خواهر او میشود. حُکمروای گرجستان این بار خواستگاری آزادخان را قبول کرده و همشیره خود را بزوجت او میدهد و خودش هم به حضور آزادخان آمده و با او ملاقات می کند. با این ازدواج مابین هردو رویه دوستی منعقد می گردد.
آزادخان بعد ازآنکه خاطرش از طرف گرجستان جمع میشود باقی از بلاد آذربایجان را هم بعد از جنگهای بسیار طولانی تحت تصرف خود درآورد و بعداً بسوی تبریز باز میگردد.

جان پِری نویسنده امریکایی به این عقیده است که اصلاً شاه گُرجستان، تیموراس (Taymoraz ویا Tamaris)، و پسر سلحشور و جنگجویش ارکل (Erakli, Irakli) (Heraclious)

تهدیدی را برای آزادخان ایجاد کرده بود. بعد از مرگ نادرافشار، تیموراس شاه گُرجستان نیز چشم به خاک های ایران در جنوب کشورش دوخته بود و میدان را نیز خالی دیده بود. قرار اسناد که در آرشیف وزارت خارجه فرانسه موجود است این عمل تجاوزی تیموراس در حقیقت یک ستراتیجی دفاعی شمرده میشد زیرا که در ایالات جنوب دریای اَرس یک نوع انارشی ایجاد شده بود که ایالات عیسوی مذهب ترانساراکسیا (Transarxia) را به قتل و قتال و چوروچپاول آغوشته ساخته بود. شهزاده ارکُل پسر جنگجوی تیموراس به یک سلسله حملات دست زده بود که تا حدود تبریز نیز رسیده بود. می گویند که در ابتدا یک عده ای از لشکر افغان ها نیز با ارکل همکاری می نمودند. که بعدتر دراوایل سا ل ۱۷۵۱م بنا به همین علت آزادخان به محاصره اِیروان پرداخت. و ارکل که از به قدرت رسیدن حریفان افغانیش دچار وحشت شده بود با کمک ارمنی ها به مقابله آزادخان شتافت و ضمن کشتاری وسیع حمله آزاد خان را دفع کرد. جان پری ، از گلستانه نقل می کند که: پس از اینکه تیموراس (پادشاه گرجستان و پدر ارکل) پیشنهاد آزادخان را دایر برهمبستگی از راه ازدواج نپذیرفت، آزاد خان اقدام به حمله نمود.[28]

---

[28] جان ر، پری . ماخذ سا بق ص: 74

ارکل برای تصرف تبریزخود به راه افتاد و در آنجا پادگانی باقی گذاشت. سرانجام ائتلا ف خانهای قفقاز او را از پشت سر در معرض خطر قرار داد و نا گزیر به عقب نشینی گردید. بعد از تاخت و تاز های دیگری دراین نواحی سرانجام در سال ۱۷۵۱م ارکل ناگزیر به بازگشت به تفلیس Tbilisi گردید.

قرار جان پری، آزادخان از این بخش پیروزی بهره بُرد و با گرفتن خواهر ارکل به زوجیت خود پیوند راه زنا شویی را که قبلا ارکل رد کرده بود مستحکم ساخت. سرانجام توانست قدرتش را مجدداً بر اورمیه مستقر سا زد و سپس در جنوری سال ۱۷۵۲م خود را به تبریز میرساند. این سال را مُورخین دوران اوج و توانایی آزادخان در آذربایجان دانسته اند و قلمروی او را در سراسر نواحی جنوب دریای ارس از اردبیل تا اورمیه گسترده یافته اند و اراضی امتداد رود خانه ارس تا ایالت نخجوان را نیز به تصرف او دیده اند.

آنچه از نوشته های کاظم موسوی بدست می آید اینست که کمی تفاوت دارد و آنرا بطور خلاصه تحریر میداریم اینکه: **آزادخان در ادامه کوشش ها برای تسخیرسراسر آذربایجان و تثبیت حکومت خود جانشینی در تبریز نشانده بود. سپاهیانش به گُرجستان تاخت و تاز کردند و بعد از یک سلسله جنگ های سخت که میان وی وهراکلیوس**

(ارکلی خان) فرمان روای گرجستان صورت گرفت دوباره به تبریز برگشت. اما آزاد خان پس از استقرار در تبریز به مدت کمی به تقویت خود وگردآوری و ساماندهی لشکر پرداخت و بار دیگر به گرجستان تاخت. این بار پس از کوشش بسیار، گرجیان را شکستی سخت داد و آن حدود را نیز بر متصرفات خود افزود، هراکلیوس ناگزیر باوی از در دوستی درآمد و فرمان او را به گردن نهاد و خواهرش را به زنی به او داد.

(برای تفصیلات بیشتر راجع به فعالیت های ارکل به کتاب مراجعه شود)

درین وقت درد سری دیگری که برای آزاد خان ایجاد می گردد عبارت ازینست که قرار کاظم موسوی یک دست نشانده ای آزادخان بنام فضل علی خان برای تامین هزینه های جنگی در مدت دو لشکر کشی آزادخان به گرجستان مبلغی بسیار زیادی تحت نام مالیات مرسوم از مردم تبریز خواستار شده بود. مردم که از دادن این مالیات به تنگ آمده بودند، برعلیه دست نشانده آزاد خان یعنی فضل علی خان شورش نمودند و او را کشتند. چون میترسیدند که مبادا آزادخان انتقام بگیرد همه به قلعه شهر پناه بردند و در ظمن از فرمانبرداری

سرپیچی کشیدند. تبریزیان ازایالات اطراف شهر یاری و کمک خواستند ، مدت دیری در برابر آزادخان پایداری ورزیدند و شهر و قلعه خود را نگهداری کردند. لیکن سرانجام در رمضان سال ۱۱۶۴ق/ جنوری ۱۷۵۱م تبریز دوباره به تصرف آزادخان درآمد و نزدیک به چهار هزار(۴۰۰۰) نفر از مردم شهر دراین جنگ کشته شدند[29]

به این ترتیب آزادخان سراسر آذربایجان را تصرف نموده و تحت اداره خود آورد. برعلاوه آزاد خان با یک شخص دیگر بنام کاظم خان قراچه داغی مشکلات زیادی را دید که او یک مرد بسیار کاردان و هُوشیاری بود. کاظم خان در ابتدا با نادر افشار یکجا و مشاور در امور نظامی او بود. به اثر هوشیاری و کاردانی، و ممکن هم بسیار زیرکی او، نادرشاه افشار از او بدگمان شده او را کور کرده بود. بعد از قتل نادرشاه با وجود کوری و نابینایی خود علم استقلال برافراشته بود. خوانین آذربایجان از او هراس داشتند. کاظم خان چون دید که خوانین وسرکردگان آذربایجان با آزادخان افغان موافقت و مرافقت دارند، او نیز مجبور شد با آزادخان از طریق صلح و موافقت پیش

---

[29] عبداعظیم ، رضایی . تاریخ ده هزار ساله ایران .(تهران: اقبال ، 1363،) ص:320.

آمده و متفق او گردیده از آزادخان اطاعت نماید. با تسلیم شدن کاظم خان کور قراچه داغی، آزادخان برسراسر آذربایجان حکمروا گردید. سلطنت مطلقه آزاد خان در آذربایجان تحقق یافت.

آزادخان که از حمایت و پشتیبانی لزگی ها به شمال محروم شده بود، و از طرفی نگران سمت جنوب بود ناگزیر به قبول شرایطی گردید که طی آنها موافقت کرد که قلمروش را محدود به جنوب رودخانه اَرس سازد. اَرس دریای است که گرجستان و آذربایجان را از هم جدا میکند. یعنی که آزاد خان مناطق اشغال شده گُرجستان را به ارکل خسر بُره اش واگزار شد و خود به خاکهای آذربایجان قناعت کرده متوجه محکم ساختن مناطق جنوب گردید.
چنین می نماید که این موافقت با ارکل بر روابط مبهم آزادخان و طایفه افشار و دیگر طوایف آذربایجان سایه افکنده باشد و تاثیر مثبت کرده باشد. این موضوع موجب شده بود که آزادخان در بهار سال ۱۷۵۳م، در صدد برآید تا به طرف جنوب در ۳۰۰ مایلی پایین تر از آذربایجان بخت خود را آزمایش کند. این نواحی در قلمروی کریم خان زند قرار داشت. مشارالیه اینک در حال زد و خورد با علی مردان

خان و متحدانش بود و چنین مینمود که قلمروی زندیه آماده فرو پاشی شده است.[30]

پس از تسخیر سراسر آذربایجان، آزادخان با سرداران ، جنگجویان، و لشکریان افغانی خود خواست به خراسان برود و ازآنجا به افغانستان رفته با احمدشاه ابدالی که اکنون پادشاه و امپراطور افغانستان است وحکومت افغانستان را بعهده دارد در باره آینده مذاکره کند و خود درآنجا به حکومت بپردازد. اما بازهم به اثر گرفتاری های که برای آزادخان در آذربایجان و ایران پیش آمد به این هدف نایل نشد. درین جا لازم می بینیم که در باره ای موقف های آزادخان و احمدشاه بابا صحبتی مختصری کنیم.

(لطفاً به کتاب مراجعه شود)

---

[30] ایضا ایضا ص : 75.

بخش چهارم

(تصرف اصفهان و اعلان پادشاهی آزاد خان افغان)

زندیه در ایران و ذکر از شجاعت های آزادخان:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

تعریف مختصر از سلسله زندیه:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

به قدرت رسیدن کریم خان زند:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

اوضاع ایران مقارن ظهور کریم خان زند:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

این بود چگونگی اوضاع مردم ایران که آزادخان در بین آنان سلطنت مطلقه را تشکیل داد و یکبار دیگرسلطنت از دست رفته ای هوتکی های افغان را در چنین اوضاع بی سروسامان ایران تجدید حیات کرد و تاج شاهی را برسرنهاد.

بیآیید ببینیم که با وجود این همه مشکلات ها و پراگندگی های اجتماعی ایران، آزاد خان چگونه با دو رقیب بزرگ که یکی آن کریم خان زند و دیگر آن محمد حسن خان قاجار بودند به مشکلات روبرو می شوند. کریم خان که از طایفه محروم و رنج دیده سر بلند کرده بود بدشمنی و رقابت سخت با آزادخان افغان پرداخته بود. و خیال حکومت ایران را بر سرداشت و طایفه خود را به کمک خود خواند. آنان را بر اتفاق و اتحاد و تحمل سختی ها دعوت کرد. طایفه زند اگر چه عدد آنها بسیار نیست، لیکن در میان سایر قبایل اعتبارعظیم و امتیاز خاص داشتند. بعضی برآنند که این طایفه را زند بجهت آن خوانند که زردشت محافظت کتاب زند و اوستا را به ایشان محول کرده بود.

کریم خان نسبت به همه رقبای خود اعتماد اهالی شهر های ایران را بدست آورده بود و میخواست که به حکمروایی بپردازد. او در

حصول این آرزو و هدف خود آزادخان افغان را بزرگترین مانع و رقیب می دید. بهر حال بعد از فوت علی مردان خان، کریم خان و محمد حسن خان قاجار دو دشمن قوی بودند که برعلیه آزادخان افغان قیام بسته بودند و مانع از پیشرفت وی می شدند.

آزاد خان درآنوقت بر آذربایجان مستولی بود. علی رضا ملقب به ضیاءالملت والدین می نگارد: **که در جنگ اول که ما بین کریم خان و آزادخان واقع شد، شکست بر کریم خان بنوعی افتاد که مجبورشد نه فقط اصفهان بلکه شیراز را نیز ترک کند و بجانب کوه گیلویه فرار اختیار کند.**

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

مبارزات آزادخان با کریم خان زند:

با آنکه این دور قیب و مدعی سلطنت در ایران، آخرالامر دست دوستی و اتحاد با هم دادند و روزگاری را با هم بخوشی سپری کردند، اما در آغاز برای رسیدن به آرزوی دیرینه شان دست به صف آرایی های در مقابل هم زده که این صف آرایی و نبرد ها طبعاً باعث کشتارهای زیادی گردیدند.

آنجایکه ذکر از نبردهای آزادخان و کریم خان به میان می آید، ناگزیر باید از محمد حسن خان قاجار نیز یاد کرد. چون دراین زمان یک نوع مبارزه سه جانبه بین این مدعیان اتفاق افتاده بود و ادامه داشت. ما دراینجا اول از جنگ های که بین کریم خان و آزادخان رخ داده است یادآور میشویم و جنگ های آزادخان با محمد حسن خان را به تعقیب آن می آوریم .

درباره جنگ های کریم خان زند با آزادخان افغان علت وعوامل متعدد را می توان اشاره کرد. علت عمده اینکه هر دو مدعی تاج و تخت سلطنت در ایران بودند. ولی در آغاز آنچه باعث نخستین جنگ کریم خان زند و آزادخان افغان شد خصومت های موجوده بین کریم خان زند وعلی مردان خان بختیاری بود. ما دراینجا لازم می بینیم معرفی کوتاه از علی مردان خان و ابوالفتح خان، این دو تن از سرداران و بزرگان دیگر از طایفه بختیاری را که سبب نفاق ها و کشمکش ها در ایران شده اند نمایم. سپس جنگ های کریم خان و آزادخان افغان را به ترتیب میآوریم.

ابوالفتح خان:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

علی مردان خان:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

سرانجام ابوالفتح خان:

اتحاد سه گانه که ازآن در بالا ذکر گردید، دچار سرنوشت ذیل گردید که بدان بطور مفصل تر اشاره می گردد.

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

گویند که بعد از مغلوبیت و شکست، علی مردان خان نزد آزادخان افغان پناه آورده و با او طرح دوستی و اتحاد را نمود. مگر مایوسانه و باشتاب به کرمان شا ه رفت که این آخرمنجر به جنگی بین او و آزادخان افغان گردید که در نتیجه او از آزادخا ن شکست یافته که این منجر به جنگهای بین آزاد خان و کریم خان می گردد که ما ذیلا به نبردها ی کریم خا ن و آزادخان افغان اشاره می کنیم .[31]

[31] محمد، حجازی. خلاصه تاریخ ایران تا انقراض قا حاریه .(تهران : ابن سینا ، 1335،) ص: 200.

سقوط پَری و اصفهان از کریم خان زند
و تصرف اصفهان توسط آزاد خان

قرار روایت دیگری، در نوروز سال ۱۱۶۶ه مطابق مارچ ۱۷۵۳ م، زمانیکه کریم خان به اصفهان بسر می برد خبرشد که علی مردان خان بختیاری لشکر آماده کرده و با کسی بنام مصطفی خان بیکدلی متحد شده و شخصی مجهول النسب را بنام شاملو بشاهی انتخاب کرده و بکرمان شاه آمده است.

کریم خان برای مقابله با علی مردان خان از اصفهان بکرمان شاه آمد و با سپاه علی مردان خان درگیر جنگ شد. سرانجام شکست به علی مردان خان وارد گردید. دراین زمان وقتیکه علی مردان خان با کریم در جنگ بود، علی مردان خان از آزادخان افغان که در اُورمیه بسر میبرد کمک خواست.

آزادخان افغان با هشت هزار نفر افغان و افشار از اُورمیه بکمک علی مردان خان بکرمان شاه آمد. و هنوز دو سه منزل به کرمان شاه مانده بود که خبرشکست علی مردان خان را از دست کریم خان زند شنید. آزادخان از شنیدن این خبر تصمیم به برگشتن گرفت اما کریم خان راه بازگشت را بر آزادخان بست.[32]

[32] محمد امین گلستانه . مجمل التواریخ . ص:465.

آنوقتیکه آزادخان می خواست دوباره عازم آذربایجان شود، لشکریان کریم خان زند در منطقه ایکه آزادخان درآن بود به آن منطقه وارد شدند. مگر آزادخان چندین بار منطقه بودوباش خود را تغیر داد وعلاقه به جنگ با کریم خان نشان نداد تا آغازگر جنگ نباشد. درآخر آزادخان مجبور شد با سران لشکرش چون فتح علی خان افشار، شهبازخان دنبلی، و سلیم پاشاه، و سایرخوانین افغان، درباره اینکه کریم خان او را تعقیب می کند به مشوره بپروازد. صلاح براین دانستند که چند نفرهمراه قاضی و شیخ الاسلام با پیامی از آزاد خان به نزد کریم خان بفرستند تا مذاکره کنند و خودش درین مذاکره شخصاً اشتراک نورزید. زمانیکه قاضی و شیخ الاسلام مزکور وارد اردوی کریم خان زند شدند ، پیام آزادخان را مبنی براینکه معلوم شود که هدف کریم خان از تعقیب کردن چیست؟ و ما (آزادخان) بنای جنگ با شما نداریم.

کریم خان به فرستادگان آزادخان گفت: دست برداشتن از شما در صورت ممکن خواهد شد که آزادخان با سرداران خود بحضور ما آمده و طوق بندگی و اطاعت در گردن افگنده و مطیع امر و نهی ما باشند. کریم خان با این پیغام فرستادگان آزادخان را رخصت نمود.

فرستادگان آزاد خان واپس با این پیغام کریم خان برگشتند و این حقیقت را به آزادخان رسانیدند و بیان نمودند. آزادخان و سرداران

افغانی بعد ازمشوره و مطابق حسن وعنعنه ای افغانی با خواندن دعا و فاتحه تصمیم به جنگ را با کریم خان زند گرفتند وعازم جنگ شدند[33].

بر خلاف در بین لشکرکریم خان زند تفاوت آرا و نظریات وجود داشت، حتی پیش ازآنکه جنگ آغازشود قوای زند بین خود اختلاف پیدا کردند. محمد خان و شیخ علی خان بدون تردید طرف دار جنگ نکردن با آزادخان افغان بودند و می خواستند که راه آزادخان آزاد باشد تا بتواند بی مشکلات بطرف آذربایجان برود.

گرچه این اختلاف علنی نبود اما آنها حاضر نشدند که چون جنگهای دیگر کریم خان زند با دشمنان و رقبای شان که در همین لشکر و سرداران همراهش بودند، ازخود فداکاری ومقاومت نشان بدهند. آ نها دراین جنگ آنقدر پایداری و مقاومت از خود نشان ندادند. بطور مثال، شیخ علی خان و محمد خان زند به افراد تحت فرمانشان اجازه دادند که پیش از وقت پُستهای نظامی را رها سازند و پرا گنده گردند. اسکندر خان نیز به قوایش دستور عقب نشینی داد. سرانجام جناح و بار و بنه نیروهای زند بر اثر حمله سلیم خان بابان که از کُرد های متحد آزادخان بود تحت فشار قرار گرفت وتاکتیک عدم سازش مطلق

[33] ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ .(تهران: ابن سینا، 1344،)ص: 273.

کریم خان منجر بـه شکست مفتضحانه ای شد. ساعتی قبل ازغروب آفتاب آزادخان اختیار میدان جنگ را بدست گرفته بود.
گلستانه هم دراین باره می نویسد که: **هر چند کریم خان در صدد منع برآمد فایده مترتب نگردید و هر کس بـه سمت فرار مینمودند. جمیع مال و خیمه و خرگاه و خزانه و دواب نصیب لشکر افغان گردید. کریم خان با معدودی از لشکر و شیخ علی خان و محمد خان و اسکندر خان و سرداران زندیه بسمت پَری و کمازان بدر رفتند. در ورود به آن مکان کریم خان اسکندر خان را همراه گرفته راه اصفهان را در پیش گرفتند و جمیع سرداران زندیه را در قلعه پری و کمازان گذاشت و خوانین مذکور به تهیه قلعه داری پرداختند.**

آزادخان بعد از فتح و پیروزی بالای کریم خان زند، سه چهار ساعت از شب گذشته بود که خودش داخل خیمه کریم خان گردید.از آنجمله، عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی خان را که از طرفداران کریم خان زند و مسول توپخانه بودند با جمعیتی از اسیران به نزد آزادخان آوردند. آنها علت ماندن خود ها را نزد آزاد خان و نرفتن همراه کریم خان را به ایشان (آزادخان افغان) عرض نمودند. آزادخان افغان از شیندن این خبر بسیار خوشحال و مسرور شده و یکی از سردارانش را با پنجاه سوار افغان برای نگهبانی ایشان مقرر کرد. آزادخان افغان

با این اسیران جنگی (عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی خان) بسیار سلوک خوب نموده و آنها را دلداری داد. عبدالعلی خان را همراه گرفته و میرزا محمد تقی را بطرف کرمان شاه رخصت نمود و به تعقیب کریم خان پرداخت.

آزادخان در نواحی به نزدیک قلعه پری (که مسکن زندیه بود) و کمازان اطلاع حاصل نمودند که کریم خان خودش به اصفهان رفته و باقی سرداران زندیه را در قلعه پری گزاشته است. لشکریان آزادخان به محاصره قلعه پرداختند. و آزادخان یکی ازسرداران خود را به نزد شیخ علی خان و محمد خان از بزرگان لشکریان کریم خان که در قلعه پری مانده بودند و تحت محاصره قرار گرفته بودند فرستاده و چنین پیغام ارسال نمود که: **مرا (آزادخان افغان) داعیه و انگیزه حرب و جنگ با شما نبود هر چند عاجزی و فروتنی کردم کریم خان قبول نکرد. ناچار کار به جنگ با شما انجامید و فتح و نصرت نصیب غازیان افغان و افشار گردید. حالا صلاح درآن دیده میشود که قلعه داری را موقوف نموده با بنده درگاه ملاقات نمایند.**

سرداران زندیه با فرستاده آزادخان سخنان درشت گفته و برمقاومت شا ن اصرارکردند. آزادخان افغان چند روز را بر محاصره قلعه گذراند. طرفداران زندیه هم گاه ناگاه از قلعه برآمده با یکه تازان افغان در میدان دست به جنگ شده ولی بی نتیجه بر میگشتند.

آزادخان بالاخره بار دیگر نیز[34] مجدداً چند نفر از سرداران معتبر را بقلعه فرستاده و گفتگوی صلح را بمیان آوردند. جان ر پری، تصریح می کند که آزاد خان قاضی لشکر خود را به عنوان سفیر نزد شان فرستاد تا آنها را وادار سازد که با آزادخان دیدار دوستانه داشته باشند.[35]

گلستانه می نویسد که: **چند نفر گفتگوی صلح بمیان آورده گفتند که غرض آزادخان این است که با شما ملاقات کرده عهد و پیمان در میان آید و طرفین از یکدیگر خاطر جمع نموده در جمیع امور باهم متفق و یکدل بوده بعد از خاطر جمعی آزادخان از همین منزل و مکان رهگرای آذربایجان و همیشه ابواب مکاتیبه در دوستی مفتوح باشد. سرداران زندیه جواب دادند که در این امر ما را اختیاری نمی باشد. حقیقت این امر را ببندگان ولی الدوله اطلاع دهد به هر چه رای او اقتضا کند همگی راضی و تابعیم36 آزادخان برای از بین بردن قلعه پری به یک نیرنگ سیاسی دست زد.**

---

[34] ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ .(تهران: ابن سینا، 1344،)ص: 274.

[35] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص76.

[36] ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ .(تهران: ابن سینا، 1344،)ص:275.

چون این خبر دو باره به آزادخان رسید، آزادخان افغان قاضی لشکر خود را که موسوم به قاضی عمر بود (اگر چند جان رپری، در کتاب خود بنام قاضی عسکر یاد نموده ولی باز خودش در آخر تصریح کرده که نام قاضی لشکر آزادخان قاضی عمر بوده و او هم از کتاب گُلستاه نقل می کند) نزد خود خواسته تا پیغام دیگری به قلعه بنزد سرداران زندیه بفرستد. آزاد خان قاضی خود را توصیه های سیاسی و سیاستمدرانه کرد و گفت که: **میخواهم ترا بقلعه بفرستم و به هرنوع باشد سرداران زندیه را برای ملاقات همراه بیاوری.** قاضی مذکور گفت که این امر در نزد من بسیار آسان و سهل است. او که شخص هوشیار و سیاستمدار عالی بود همان وقت از نزد آزادخان مرخص شده روانه قلعه گردید.[37]

مذاکرات قاضی عمر با سرداران زندیه و حادثه منطقه زاغج

خلاصه قاضی عمر فرستاده آزادخا ن بالای سرداران زندیه درین مذاکرات سیاسی غالب گردیده و سرداران زندیه از طرف قاضی عمر به ناکامی مواجه گردیده و شکست خوردند. چون چاره جز تسلیم شدن به آزادخان برای خود نمی دیدند، برخواستهای آزادخان جواب مثبت

---

[37]همان همان .

داده و تسلیم شدند. محمدخان و شیخ علیخان و دیگر سرکردگان زند راضی به ملاقات با آزادخان شدند. همگی سرکردگان از قلعه برآمده روانه لشکر آزادخان گردیدند. اما آزادخان افغان بخاطر اینکه اینان قبلا چندین بار دعوت های دوستانه او را (آزادخان را) قبول نکرده بودند و به لجاجت خود اصرار ورزیده بودند ولی حالا که در نبرد شکست خورده بودند همگی را توقیف و در قید نظر نگاهداشتند.
روز دیگر آزادخان همه این اسیران را در یوغ و زنجیر کشید. تمام اسباب و اشیاء و زرو جواهرات را که از قلعه پری و شکست کریم خان بدست آورده بود با چند تن از معتمدان خود بهمراهی علم خان که پسر کاکای او بود و هفتصد سوار افغان که در تحت اختیار داشت به طرف اورمیه حرکت دادند. مقصدش این بود تا این اُسرا را به اورمیه نزد یوسف خان هوتکی حاکم آن دیار برساند که آنان را در قلعه اورمیه بحفظ نگاهدارند.
مطابق حکم آزادخان، علم خان با هفتصد سوار خود و سواران متفرقه افغان و افشاریه که عدد آنها به چهارهزار سوار و پیاده میرسید از منزل پَری و کمازان حرکت کرده بسمت آذربایجان براه افتادند تا این اسرا را به یوسف خان هوتکی افغان، حاکم اورمیه، برساند.
دراین زمان آزادخان افغان خود بطرف اصفهان حرکت کرد. علم خان پسر کاکای آزادخان که وظیفه بردن این اُسرا را بعهده داشت چنین

امر نموده بود که این اُسرای زندیه را در وقت توقف و رسیدن بهر منطقه، در عقب خیمه او با تمام متعلقان شان جاه داده و احدی به نزد آنها رفت و آمد ننماید. و این امر تا رسیدن به قلعه اورمیه باید مراعات گردد.

همچنان علم خان افغان دستور داده بود که در وقت حرکت کردن از یک منزل به منزل دیگر برای هر یک از سرداران و نامداران زندیه، بخاطرحفظ حرمت و احترام گزاردن به کرامت انسانی، الاغی بجهت سواری بدهند. زیرا پیاده رسیدن بمنزل کار مشکل می باشد.

و به کسانی که مسؤلیت نگهداری این اُسرا و اشیا و اجناس بدست آورده آزادخان را الی قلعه اُورمیه به عهده داشتند هدایت داده بود که تا به آخر بدین منوال باید عمل کنند. بهمین دستور تا به اُورمیه آنها را بحفاظت برسانند. و بدین شکل و قرار تا دو سه منزل راه را سپری نمودند.

تا آنکه علم خان همراه با اُسرای زندیه در منزل چهارم رسیدند و اقامت گزیدند. این محل مشهور به زاغج بود. اسیران علم خان طبق معمول و به شکل همیشگی و طریقه دایمی سوار الاغ ها بودند. در بین این اسیران تعداد از اسیران زنانه هم بودند. گفته میشود که مادر کریم خان زند نیز در میان اسرا بود. محافظین که از طرف آزاد خان

مسؤل نگهداری اسیران زنانه بودند دور تر از زنان حرکت می کردند.

گویند درین بین اسیری بود که اسمش صادق خان بود و او برادر کوچک محمد خان بود. ظاهراً مرد کوتاه قامت و بد شکل به نظر میرسید و محافظین او را نشناخته غلام (بَرده) فکر کرده بودند. برایش یک الاغی هم در نظر نگرفته بودند و او را پای پیاده از عقب الاغها براندن الاغها ی أسرا دیگر موظف ساخته بودند.

زمانیکه علم خان همراه با أسرا به منطقه و یا منزل زاغج رسیدند بنای استراحت گذاشتند. بنا بدستورعلم خان أسرا را بخاطر که همراه شان زنان بودند در یک طرف برایش خیمه زدند و خود علم خان و سایر محافظین بطرف دیگر دور تر از اسرا به خیمه خود استراحت کردند.
دور تر از جای أسرای زندیه، اسپ ها و صندوق ها که درآن اجناس وغنایمی بود که لشکریان آزادخان در جنگ ها و خصوصاً جنگ قلعه پری بدست آورده بودند قرار داشت. محافظین هر یک در یک خیمه بخاطر گرمای زیاد به استراحت پرداخته بودند. اسرا نیز در خیمه

خود بودند ولی اسپان همه با زین های بسته خود باقی مانده و در نزدیک خیمه قرار داشتند.

محمدخان به شیخ علی خان که از کلان های اُسرا بود گفت که: **معلوم نیست اراده آزادخان با ما چیست؟** شیخ علی خان گفت که: **اراده آزادخان این است که همگی ما را به قتل برساند و زنان را متصرف شود.** محمد خان به جوابش گفت که: **حال آنکه این یک گمان بدی و اشتباه است. آزادخان با فرهنگ افغانی کلان شده است و رسوم مردانگی را خوب می داند. و اندوخته های چندین ساله ما را با خود دارد.** آنها یکدیگر خود را به ملامت گرفته و با خود گفتند که اکنون چاره بجز رضا و تسلیم چیزی دیگری نمی باشد. بر گذشته افسوس خوردن بی جا و فایده ای برآن متصور نخواهد شد. زمانی متوجه شدند که چنین به نظر می رسد که همگی مردان و لشکریان و محافظین بسبب صعوبت و مشکلات راه و شدت گرمی هوا هر یک در مکان های خود کمر ها را باز کرده و به خواب غفلت می باشند و حتی علم خان سردار این لشکر هم در خواب است. آنها با خود گفتند که باید درخلاصی وآزادی خود کوشید.

همه سرداران زندیه از این غفلت علم خان و همراهان او استفاده اعظمی را کردند. بعد از گفتگو ها محمد خان برادر خود صادق خان را که آزاد بود و ازآن در پیش ذکر گردید به نزد خود طلبید. باو گفت

که اگر می توانی یک پارچه آهن یا کاردی بزودی برایم بیاور و اگر میسرنشود پارچه استخوانی از هر کجا که باشد پیدا نموده و بیاور. صادق خان، برادرمحمد خان، که او را غلام تصور نموده بودند، بزودی پارچه استخوانی را پیدا کرد. این استخوان سبب آزادی تمام اُسرا گردید. وقتیکه استخوان برای محمدخان رسانید، خان مذکور از استخوان میخ تیار نموده و به قسم دو شاخه استفاده نموده خود را آزاد ساخت. استخوان را به شیخ علی خان داد. اوهم مثل محمدخان میخ خود را جا بیجا نموده و بعد به دیگری داد. بهمین قسم همه سرداران زندیه که اسیر علم خان افغان بودند خود را آزاد ساختند. هر یکی اسپی را که محافظین و لشکریان علم خان در خیمه هایکه میخ کرده بودند در نظر گرفته بیکبارگی خود ها را رها ساختند. دو شاخه را از خود دور کرده و از جا برخاستند و خود را به اسپان رسانیدند. هر یک بر اسپی سوار شده و نیزه ها را که در نزد اسپان بر زمین زده بودند ربوده اسپان را بجست و خیز درآوردند.

باید گفت علت این ناکامی سردارعلم خان و همراهان شان در مورد اسرای زندیه فقط یک غفلت بود که بدیده آنان نا چیز جلوه کرده بود. و آن عدم شناخت دقیق از اسرای زندیه بوده است. آنکه تمام اسباب آزادی اسرای زندیه را فراهم ساخته بودند و آن همان رول صا دق خان برادر محمدخان بوده است.

از طرف دیگر خصلت، مردانگی، و رعایت حُرمت و کرامت انسانی که در افغان ها زیاد وجود دارد نیز در قسمت آزاد شدن اُسرای زندیه نقش داشته است. دایماً افغانها در پیکار و رزم شکست نخورده ولی چون مردم شجاع و دلیر بوده اند و این شجاعت شان مایه تَرحم و انسان دوستی شان گشته و باعث شکست شان شده است. دراین مورد نیز احساس همکاری و همدلی با اُسرای زندیه مایه شکست شان شده است.

بعد آن شکرعلی خان که یک شمشیر در میان جوال آرد پنهان نموده بود برآورده خود را بخیمه سردارعلم خان که در اطاقش بخواب رفته بود رساند. سردار علم خان که پسر کاکای آزاد خان می شد، در طول راه به زیردستان و اسیرانش خوش رفتاری می کرد. علم خان از آواز پای آنها از خواب جسته ولی کار از کار گذشته بود و تلاشش بی فا یده ماند. زیرا که شکرعلی خان بطور مسلح بالای سرش بود. و شکرعلی خان به یک ضرب شمشیر که بر شانه او نواخت او را از پای درآورد. و از طرف هم صفرعلی خان در آن طرف دیگر با طپانچه بر او حمله کرد و در نتیجه سردارعلم خان افغان را به قتل رساندند. دراین زمان که تمام محافظین و لشکریان آزاد خان که از شدت خستگی بخواب بودند خواب آلوده برخاستند ولی در مقابل نیروی مسلح اُسرا که مخفیانه خود را مسلح ساخته بودند قرار گرفتند

و کاری از پیش برده نتوانستند. تنها توانستند که از غنیمت های که با خود آورده بودند محافظت کنند و اُسرا بعد از کشتن سردار علم خان سراسیمه رو بفرار نهادند. فریب و نیرنگ دیگری که اسرا بکار بردند اینکه آنها آوازه آمدن کریم خان را نیز براه انداختند که وکیل آمد، وکیل آمد. اسرا تقویت دل پیدا کردند و همه خود را آزاد کردند و فرار نمودند.

جان ر. پری دراین باره هم نزدیک به این نظریه می باشد و چنین توضیح میدارد:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

بهر حال لشکریان آزاد خان، تحت رهبری سردار علم خان، که بعضی بیدار و اکثراً در خواب بودند ازحملات اسیران زند از یک طرف و در اثر دروغ پراگنی اسرا مبنی براینکه کریم خان آمد از طرف دیگر و فشار خواب و هجوم بی خبرانه و پی گیر اسرا پرگنده شدند. اُسرا بتصور آمدن کریم خان، بسمت کوه و صحرا رفتند. و جماعت نسوان زندیه که قریب به پنجاه نفر بودند، هر یک خود را به صندوق ها و اشیاء ها رسانده و چند نفر را که خواب بودند مجروح نموده و بقیه لشکران سردارعلم خان افغان که محافظ اُسرا بودند به

شکل سر گیج و خواب آلود خود را به دره های کوه رساندند و از شر هجوم بی خبرانه اُسرا و زنان آنان خود را ایمن کردند. یک تعداد دیگر از اُسرا خود را از بند رها ساختند و مقدار از اجناس را با خود بردند.

بعد ازاینکه اسیران زند موفق به فرار شدند و لشکریان سردارعلم خان افغان سرگیج شده و پراگنده شده بودند، باقی قوای زند خود را از کوه ها و صحرا جمع کردند و به قتل باقی همراهان سردارعلم خان افغان پرداختند. سرداران افغان این حادثه غم بار را برای آزادخان افغان مفصلاً نوشته و به یکی از افغان ها بنام حنظله بیگ افغان دادند و او را با یک نفر سوار دیگر به اصفهان بنزد آزادخان فرستادند. در عین وقت خوانین زندیه به عجله خود را به محل چمچال رسانیدند. از ورود اسرای فراری زندیه که از قید سردارعلم خان رهایی یا فته بودند و خود را به منطقه چمچال رسانیده بودند، جماعت خزل که اصلا قزل میباشد و از فرقه باشنده کُرد های آنجا بودند خبر شدند و با نزدیک به سه هزار سوار و پیاده به همکاری اسرا آمدند. همچنان جماعت دلفان که در اصل از لرها بودند و بنای سکونت در چمچال گذاشته بودند، با هزار سوار و پیاده از آنجماعت هم به نزد خوانین مذکور رفته و با آنها متحد گردیدند.

اُسرای فراری زندیه با این جمعیت که به اطرافشان از اقوام و طوایف مختلف جمع گردیده بودند فوری دو نفر قاصدان را بسمت شیراز روان کردند تا کریم خان را مطلع و با خبر سازند. جماعت دیگری از اُسرای زندیه به همراهی طرفداران اطراف شان عازم بروجرد گردیدند. به مجرد رسیدن به بروجرد، یک تعداد از طرفداران آزاد خان را که درآنجا بودند بقتل رسانیدند. در هر کجا که افغان ها را می یافتند، گرفتار نموده و بقتل می رسانیدند. زندیان در جمع آوری لشکر پرداختند و داستان خلاصی و فرار خود را در اطراف بگوش خاص وعام رسانیدند. سرنوشت کریم خان درین زمان چنین بود که از خوف آزادخان که دراین هنگام در اصفهان به تخت سلطنت نشسته بود در مابین اصفهان و شیراز به تبدیل مکان و جای با ششصد نفر به سر می برد. سخت از آزادخان هراس داشت. از شنیدن خلاصی سرداران خود و آمدن آنها به بروجرد خوشحال شده خود را به بروجرد رسانید و به یاران خود ملحق گردید.[38]

جان رپری نویسنده امریکایی هم به این موضوع اشاره کرده می نویسد:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

---

[38] ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ .(تهران: ابن سینا، 1344،)ص:283.

تاج پوشی بار اول آزادخان در ایران

(ماه مارچ ۱۱۶۶/۱۷۵۳ ه ق/حمل ۱۱۳۲ ه ش)

بنا به تصریح تاریخ، آزادخان دو بار مرکز شاهان صفوی (اصفهان) را تصرف کرده و تاج شاهی را بر سر گذاشته و رسم شاهانه را بجا کرده و سکه بنام خود ضرب زده است.

بار اول همان زمانی است که آزادخان بعد ازآنکه اُسرای زندیه را به علم خان پسر کاکای خود سپرد تا آنها را به اورمیه نزد یوسف خان هوتکی برساند و در آنجا محبوس باشند تا در باره آنها بعداً تصمیم بگیرند. خودش با لشکریانش به تعقیب کریم خان بطرف اصفهان حرکت کردند. کریم خان زند بطرف فارس فراری شد و آزادخان به اصفهان رسید و به آرزوی دیرینه خود دست یافت و بر تخت سلطنت تکیه زد و سکه بنام خود ضرب زد و تاج شاهی را بر سر نهاد. آزاد خان در ماه سپتامبر یا اوایل اکتبر 1753 م اصفهان را بدون کدام مقاومت تسخیر نمود

کاظم موسوی هم بعد از اینکه از اسارت سرداران زند بدست آزادخان خبر می دهد از تاج پوشی آزادخان ذکر کرده و می نویسد: **ازآن سوی آزدخان چون در اصفهان اسقرار یافت بر تخت پادشاهان صفوی نشست و سکه بنام خود ضرب زد، که نقش سکه اش این بیت بود.**

تا که رستم در جهان با شد   سکه اش صا حب الزمان باشد.



سکه نقره ای آزادخان افغان، شاه ایران

تا که آزاد در جهان با شد   سکه اش صا حب الزمان باشد.



سکه طلایی آزادخان افغان، شاه ایران

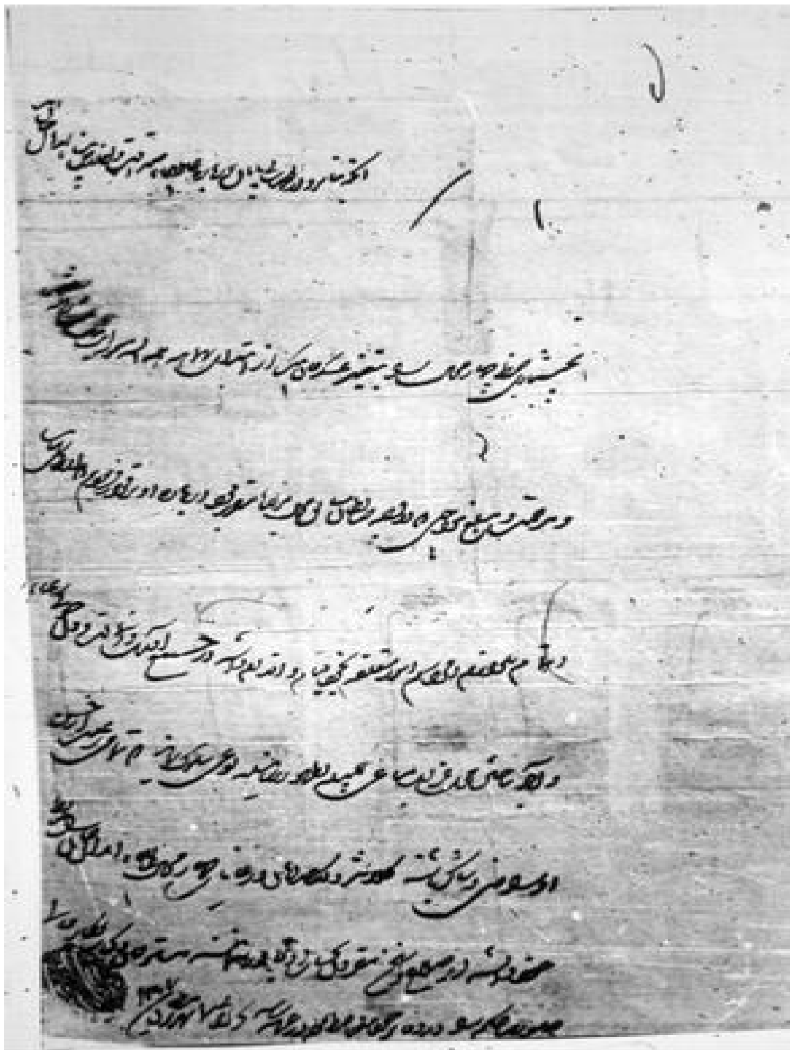
سپس فرمان روایان از طرف خود به شهرهای اطراف معین کرد. قلمروی علی شکر و قُم و کاشان و رَی را تصرف نموده بود.

محمد هاشم آصف نویسنده رستم التواریخ در باره آمدن و تاج گزاری آزادخان در اصفهان می نویسد که**: والاجاه آزادخان با سپاهی بی حد از افغان و ازبک و بلوچ و افشار و کُرد و لر و عرب و مکرانی و سنجابی و عراقی، با استقبال اهل اصفهان مواجه گردید. به دولت خانه ملوک صفوی نزول اجلال نمود، بر مسند مروارید تکیه می زد و همه امر و نهی و حکمش از روی عدل و انصاف و رحم و مروت بوده و به آیین نادری سوار می شد و در دو طرف یمین ویسار(چپ و راست) به همراه چاوشان بسیار با عصا های زرین و سیمین می رفتند**[39]

روایات علاوه می کند که: **آزادخان با غایت تسلط و اقتدار بر تختگاه سلاطین می نشست. با کمال جاه و جلال و نهایت استعداد و استقلال بودند. هر یک از امرای صاحب اقتدار افغان و ازبک و اردلانی را به جمع آوری مالیات مقرر فرمود و به عدالت و مساوات پادشاهی می کرد.**

---

[39] محمد هاشم ،صف . رستم التواریخ . (تهران : امیرکبیر، 1352) ص: 263.



حکم (فرمان) آزادخان در مقرری ابدال خان ضابط عوض عسکر خان بیگ بحیث مامور مالیه (تکس) در چهار محل

درین زمان کریم خان زند در فارس فرار نموده بود. شاه اسماعیل را با صادق خان برادر خود به شهر شیراز با دستورالعمل کافی برقرار نموده بود. خود کریم خان با پنج تا شش هزار لشکر تصمیم حمله بر آزاد خان را گرفته و عازم اصفهان گردید. آزادخان افغان ازآن اطلاع یافت با سی هزار لشکر با دبدبه پادشاهی از اصفهان برآمد و به جانب کریم خان زند روان گردید. و به روایت دیگرچون آزادخان از ورود کریم خان به بروجرد و آماده شدن او برای جنگ آگاه شد با لشکر انبوهی از شهر اصفهان بیرون آمد و بر خورد دو لشکر در سیلابه رخ داد.

جنگ دو آبه و پیروزی بار دوم آزاد خان به کریم خان زند :

کریم خان با سردار های اسیر شده اش بدست آزاد خان که موفق به فرار شده بودند در محلی بنام بروجرد ملاقات کرد. طوایف و قبایل دور و نزدیک چون فرقه سله، و جماعت دلفان، و خزل (قزل)، و قوم قراگوزلو، و خدابنده لو، و سایر ایلات کوچری، که ازآمدن کریم خان زند اطلاع یافتند دسته دسته با او (کریم خان) ملاقات کردند و اظهارکمک نمودند. حیوانات و مواشی خود را بخدمت کریمخان و سرداران فراری شان گذاشتند همچنان زنان نیز به لشکرکریم خان

زند پیوستند و به شکل متفرقه گروههای کوچک دیگر نیز به سرداران فراری و کریم خان زند می پیوستند.

این خبر به آزادخان رسید و دانست که کریم خان مقدمات جنگ را با او گرفته است. لذا آزادخان برای دفع کریم خان از اصفهان با لشکر و سپاه شاهانه حرکت کرد. چون کریم خان از حرکت آزادخان خبر یافت از بروجرد به استقامت سیلاخور حرکت نمود. در وقت ورود به منطقه دوآبه، از نواحی اطراف سیلا خور، کریم خان سرداران و کلان های طوایف را که همراهش در بروجرد به او پیوسته بودند به نزد خود خواسته و دستور داد که سوار و پیاده آمادگی جنگ را بگیرند و ازمیان جماعت زنان جدا شوند و آماده جنگ باشند.

باز کریم خان به جماعت همراه شان دستور داد که پیش از رسیدن آزادخان، زن ها و اسباب و مواشی را که از جمیع طوایف همراه که از بروجرد به او پیوسته بودند، بهر سمت که امن باشد فرستاده و خود را با دشمن (آزادخان) به مقابله و جنگ آماده سازند. گویند یک عده از همراهان کریم خان ازین سخنان کریم خان خوش شان نیآمده و با معذرت خواهی متوسل شدند و قبول نکردند.

دراین زمان خبر رسید که آزادخان افغان به دو فرسنگی (در حدود ۱۲ کیلومتری) رسیده. آنان که در بروجرد دعوت کریم خان را لبیک گفته بودند هر یک بفکر کار خود افتادند و اسباب و گوسفتند و سایر

مواشی و زنانه و مایحتاج خود را برداشته در مکان های مرتفع و بلند که از جاده و راه عمومی دورتر بود خود را رسانیده و درجای امنی قرار گرفتند. کریم خان و سرداران فراری که از چنگ سردارعلم خان موفق به فرارشده بودند با طوایف مختلف که با کریم خان همراه شده بودند نیز به تعقیب آنها به بالای آن تپه ها رفته و شب را در آنجا سپری کردند و منتظر امر تقدیر بودند. در نزدیک های طلوع آفتاب بود که لشکر افغان و افشار به فرماندهی آزادخان افغان نزدیک رسیده خیمه ها را ایستاده کرده و آماده جنگ گردیدند.

کریم خان و سرداران شان هرچند مردمان طوایف همراه شان را به جنگ با آزادخان تشویق و ترغیب کردند هیچ یکی از آنها حاضر به جنگ نشدند و بفکر بیرون کردن گاو و گوسفند و اموال و زنانه خود از صحنه جنگ بودند و تلاش می کردند. دراین هنگام لشکر افغان و افشار از چهار طرف کریم خان و سردارانش را محا صره کردند و راهها را بروی آنها بستند.

بعد ازآن جنگ آغاز یافت و اندکی بعد از جنگ، کریم خان و سرداران شان مواجه به شکست گردیدند. دراین جنگ، علاوه بر شکست کریم خان زند، آنچه قابل اشاره است اینست که یکی از سرداران نامی آزادخان افغان بنام اشرف افغان که به شجاعت و دلاوری موصوف و مشهور بود با ده نفر از شجاعان کار آزموده

برای دستگیر کردن کریم خان فرستاده شدند.در دایرت المعارف اسلامی یکی از خانم های آزاد خان افغان دختر اشراف خان افغان ذکر گردیده است. سواران مذکور اسپها خود را ازجا برانگیخته به تعقیب کریم خان روان گردیدند.از اشتباه همان ده نفر سوار بالای اشرف افغان که حدس زده بودند که کریم خان است حمله بُردند و اشرف خان افغان را از پا درآوردند و همچنان درین بین همه مغشوش شده و چند تن دیگر نیز کشته شدند. آزادخان از دیدن آن صحنه تاب نیآورده و خشمگین شده لشکر خود را به یورش و حمله دسته جمعی بالای کریم خان دستور داد.

این حمله دسته جمعی بالای آن تپه که کریم خان و سرداران فراری شان ساکن بودند، طوایف همراه با کریم خان را ترغیب به جنگ نموده و دراین وقت آنها نیز دست به اسلحه برده و بخاطر دفاع و نجات زنان شان جنگ کنان خود را از چنگ لشکریان افغان و افشار بیرون نموده به اطراف و مناطق دور و پیش شان فرار کردند. بنا براین کریم خان نیز تاب مقاومت نیآورده و جماعت نسوان شان را پیش انداخته رو به فرار نهادند.

بعد ازین شکست که برای کریم خان و سرداران شان از جانب آزادخان و سپاهیانش رسید، زندیه و سرداران شان از دیگر طوایف که همراه شان از بروجرد تا اینجا یکجا شده بودند، و کریم خان به

آنها دل خوش داشتند، جد اشدند. و طایفه زند نیز متفرق شده یکجا نمانده هر کدام به یک طرفی رفتند. کریم خان و اسکندرخان برادرش با دیگر متعلقان شان به یک سمتی روان شدند. و محمد خان و شیخ علی خان و سایرخوانین با زنان و متوسلان بطرف چمچال و هرسین رفتند. لشکر افغانها غیورمندانه صاحب غنایم بی شماری گردیدند. همانگونه که در اول غنایمی را از قلعه پری بدست آورده بودند، درین نبرد نیز زیاد اسباب و اموال را بتصرف خود آوردند. و بسبب کثرت غنایم و اشیاء که بدون نزاع نصیب آنها گردید بود، به تعقب گریختگان نپرداختند.

کریم خان زند این زمستان را بحالت بسیار اختفا بسر می برد. اما دراین حالت نیز با تحمل، زحمت، و مشقات بسیار به جمع آوری نیرو و لشکر پرداخت. از طرف دیگر آزادخان افغان در تخت پادشاهی اصفهان با دبدبه شاهی و برخورداری از تمام نعمات شاهی زندگی می کرد. البته آزادخان، برای وارد آوردن ضربه نهایی بر کریم خان، عبدالله خان افغان سردارخویش را بخرم آباد اعزام کرد. ولی از طرف سپاهیان زند شکست یا فت. آزاد خان تا آخر سال 1753 م یعنی یکسال به تخت شاهی اصفهان تکیه زده بود.

پیروزی بار سوم آزاد خان به کریم خان زند :

در بهار سال۱۱۶۷ه ق،۱۷۵۴م، آزادخان سپاهیان تازه ای خود را با تجهیزات و ذخیره نسبتاً کافی بفرماندهی فتح علی خان افشار، بمقابله کریم خان فرستاد. اما کریم خان زند که هنوز سرگرم جمع آوری و تمرکز دادن به نیرو های تازه نفس خود بود این بار نیز با نیروی افغان و لشکریان آزادخان توان مقا بله را در خود ندید نا گزیر بداخل کوهستان ها عقب نشینی کرده و پناهنده شد. در دو آب، ازنواحی اطراف سیلاخور، که از بروجرد فاصله زیادی ندارد کریم خان در اینجا نیز تنها ماند و آخرین متحدانش از همراهی با او کناره گرفتند و سرباز زدند. هر کدام طبق میل خود و به طرف منازل و اوطان شان گریختند. کریم خان زند با عده معدودی از سپاهیان شان باقی ماندند و برای نجات زنان و بعضی از اموال شان به جنگ مختصر دست زدند. مگر قابل ذکر است که لشکریان افغان مزاحم زنان نشدند و گزاشتند تا زنان همراه با مردان شان پا بفرار نهادند. این گریز و فرار دوم کریم خان زند است که این بار به طرف کوهستانات رفتند.
دراین نبرد جنگ و گریز است که جنگ آوران وغیوران افغان با لشکریان زند به جنگ تن به تن نیز پرداختند. یکی از سواران که در بین زندیه ها نامدار بود بنام کمرخان زند بمیدان آمد و با یک نفر سوار افغانی مقابل گردید و بمقابله پرداخت. آنطوریکه جان رپری

نویسنده امریکایی می نویسد: **دراین نبرد تن به تن هر دو نفر افغان و زندیه با اسپ هایشان برهم تاختند و بر زمین غلتیدند. هر دو سوار گیچ و یا کشته شدند.**
این جنگ تن به تن بسیار شجاعانه انجام یافت و بنا به بعضی از نوشته ها این دو نفر افغان و زندیه جانهای خود را نیز درین جنگ از دست دادند. قتل کمرخان زند بالای کریم خان زند بسیار سخت تأثیر کرد و خودش در همین روز دست به جنگ گزاشت و به میدان جنگ شتافت. اما پس از اندکی جنگ با دلاوران افغان به شکست مواجه شد و بنا به بعضی از روایا ت فتح علی خان افشار دستور حمله دسته جمعی را داد. درین جا تاریخ روایت می کند که افشاری ها که از مردم و طرفداران نادر شاه افشار هستند همه دور آزاد خان افغان جمع شده بودند و با افغان ها یکجا برای سلطنت و رهبری آزاد خان فداکاری می کنند.

در نتیجه این جنگ و نبردهای تن به تن که شکست برکریم خان وارد شد، زندیه پس از مقابله با دشمن بسوی چمچمال در کوه های لرستان عقب نشینی کردند. افغان ها زیاد به تعقیب نیروهای زندیه نپرداختند و علت آن این بود که آزادخان می خواست بر بلاد و شهرهای عراق و نواحی دیگر تحت قلمروش نماینده ها و کارمندانش را بفرستد و

زیاد وقتش را بالای تعقیب نمودن کریم خان نخواست ضایع سازد. البته یک نویسنده ایرانی علت تعقیب نکردن کریم خان را این دانسته که افغان ها و افشارها به جمع کردن غنایم و اموال بازمانده زندیه خود را مصروف نگهداشته بودند. اما این نظر درست به نظر نمی رسد چون افغان ها مهارت های جنگی زیاد داشتند چنانکه نادرشاه افشار از مهارت های جنگی افغان ها برای تصرف هند استفاده می کرد و بنای دوستی نادر با افغان ها تنها همین مهارت جنگی وغیور مردی افغان ها بود که باعث مرگ او از جانب قزلباش های ایرانی شد. افغان ها با این مهارت های جنگی ایکه داشتند هیچ وقت تمام قوایش را بنا بگفته نویسنده فوق به جمع آوری غنیمت و اموال رقیب مصروف نمی کردند.[40]

آزادخان با فتح و پیروزی بعد از سه روز ازآن مکان حرکت نموده و بسمت اصفهان روان شد. بعد از طی منازل وارد اصفهان گردید. درین وقت بجمیع شهر های عراق فتح نامه ها نوشته و نمایندگانی از طرف خود مقرر نموده و فرستادند.

---

[40] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص:80–81.َ

جنگ قمشه و دسیسه قتل آزادخان:

دراین زمان کریم خان و برادرش اسکندر خان با جماعت زنـان شـان، پس از شکست که از طرف آزادخان افغان برآنـان در دوآبـه در یکـی از مناطق سیلاخور وارد شده بود، در حـال سفر بودند و بـا تصمیم رفتن بسمت شیراز در حرکت بودنـد. در راه از فرقـه هـای مختلف زندیه و سایر طوایف به تعداد زیاد و سواران متعدد با وی پیوستیدند. در مجموع در بین راه به تعداد تقریباً سیصد سوار با کریم خان ملحق گردیدند.

کریم خان وقت را مساعد دیده و باز خواست تا که لشکری آمـاده کنـد. از عزم اولی که می خواست به شیراز برود منصرف شده فسخ رفتن شـیراز را نمـود. متعلقـان و زنـان و اهـل وعیـال را در منطقـه امنـی گذاشت. خود کریم خان در تلاش جمع آوری لشکر و نیروی جدید شد و در یکجـا قـرار نمـی گرفـت. یـک تعـداد لشـکر جمـع کـرد و هـر جـا افغـانی را مـی یافـت بـر او تـاخت و تـاز مـی نمـود و او را مـی کشـت. مدت دو ماه در صحرا ها و کوهها بسر برده و یک لحظه ای راحت نبـود. در خفـا از مردمـان دور و نزدیـک در استمداد بـود و بـه جمـع آوری لشکر می پرداخت. با یک عده نیرو کم خود را بـه قمشـه کـه در نزدیکی اصفهان است رسـانیده و اهـالی قمشـه را تقریبـا بـه جبـر و زور با خود متفق ساخته و قلعه آنهـا را بـه تصـرف خـود درآورد. ایـن

خبر به آزادخان رسید. او فتح علیخان افشار را با هشت هزارسوار افغانی برای گرفتن کریم خان بطرف قمشه فرستاد. روایت چنین گوید:

آزاد خان سر لشکر خود را که فتح علی خان افشار بود با جمعی از سواران افغان و افشار از اصفهان به طرف قمشه روان کردند. در ورود با آنجا کریم خان با سه هزار سواره و پیاده بمقابله آزادخان پرداخت. اسکندرخان برادر کریم خان با دوصد سوار به میدان آمد و از طرف فتح علی خان افشارهم جمعی برای مقابله با اسکندرخان شتافته صحنه ای نبرد گرم گردید.

در ابتدا فتح علی خان افشار سر لشکر آزادخان افغان، بخا طر که با محیط که درآ ن جنگ ادامه داشت آشنایی نداشت، از اسکندرخان شکست یافت. چند نفر از لشکریان فتح علی خان نیز کشته شد. این خبر به آزادخان رسید و آزادخان بزودی در این باره چاره ای اندیشید و متوجه آن دیار گردید.

آزادخان با جمعی از لشکریان خود به شکل شاهانه و با دبدبه شاهی از اصفهان برآمد و در عین گیرو دار جنگ وارد آن دیار گردید. دسته های جنگی راست و چپ را آراسته و با هیبت و شکوه خاص در قلب لشکر قرار گرفت. بالمقابل اسکندر خان از دیدن چنین هیبت و صلابت که آزادخان داشت هراس پیدا کرده دست و پاچه شده خود

را بـه کـریم خـان رسـانید. و بـا اوعرض حـال کـرد و از عـدم توانـایی مقابلـه بـا آزادخـان افغـان سـخن گفـت. اسـکندرخان بـرای کـریم خـان خاطرنشان ساخت که با آزادخـان نمـی شـود مقابلـه کـرد ولـی او طـرح جدیدی را برای مقابله با آزادخان افغان داد که آنهم اخیراً ناکـام شـد و توصیه یی نیز برای کریم خان نمود.

اسکندر خان برای کـریم خـان گفـت: **مـن بـه تنهـایی خـود را بـه لشـکر آزادخان می زنم. اگر موفق شدم که آزادخان را بکشم و از پا درآورم، بایـد بـه مقاومـت و مقابلـه خـود بـا لشـکریان او ادامـه دهـیم. و اگـر نتوانستم و ناکام شدم، باید از حرب و جنـگ بـا آزادخـان کنـاره گرفـت.** اسکندر خان خوب از مهارت و توانـایی و رهبـری آزادخـان آگـاه بـود کـه اگـر رهبـری آزادخـان در میـدان جنـگ نباشـد لشـکریانش شکسـت خواهند خورد و طاقت مقابله کردن را نخواهد داشتند.

اسکندر خان باز به کریم خان توصیه کرد و علاوه نمـود: **اگـر زدن او (کشتن آزاد خان) میسر نشود صلاح درآنست که تو (کریم خان) حـرب را موقـوف نمـوده برگـردی و بعد از بهـم رسـانیدن لشـکر و اسـتعداد انتقام کشیدن در هر جا اتفاق افتد کوتاهی نباید کـرد.** بعد از اتمـام ایـن سخن ها زین اسپ خود را محکم نموده بر اسپ سوار و نیـزه خـود را گرفته بجانب آزادخان روانه شد و خـود را بـه نزدیـک لشـکر آزادخـان رسـانید.

آزادخان به فکر اینکه شاید این سوار را کریم خان برای صلح و عذر خواستن از جنگ به نزد وی فرستاده باشد، امر نمود تا همه لشکریان او راه را برای سکندرخان باز بگزارند. با خصلت افغانی از او پذیرایی نمودند که شاید این مرد به قصد دوستی و مسالمت آمده باشد. اما برخلاف پندار لشکریان آزادخان، زمان که اسکندرخان به نزدیک آزادخان رسید به حمله پرداخت. به اشتباه به سوار دیگری از افغانها که به نزدیک آزادخان بود بعوض آزادخان بر سر او حمله کرد و نیزه برآورد و آن سوار افغان از اسپ به زمین افتاد و هلاک شد.

وقتیکه سواران و دلیران افغان از نیت سوء قصد سکندرخان خبر شدند که او اصلاً به قصد جان آزادخان آمده است و نیزه اش به اشتباه به سوار دیگری از افغان ها اصابت کرده است، از چهار طرف او را (سکندرخان) را در میان گرفتند. او را هدف نیزه و تیر قرار داند. بنا به یک روایت دیگر که سکندرخان بازهم نیمه جان خود را به کریم خان رسانید. مگر این یک مبالغه ای ایرانی ها تلقی می گردد. پس خوب است که بقییه این روایت را نیز قصه کنیم.

گویند که سکندرخان وقت که به کریم خان خود را رسانید، فقط همین قدر اجل برایش مهلت داد که از دور آواز برآورد و بگوید که من شخصی را در میان سواران آزادخان از اسپ غلطاندم. اگر او آزادخان باشد کار بر مراد است، و اگر دیگر کسیست صرفه در

جنـگ نیسـت فکـر کـار خـود بکـن. همـین سـخن را گفتـه از اسـب درغلطیده جان داد.

این آوازه کشته شدن سکندرخان خود در قلب لشکر کریم خان زند همچون گلوله کارگر افتاد وهمه از لشکر آزادخان افغان به ترس و واهمه افتادند و پا را به گریز و فرار نهادند. کریم خان که این وضعیت را بخوبی تماشا کرد بعد ازآنکه جسد برادرش اسکندر خان را بخاک سپرد و بسبب ترس و واهمه که از لشکر آزادخان بدلش پیدا شده بود اولتر از همه خودش بر سخن اسکندرخان عمل نموده بسمت گندمان فرار نمود. به این قسم نقشه و طرح سکندر خان در باب قتل آزادخان بی تاثیر ماند و نتیجه ای برای کریم خان نداشت[41].

جان رپری، نیز در باره جنگ قمشه اشاره کرده است. او علت جنگ قمشه را چیزی دیگری قلمداد می کند و می نویسد که علت فرار کریم خان از اصفهان سقوط قلعه پری از دست کریم خان توسط آزادخان است. اکنون که اصفهان بدست آزادخان قرار دارد، آزادخان هم گروههای را برای تهیه خوار و بار و مصارف نیروهایش به نواحی دور دست از قلمروی خود می فرستد. در این میان قمشه که ناحیه حاصل خیل بود حاضر به اجرای فرامین آزادخان نشد و آزاد خان هم

[41] ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ .(تهران: ابن سینا، 1344،)ص:290.

به این خاطر فتح علی خان افشار را با جمعی از قوایش به قمشه فرستاد.

از نظرجان رپری، کریم خان زند می خواست به شمال شیراز برای جنگ و مقابله با آزادخان برود اما چون در آمدن کریم خان زند به قمشه اهالی قمشه از کریم خان استقبال کردند، پس کریم خان نیز قلعه قمشه را مرکز و پایگاه جنگی قرار داد. ازین پایگاه گاه و ناگاه راه را بر نیرو های آزادخان مسدود می کردند. همانبود که بالاخره آزادخان فتح علی خان افشار را به قمشه برای از بین بردن کریم خان فرستاد و جنگ آنچنان که در پیش ذکر شد آغاز شد.

همچنان جان ر. پری جنگ قمشه را چنین می نویسد که: **پس از ورود سپاه آزادخان موقعیت چنان نومید کننده شد که اسکندرخان در صدد برآمد پیش از شروع جنگ برای کشتن آزادخان افغان اقدام کند، ولی کریم خان با اِکراه پیشنهاد سکندرخان برادرش را پذیرفت .**

جان پری علاوه می کند که اسکندرخان بطورغیر رسمی از میان نیروهای افغان و افشار گذشت. بعضی ها تصور کردند که سفیری است که به قصد عذر خواهی پیش آمده است. لذا راه را بر او باز کردند. او به عوض آزادخان صاحب منصب دیگری را در اشتباه گرفت و با نیزه اش به وی حمله کرد. پس از وارد کردن ضربه ای رو به عقب گزاشت تا فرار کند همان بود که هدف تیر و نیزه های

لشکریان آزادخان افغان قرار گرفت. جان پری علاوه می کند که او زخمی شده بود و هنگامی که به اردوی برادر خود (کریم خان) خود را رساند تا گزارش جمله واقعات را باز گوید، در برابر پای برادرش کریم خان جان سپرد. ولی بعدا روشن شد که اسکندرخان کسی دیگری از صاحب منصبان آزادخان را به اشتباه کشته است. اکنون مانعی برای پیشروی افغانها وجود نداشت. کریم خان زند با قربانی شدن برادر جوانش دیگر تاب مقاومت را نیاورده و راه فرار از جنگ را در پیش گرفت و از طریق گندمان رو به سوی جنوب غربی نموده و به داخل سلسله کوه های منطقه کهیکیلویه عقب نشینی کرد.

جان پری، باز مینویسد که برخلاف نگرانی آزادخان برای اعزام قوا به درون کوهستانهای بختیاری، فتح علی خان افشار و شاهرخ خان افغان از سرداران آزادخان افغان با گروهی از سپاهیان خود به تعقیب کریم خان پرداختند. کریم خان به سختی توانست که از خود دفاع نموده و فرار نماید. در این گیرودار و جنگ های دفاعی کریم خان، شاهرخ خان افغان که یکی از سرداران نامدار افغان بود در جنگ تن به تن جانش را از دست داد. و این باعث آن شد که فتح علی خان از کشته شدن شاهرخ افغان به غضب آمده بعد از نبردهای که منجر به

قتل زیادی از زندیه و لشکریان کریم خان زند شد، از گندمان بطرف اصفهان برگردد.[42]

اما نامی اصفهانی کشته شدن اسکندرخان یعنی برادر کریم خان را با اختلاف نظر نقل می کند. وی می نویسد: **اسکندرخان برادر امی آن حضرت.....**

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

از نوشته های نامی این نکته برمی آید که چون در توصیف این اسکندر خان به مبالغه دست زده پس اکثری گفتارش واقعت ندارد. مگر این نقطه واضح می گردد که سکندرخان برادر امی (یعنی از طرف مادر برادر اندر) کریم خان زند بوده که در میدان جنگ به قتل رسید و خود را زنده به کریم خان نرسانده است تا گزارش از وضعیت آزادخان را برای برادرش کریم خان بدهد.

نامی در ادامه نیز می نویسد که: **چون نو نهالان بارآور از پای درافتاد، ......**

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

---

[42] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص: 78–79.

آزادخان در فکر تسلط یافتن به قلعه کرمان شاه

دو شخصیتی از سران لشکر کریم خان زند، یکی شیخ علی خان و دیگری محمد خان زند، که بار ها از آزادخان افغان شکست خورده بودند ازین موقع و گرفتاری های آزاد خان استفاده کرده و تصمیم براین گرفتند که اسباب آزار و سرگردانی آزادخان را فراهم کنند و مقدمات حملات مکرری را بر آزاد خان طرح ریزی کنند.

آنها به همین هدف به سوی منطقه زهاب گریخته و پناه آورده بودند. با سران طوایف وند، و زنگنه، و کلهر ملاقات کردند و موفق شدند که لشکری ده هزار نفری فراهم آورند. آنها داخل منطقه ایکه که در مجاورت سرپل زهاب واقع بود شدند. عبدالله خان که از سوی پادشای بغداد فرمانروای زهاب بود از اردوی زندیه خراج می خواست. ولی محمد خان از دادن خراج امتناع می ورزیدند. همان بود که سپاهی از طایفه جاف و طایفه خودش که مربوط به جلان بود جمع آوری کرده تا مقاصدش را با نیروی نظامی اجرا کنند.

برای محمدخان زند یک شانس دیگری نیز پیش آمد که او را در رسیدن به هدفش (مقابله و حمله بر آزادخان) کمک کند. و آن عبارت از این بود که در این ایام شش هزار فامیل از کُردهای شقاقی[43] که به

[43] کردهای شقاقی ازکردهای ساکن آذربایجان هستند دارای مذهب تشیع .

تازگی از خراسان برگشته بودند به نیروهای محمدخان زند پیوستیدند و نیروهای زند نیرومند تر شدند. این خانواده های که دراین زمان به محمدخان در منطقه زهاب پیوستند گفته می شود که در زمان نادرشاه به خراسان کوچ داده شده بودند. اینان در ابتدا می خواستند که به لشکر آزادخان بپیوندند اما بنا بدلایل نامعلوم بطرف زهاب کوچ کردند که اتفاقا در سرپل زهاب به نما یندگان کریم خان زند یعنی شیخ علی خان و محمدخان زند بر خوردند و در صف لشکریان آنها شامل شدند.

اما بین عبدالله خان، فرمانروای زهاب از طرف پادشای بغداد، و محمد خان جنگی صورت نگرفت بخاطریکه در بین لشکر محمدخان زند پیش ازپیش نشانه های نفاق دیده می شد. جالب است که این اختلافات را از نقل قول نویسنده های مختلف بیان کنیم به این شکل که نفاق که بین محمدخان زند و کرم خان وند پیدا شد به سبب خود بینی و جسارت کرم خان وند بود. کرم خان صاحب نفوذ در بین طوایف وند و کلهر که از متحدان بزرگ محمدخان زند بشمارمی رفت بود. کرم خان وند چون بزرک طایفه خود بود و از طرف دیگر با نجف قُلی خان کلهر روابط دوستانه داشت. یعنی خواهر نجف قُلی خان کلهر زن کاکای کرم خان وند بود و بنابراین او در مقابل محمدخان زند سر فرود نمی آورد. و محمد خان زند چون خود را صاحب قدرت

میدید، کرم خان را به مجازات به دار آویخت و سپس به شکل بی رحمانه سرش را از تن جدا کرد. این کار سبب بی زاری قوم کلهر و وند شد. بدین لحاظ محمدخان زند بعد از یکماه از ین واقعه همراه با لشکریانش بسوی کرمان شاه حرکت کرد.

لازم به تذکر است که پس از نخستین شکست کریم خان از آزادخان در قلعه پری، چنانچه قبلا ذکر شد، عبدالعلی خان عرب و محمد تقی خان که فرماندهان سابق قلعه کرمانشاه بودند اردوگاه اصلی زندیه را ترک کردند و به وسیله عده ای نجات یافتند. عبدالعلی خان با آزادخان همراه شد و محمد تقی خان نیز به حکومت کرمانشاه منصوب گردید. این جریانات در قسمت اول بخش چارم این کتاب ذکر گردیده. چون موضوع اشغال کرمان بار دوم مطرح بحث است، لازم می بینبم که جریانات را دو باره و مفصل تر بیان نماییم.

از نوشته های گلستانه این نکته روشن می گردد که بعد از شکست کریم خان توسط آزاد خان در دفعه اول، عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی با جمعیت که در سر توپخانه بودند ازجای خود حرکت نکرده درهمان مکان باقی ماندند و شخصی را بنزد آزادخان فرستاده و از نرفتن خود با کریم خان به آزادخان اطلاع دادند. ازاین خبر آزاد خان افغان بسیار مسرور شده بود و گفته بود که حالا وقت شام نزدیک است و لشکر هم به تعقیب لشکر شکست خورده کریم خان رفته است،

و الا من خود آمده با سردران (عبدالعلی خان و محمدتقی خان) ملاقات می کردم. اما درآن زمان یک سردار افغان را با پنجاه سوار مقرر کرد که بروند و در خدمت عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی خان همراه باشد که تا لشکر افغان بر آنان متعرض نشده و خانواده و اهالی ایشان به آرامی بسر برند.

پس ازآنکه ساعتی از شب گذشت و آزادخان از هر طرف خاطر جمع شد خود در خیمه اشغال شده کریم خان فرود آمده و سرداران (عبدالعلی خان و محمدتقی خان) را بنزد خویش خواست. آنها را به شفقت و محربانی پزیرفت. بعد از دو روزعبدالعلی خان را در نزد خود نگاهداشت، و میرزا محمد تقی را بحکومت کرمانشاه مقرر و از لشکریان خود پنج هزار سواران افغان را همراهش گذاشت تا از آنها مراقبت و نگهداری کنند و از فرموده های شان تخلف نورزند.

اما میرزا محمد تقی خان مذکورحاضر نشد تا لشکریان افغان را همراه با خود داشته باشد. بخاطر اینکه مردم کرمان شاه ممکن حسادت نموده و دست به فساد و جنگ با افغانها بزنند. ولی او به اطاعت کردن مردم کرمان شاه از آزاد خان متعهد شد و اظهار نمود که در صورت سرکشی مردمان کرمان شاه حقیقت را به آزادخان افغان اطلاع دهد و تا آنچه ایشان (آزادخان) صلاح داند آن را عملی سازد.

بنا به نوشته گلستانه نقل قول میشود که: «**آزادخان میول او را بعز اجابت مقرون و قامت او را بخلاع فاخره مزین» و رقمی باین مضمون نوشت:**

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

بعد ازینکه میرزا محمد تقی فرمان آزاد خان را به مناسبت مقرری اش بحیث نایب الحکومه کرمان شاه دریافت خودش بنزد خان افغان رفته درخواست نمود که: **چون این خیرخواه از طفولیت در امورات پادشاهی دخیل و مربوط بوده و با نادرشاه بخدمات بزرگ مرتب از قبیل حکومت همدان و کرمانشاهان و مستوفی الممالکی عراق نواخته، در اواخر برتبه میرزا باشیگری سر افراز فرموده که از جمیع حکام عراق مالیات سرکار را گرفته انفاذ خزانه کلات نماید، بنده را خطاب خانی منظور نیست و بهر خدمتی که مقرر فرمایند بدون خطاب خواهد رسانید.**[44]

[44] ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ .(تهران: ابن سینا، 1344،)ص304– 307.

آزاد خان افغان از تقریرات محمدتقی خان مبنی بر اطاعت و فرمانبرداری از ایشان (آزادخان) استقبال نموده و به محمدخان گفت که: **ما بموجب آنچه قانون مقتضی است و به شما نوشته ام و شما بهر چه بهتر می دانید مختارید.** به این شکل میرزا محمد تقی خان موفق به اخذ دستور و اجازه حکومت کرمان شاه را از آزادخا ن گرفت و رخصت یافت.

بعد ازاینکه میرزا محمد تقی خان با ملا زمان و همراهان خود وارد شهرکرمان شاه گردیدند، تعداد از سرداران و سرکردگان طوایف ساکن کرمان شاه چون مرتضی قلی خان زنگنه و بقیه از بزرگان اقوام آنجا بملاقات آنها پرداخته و در اثر این ملاقات ها مردم کرمان شاه سر به اطاعت گذاشتند.

اما دو نفر از طایفه زنگنه نیت سوء با آزادخان افغان در ضمیر خود داشتند و در پی بدست آوردن فرصت بودند تا در زمان مناسب برای آزادخان درد سری ایجاد کنند. ازآن جمله یکی مرتضی قلی خان زنگنه بود که از آبا و اجداد بزرگ قوم خود بود و از طوایف وند برای تدارک بخشیدن به تصمیم نا پاکش درخواست کمک می کرد. برای این منظور چند نفر از معتمدین خویش را دربین طوایف وند فرستاد و بزودی خودش نیز دربین طوایف وند ناپدید شد.

بعد از چند روز ازآمدن مرتضی قلی خان، حیدرخان مشهور به «جامه بزرگی» از قریه ای زنگنه که در لباس بد نفسی و شرارت معروف بود و هم باطناً با میرزا محمد تقی خان در نفاق بود، با عده ای از بزرگان طوایف کرمان شاه گفتگوهای سری و پنهانی انجام داده و رای و نظری همگی را از اطاعت آزاد خان افغان برگردانیده و با خود یکدل و یک جهت گردانید.[45]

حیدرخان «جامه بزرگی» با محمدخان زند در ارتباط بود و گفته میشود که محمدخان زند حیدرخان را تحریک می کرد و او موجب پیدا شدن این فساد ها شده بود. به دلیل اینکه محمدخان زند قصد حمله به قومندانی قلعه کرمان شاه را که با آ زادخان متفق شده بودند داشت. و این نکته را حیدرخان نیز بخوبی درک کرده بود. محمدخان همچنان در تلا ش این بود که بالای میرزا محمد تقی خان حمله کند.

این همان حیدر خان سر کرده طوایف زنگنه است که یکسال پیش با تعداد از طوایف بومی در حمله به کرمانشاه و علی مردان خان بختیاری وآزادخان افغان با سرداران زند متحد شده بود. او آهسته آهسته میدان جنگ را ترک کرده و بسوی مساکن کوهستانی خویش گریخته بود. اینک که یکسال از تاریخ آن واقعه می گذرد، باز

[45] همان همان ص: 306.

حیدرخان متوجه اهداف محمدخان زند شده است و ازهمراهی با او بر ضد آزاد خان رفتار می کند.

آزادخان برای تسلط بر کرمان شاه، میرزامحمد تقی را با لشکر مرکب از پنج هزار سوار در قلعه کرمان شاه مستقر ساخته بود. از طرفی هم کار حیدرخان بجای رسید که لشکری به تعداد سی وپنج (۳۵) هزار نفر از طوایف متعدد و بومی و خصوصاً طوایف لک و اطراف کرمان شاه برای مبارزه با قوای آزادخان آماده کرده بود.

در نتیجه میرزا محمد تقی از ترس مجبور به پیمان شکنی و پیوستن به حیدرخان شد و این عمل باعث فرار و کوچ بسیاری از مردم شهر به کوهستانها و زهاب و حتی بغداد گردید. بسیاری از خانه ها و سنگر ها ویران شد و جاده های رفت و آمد قطع گردید و قوای زنگنه با وجود عدم تمایل به کوچ کردن مجبور شد تا در مرز به محمد خان ملحق شوند.

حیدرخان زنگنه «جامه بزرگی» که با محمدخان زندیه در ارتباط بود چندی بعد میرزا محمدتقی خان را به چادرش احضار کرد و او را به قتل رسانید. اموال و بستگانش را نیز به یغما بُرد و برادرانش را نیز به اسارت گرفت. اما برادرانش موفق شدند که از زندان به سوی مرز

فرار کنند. بعد از سه روز محمدخان زند با حیدرخان «جامه بزرگی» وارد قلعه کرمان شاه شدند.[46]

بدین ترتیب قلعه کرمان شاه بدست حیدرخان و محمدخان زند قرار گرفت و میرزا محمدتقی خان که از طرف آزادخا ن به حکومت کرمان شاه منصوب شده بود بدست حیدرخان و محمد خان زند کشته شد.

جنگ کمارج و تسخیر شیراز توسط آزاد خان در آگست ۱۷۵۴ م

کوتل کمارج در سر راه شهر کازیرون قرار دارد. کازیرون شهر کوچک است و در ۴۰ میلی نزدیکی غرب شیراز موقعت دارد. و از مناطق خِشت شمرده می شود و به خِشت نزدیک است. سابق به آن تنگ تُرکان می گفتند.

چنانچه قبلا به تفصیل بیان شد که کریم خان پس ازآنکه برادرزاده اش رستم خان در جنگ قمشه کشته شد، خودش بطرف کوه کیلویه رو بفرار نهاد و آزادخان به تعقیب او(کریم خان) پرداخت. کریم خان مدتی را در کوه کیلویه بسر برد. سپس به طرف کازیرون رفت. کریم خان در کازیرون به جمع کردن نیروهای تازه نفس پرداخت تا به

[46] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص:82–83.

آزادخان حمله کند و اصفهان را از آزادخان تصرف نماید. بنابراین آزادخان نیر از اصفهان بطرف فارس برآمد.

وقتیکه که کریم خان در کازیرون به هدفش نایل نشد، از کازیرون بطرف خِشت آمد. آزادخان نیز از فارس به طرف شیراز حرکت کرد و برای مقابله با کریم خان زند عازم منطقه خِشت که کریم خان درآنجا مسکن گزیده بود گردید.

قبلا تذکر داده شد که کریم خان در کازیرون با تحمل مشکلات بسیار به تهیه سپاه و لشکر پرداخت تا بتواند شیراز را تصرف نماید ولی به این هدفش نرسید زیرا آزادخان قبلاً درآگوست (سنبله) سال ۱۷۵۴م، وارد شیراز شده بود.

آزادخان قبل از ورود به شیراز در ناحیهٔ پرسپولیس با مقاومت مختصر طوایف که در اطراف شیراز می زیستند برخوردند. این طوایف بیشتر از دو هزار نفر از سوار و پیاده نداشتند. این طوایف را بنام لُشنی ها یاد می کردند. این نیروی دو هزار نفری تحت فرماندهی شخص بنام عبدالمطلب از ناحیه ای که بنام کربالی یاد میشد بود. بنا براین او را عبدالمطلب «گربالی» می گفتند. آنها به مقاومت در مقابل آزادخان پرداختند ولی مقاومت کرده نتوانستند و شکست خوردند و بطرف وادی مرو و دشت ها پا بفرار نهادند و به سختی درهم شکستند.

عبدالمطلب کربالی نیز پس ازاین شکست برای پیوستن بـه کـریم خـان از منطقه فرار کرد. دراین جنگ و حمله که ازطـرف لشـنی هـا وا قـع شد، با تلفات کمی پیروزی ازآن آزادخان افغان و لشکریانش شـد. اگـر چنـد مقاومـت هـای دیگـری نیـز در مقابـل لشـکریان آزادخـان بوقـوع پیوست اما تمام آنها مجبور به شکست شدند و شـهر شـیراز بـه تصـرف آزادخان درآمد و نیروهای افغان درآنجا مستقر گردیدند.
کـریم خـان زنـد از نصـیرخان لاری درخواسـت کمـک کـرد امـا نتیجـه نگرفت و نصیرخان لاری حاضر به همکاری با کریم خـان نشـد و در رابطه اقدامی نکرد. نصیرخان در ابتدا حاضـر بـه همکـاری بـا کـریم خان نبود. چون آزادخان حکومت های بنادر (شهر هـای سـاحلی خلـیج فـارس) را بـرایش تاییـد کـرده بـود. نصـیرخان لاری ظـاهراً اظهـار اطاعـت از آزادخـان میکـرد و نسـبت بـه کـریم خـان خـود را بـی اعتنـا نشان میداد. چون کـریم خـان او را از اتبـاع و فرمـان بـرداران خـویش مـی شـمرد و در مقابـل او در نـزد آزادخـان شـخص محتـرم بـود و از احترام خاص برخوردار بود، لذا از ازادخان راضـی بـه نظـر میرسـید. نصیرخان لاری هیچ وقت خود را مقید نمـی کـرد ولـی هدایایی بـرای آزادخان به عنوان سپاس از دریافت فرمان مقرری بـه حکومـت بنـادر میفرستاد اما با نیروی که تهیـه کـرده بـود متوجـه لارسـتان بـود و نمـی خواست کسی به آنطرف پیشروی نماید.

آزادخان برای مبارزهٔ با کریم خان به کازیرون رفت. در ماه سپتامبر ۱۷۵۴م قوای کریم خان و متحدانش که اغلب از شهر نشینان و تبعه علی قُلیخان کازیرونی و سربازان بنیچهٔ دشتستانی بودند، درمقا بل آزادخان افغان شکست خوردند و مجبور به فرار از شهر شدند و شهر را تخلیه کردند. این بار کریم خان بطرف خِشت فرار کرد و نیروهای افغان به تعقیبش پرداختند.

کریم خان زند که از آزادخان افغان شکست های زیادی را متحمل شده بود نزد رستم سلطان بزرگ که حاکم خِشت بود رفت. حاکم خشت او را برای مقابله با آزادخان تشویق کرد. چون رستم خان خرج وخوراک لشکریان کریم خان را بعهده گرفت این خود محرک جدی کریم خان برای مقابله با آزادخان شد. وهمچنان زمان که میرزا علی بیک خورموجی با چهل هزار (۴۰۰۰۰) نفر تفنگدار، واحمدشاه تنگستانی که او را رئیس نیز می گفتند به کریم خان پیوستند و از کریم خان حمایت کردند، کریم خان را بیشتر از همه به مقابله با آزادخان تشویق کرد و نیرو بخشید.

کریم خان از شکست های که از آزادخان متحمل شده بود بسیارغمگین به نظرمی رسید چنانچه بعضی از مورخین ذکر کرده اند که: **خان زند بر اثر غم و اندوه ناشی از شکست ها و از دست دادن قلعه پری و با ملاحظه تلاشهای طولانی و بی نتیجه اش برای**

رسیدن به قدرت، قصد داشت تا فرصت باقی است ازاین کشور فرار کند و به هندوستان برود و در میان پناهندگان ایرانی آن سرزمین جای گیرد)[47].

تنها همکاری و دلداری متحدان تازه کریم خان خصوصاً رستم سلطان حاکم خِشت که مصممانه در کنارش پایداری کردند وبا طرح نقشه ای پیشروی آزاد خان را درکوتل کمارج گرفتند و لشکریان آزاد خان را متوقف ساختند. این همکاری و پشتیبانی رستم سلطان بود که افسردگی را ازکریمخا ن برداشت که در اخیر همان بود که او را حتی بر تخت پا دشاهی ایران نشاند.

اما با وجود کمک های زیاد که در فوق ذکرگردید کریم خان موقعیت و حالت استوار نداشت. در مقایسه با موقعیت کریم خان در هنگام سقوط اصفهان گفته شده است که موقعیت کریم خان دراین بار اسفبارتر بود. چون دراین ایام مرتباً مجبور بود که بجنگد. ولی هر روز نیز در پی هرجنگی شکستی تازه ای داشت و بیشتر اوقات تنها در اثر فداکاری های شخص کریم خان بود که فرصت فرار کردن قوای او را آماده می ساخت تا نیروهایش از حملات پی هم نیروهای آزادخان جان سا لم بدر برد.

---

47 جان رپری تا ریخ ایران .....

با تحمل شکست های پی درپی کریم خان از لشکریان آزادخان افغان دیگر امید برای کریم خان باقی نمانده بود. دراین موقع تنها محمد خان زند که در پیش ازآن ذکر گردید در میان کرمان شاه و فارس امید بسیار اندکی برای کریم خان شمرده می شد که به تازگی کریم خان ازآن آگاهی یا فته بود. آنجا را کریم خان در موقع شکست خوردن از لشکریان آزادخان محل فرار برای خود و لشکریانش امید قرار داده بود چون قوای زند در مرحله حساس قرار گرفته بود.
اگر کوتل کمارج که آخرین مرتبه و مرحله مقاومت کریم خان بود سقوط میکرد، دیگر کریم خان چانس موفقیت و گرد آوری دوباره لشکر و نیرو را برعلیه آزادخان افغان و بدست آوردن مرکز ایران را نمیداشت. چنانچه کریم خان این تجربه را گزشتانده بود وخودش نیز یکبارعلی مردان خان را دراین کوتل کمارج وادار به شکست کرده بود. اگر کریم خان در کوتل کمارج شکست می خورد، آزاد خان او را گریزان می کرد و مجبور میشد که از طریق تپه های خوزستان و دامنه های زاگرس به عملیات چریکی دست بزند. در این صورت فقط امید مختصری جهت گرد آوری لشکری مناسب و پس گرفتن پایتخت از دست رفته برایش باقی می ماند. خلاصه اینکه همین جنگ در کوتل کمارج به تلاش و همکاری همکاران و هم پیمانان جدید کریم

خـان چـون رسـتم سـلطان و میرزاعلـی بیـک بوقـوع پیوسـت و جلـو پیشروی لشکریان افغان گرفته شد.

کوتل کمارج سخت ترین جای برای عبور و مرور انسان ها بود. لذا گذشتن ازآن برای لشکریان افغان که به آنجا نا آشنا بودند بسیار سخت بود. کوتل کمارج دو میل طول داشت. عرض آن در بعضی نقاط فقط بـرای عبـور یـک نفـر کـافی بـود. اطـراف این راه کم عـرض را نیـز کوههـای بلنـد و سـنگلاخ هـا فـرا گرفتـه بـود. عـلاوه بـر سـختی هـای طبیعـی کـه ایـن کـوه داشـت نقشـه بسـیار دقیـق و پـلان شـده بـه شـکل تخصصی از طرف رستم سلطان برای مبارزه بـا آزادخـان طـرح شده بود که عبـور از آنجـا را نـاممکن مـی سـاخت. طوریکـه رسـتم سلطان تفنـگ چیـان خِشـتی خـود را در طـول گردنـه و در پشـت تختـه سـنگها مخفی کرده بود. این شکل موضع گیری ادامه داشت تا آخر گردنه، تـا زمانیکه سواران افغان بیایند و با لشکریان کریم خان زند مقابله کنند و آنانیکه در سنگرها جا گرفته اند بالای افغان ها حمله ور گردند.

به همین صـورت کـه پـلان شده بـود، سـواران زنـد و همراهـان آنـان و تفنگچیان دشتستانی شـان بـرای مقابلـه در جبهـه کـه تـا آخـر دره ادامـه داشت جای گرفتند. فتح علی خان افشار که از متحدین بزرگ آزادخان بـود مستقیماً و بـی خبرانـه بـه قصـد هجـوم بـالای لشـکریان زندیـه و همراهان شان دراین کوتل حمله ور شد و در حقیقت خود را وارد دام

کرد. به یکبارگی نیروهایش در میان شلیک تیر های متقاطع کمین کنندگان قرار گرفتند. اگرچند آنان بمقاومت پرداختند و عده ای از کمین کنندگان را به قتل رسانیدند ولی بخاطریکه موقعیت جغرافیایی کوتل کمارج با لشکریان زندیه گویا همراه بود، لشکریان فتح علی خان افشار مجبور به شکست گردیدند. در نتیجه افراد که در جلو قرار داشتند به عقب برگشتند. و آنان که در عقب ستون حرکت می کردند برای کمک به سوی جلو فشار آوردند. کسانیکه نتوانستند از این راه باریک مرگ آور خود را به سوی دشت مسطح روبرو بکشانند، بوسیله سواران کریم خان کشته شدند.

فرمان دهان خِشتی کمک شایان به کریم خان دراین جنگ کردند. طرح نقشه جنگی را فرماندهان خشتی ریخته بودند که با شناخت و آگاهی تمام از اوضا ع جغرافیایی و منطقوی کوتل کمارج استوار بود. براثرآن حادثه یک سره صحنه جنگ برای فتح علی خان و لشکریان افغان و افشار چهره دیگر بخود گرفت وعوض شد.

در نتیجه این جنگ گفته می توانیم که اگر پافشاری و استقامت متحدین جدید کریم خان زند که عبارت ازرستم سلطان ومیرزا علی بیک معروف به خورموجی نمی بود، آن تخیل کریم خان تحقق می یافت که باید به هند برود و در میان مهاجرین ایرانی در هند زندگی را بسر برد و دیگر یادی از ایران نکند. ما در صفحات قبل ازآن ذکرکردیم.

موسوی نامی در باره دشواری کوتل کمارج که باعث شکست قوای آزادخان شد چنین می نویسد:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

موسوی نامی اصفهانی برآنست که آزادخان افغان در کوتل کمارج به شکست از کریم خان مواجه گردید. راههای دشوار و پر از کوه و سنگ کمارج، که در منطقه خشت واقع است خود عامل مهم در شکست لشکریان آزادخان از نظر نامی اصفهانی محسوب می گردد. علاوه برآن از نوشته های نامی بدست می آید که نیروهای متحدین جدید کریم خان زند نیز نقش بارز در پیروزی کریم خان ایفا کرده است. وی از متحدین جدید کریم خان بنام چهار هزار تفنگچی دشتستانی یاد کرده است.

آزادخان بعد ازآنکه لشکریانش در کوتل کمارج عقب نشینی کردند. و ظاهراً کریم خان بکمک رستم سلطان حاکم خشت پیروز گردید، بطرف شیراز حرکت کرد و بنا به مصالح دیگری که در نظر داشت در شیراز توقف نکرده بطرف اصفهان براه افتاد و در شیراز صالح خان بیات را جانشین خود ساخت و حکومت شیراز را به او سپرد.

صالح خان بیات نتوانست از شهر شیراز در مقابل لشکریان مهاجم زندیه که بزودی بعد از جنگ کمارج به شیراز هجوم آوردند دفاع کنند. با هجوم سیل آسا لشکریان کریم خان زند به محاصره کردن شهر شیراز پرداختند و در اخیر موفق به تسخیر آن شدند. این خود بزرگترین موفقیت برای کریم خان بود.

آنچه که به حیث عامل پیروزی کریم خان در شیراز و یا عامل سقوط شیراز می توان شمرد اینست که: افراد و بزرگان شیراز چون پیروزی را بکریم خان دیدند از شیراز بطرف مرکز فرماندهی کریم خان در محل بنام حافظیه رفتند. درآنجا میرزا محمد یکی از بزرگان شیراز که در اول به کریم خان اعتماد چندان نداشت با اخذ تامین امنیت و وعده خوش رفتاری با اهالی شیراز از طرف کریم خان زند وعده داد که شهر را به کریم خان تسلیم نماید.

در شیراز دو طایفه از بزرگترین و قدرتمند ترین طوایف محسوب می گردید، یکی عشایر بیات و دیگری طایفه لشنی ها بودند. هادی خان لشنی رهبریت گروه که بنام پادگان ارگ یعنی محافظ ارگ بودند بعهده داشت. بنا به این تعهد نقشه ای طرح کردند که دروازه شهر را بروی سپاهیان کریم خان باز بگذارند تا شهر شیراز پیش از اطلاع یافتن آزادخان به تصرف کریم خان زند درآید. به این قسم دروازه شهر را به روی سپاهیان کریم خان باز گذاشتند و شهر شیراز با

کشته شدن صالح خان بیات در سیزدهم صفر سال ۱۱۶۷ه.ق.مطابق بیست ونهم نوامبرسال ۱۷۵۴م. بدست کریم خان زند افتاد.
موسوی نامی در باره تسخیر شیراز چنین اشاره کرده است:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

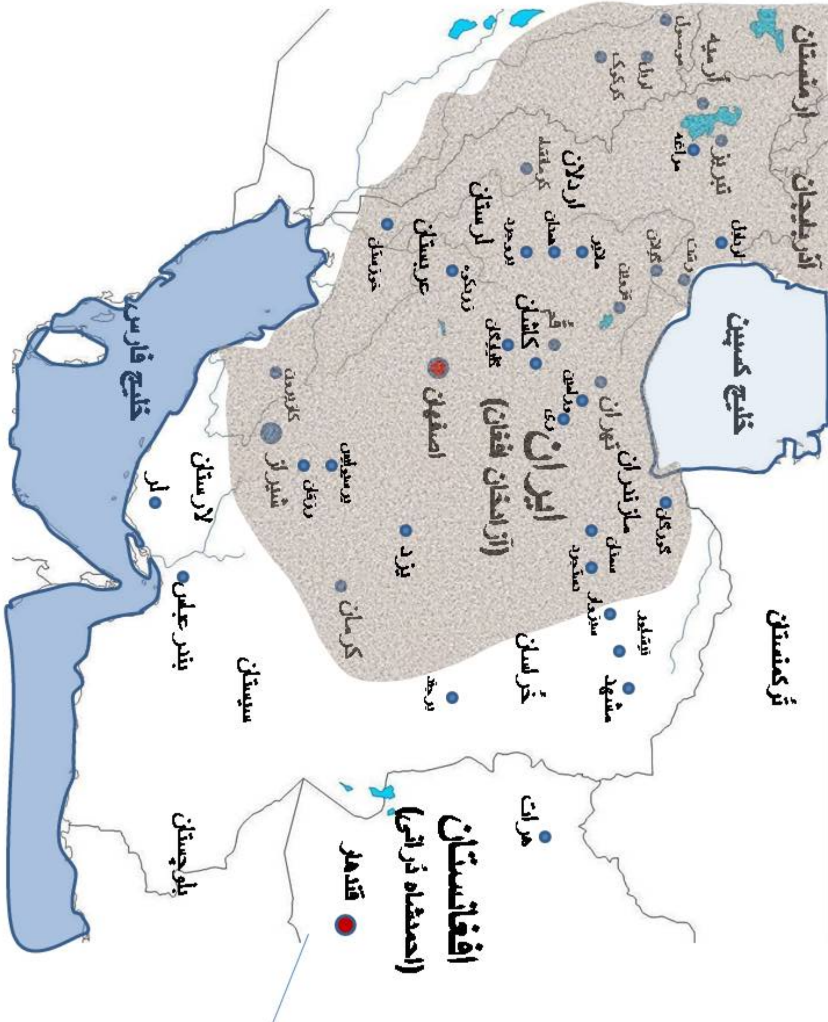
طبق نظرکاظم موسوی: **آزادخان واپس نشست و به شیراز آمد و درآنجا صالح خان بیات را به حکومت برنشاند و خود راه اصفهان درپیش گرفت ۱۱۶۷ه ق ۱۷۵۴م، کریم خان به شیراز آمد و پس از پیکار سخت شهر را از صالح خان بیات باز پس گرفت و صالح خان دراین گیرو دار کشته شد.**[48]

از نوشته کاظم موسوی این نکته واضح می گردد که شهر شیراز پس از جنگ های سخت و دشواری بتصرف کریم خان زند آمده است. برخلاف نوشته نامی اصفهانی که وی معتقد است شهر شیراز به آسانی و در آغاز گیرودار بدست کریم خان درآمد، نامی به این عبارت ذکر می کند که: **بمحض گیرودار اول آن قلعه گردون محل بتسخیر شیران بیشه جدل و کار صالح خان بیک باره مختل و**

[48] کاظم، موسوی . دایرتالمعارف بزرک اسلامی .(تهران: مرکزدایرت امعارف بزرک اسلامی ،1369،) جلد 1،ص: 322، س: 2 .

مضطرب بتعجیل بآمید. علاج دلیران منصور را مستقبل و در حوالی شاه میرعلی حمزه گرفتار چنگ اجل شیح علی خان باو رسیده بضرب چوب دستی کارش را باتمام رسانیده خطه شیراز که شهریست رخسار عروسان ممالک را طراز و... [49].

[49] محمد صادق ،موسوی نامی اصفهانی . تاریخ گیتی گشا درخاندان زند.(تهران: انتشارات امیرکبیر، 1363،) ص:46.


ارمنستان
آذربایجان
خلیج کسپین
ترکمنستان
اردلان
لرستان
عربستان
کاشان
اصفهان
تهران
مازندران
ایران
(آزادخان افغان)
خراسان
مشهد
یزد
کرمان
شیراز
لارستان
لار
بندرعباس
سیستان
خلیج فارس
هرات
افغانستان
(احمدشاه درانی)
قندهار
بلوچستان

چگونه اصفهان از دست آزاد خان سقوط کرد؟

در بیست و نهم نوامبرسال ۱۷۵۴م شیراز به تصرف کریم خان درآمد. دراین زمستان کریم خان با خاطر پریشان به کنترل شیراز پرداخت زیرا شهر اصفهان هنوز از هواخوهان آزادخان خالی نشده بود و هر لحظه بر حکومت کریم خان دسته های از هواخواهان آزادخان تهدیدی شمرده می شد. اهالی شیراز نیز متزلزل به نظر می رسیدند و اطمینان کامل به استقرار کریم خان نداشتند.

همزمان با این وضعیت کریم خان در شیراز، آزادخان افغان در اصفهان به جمع آوری و تدارک بخشیدن به نیروی های تازه اقدام کرده بودند. آزادخان همچنان قوای تازه نفسی را برای باز پس گیری شیراز آما ده کرده بود و منتظر سپری شدن فصل سرما و زمیستان بود تا که فصل بهار و لشکرکشی بیاید و زمینه لشکرکشی آماده شود. برای آزادخان علاوه بر نیروهای کریم خان زند، لشکریان محمد حسن خان قاجار از پشت سر تهدید جدی محسوب می شد چون دراین ایام محمد حسن خان در معیت شاه اسماعیل ثانی جای داشت و همواره از پشت سر آزادخان را تهدید می کرد.

به یک حساب دراین زمان قوای افغانی به سرپرستی آزادخان افغان در دوجای با نیروهای زند مصروف جنگ و نبرد بودند. آزادخان در اصفهان و شیراز با کریم خان زند درگیر بود. از طرف هم گروهی

از قـوای زنـد بـه فرمانـدهی محمـدخان بـا لشـکریان آزادخـان بـه سرپرستی فتح علی خان افشار در همدان به مقابلـه پرداختند. همچنـان احمـد شـاه بابـا در اواخـر مـاه جنـوری (مـاه دلـو) ۱۷۵۵م. بـه سـوی نیشـاپور پـیش آمـد. پـس آزاد خـان از چنـدین جهـت نگـران بـود و باالخصوص از پشت سر مورد تهدید دشمن قرار گرفت و نـاگزیر شد که به سوی استراباد عقب نشینی کند.

آزادخـان افغـان بـا آنکـه از چنـد جهـت مـورد حمـلات قـوای زنـد و هم قوای محمد حسن خان قاجار قرارگرفته بود و هم حرکت احمد شاه بابا او را تهدیـد مـی کـرد، همچنـان تسـلط و سـلطنت خـود را بـر شـهر اصفهان تـا تابستان ۱۷۵۵ م حفظ کرد که احتمالاً نیروهای تازه نفسی نیز از آذربایجان بـه او پیوسته بودند و این امر باعث تقویت قـوایش شده بود. مگر یکبار و به صورت غیر متراقبـه اصفهان را تـرک مـی کند.

دراینجا جای این سوال است کـه آیـا آزادخـان اصفهان را بخاطرحملـه بـه شـیراز تـرک کـرده بـود و یـا کـدام عوامـل دیگـری باعـث شـد کـه آزادخان اصفهان را ترک نماید؟ بنا بـه یـک روایت از آزادخـان طلب کمک شد و خواسته شد که به شیراز برود. مگر وی خودش نمیرود و در عـوض فـتح علـی خـان افشـار را بـا دوازده هـزار (۱۲۰۰۰) مـرد

جنگی پیشاپیش روانه میکند. خودش یعنی آزاد خان به تنهایی بیست هزار (۲۰۰۰۰) لشکر همراه داشت.

سرانجام روز سیزدهم ماه نوامبر (قوس) سال ۱۷۵۵م، آزادخان اصفهان را با تمام افرادش ترک کرد. بنا به نوشته جان ر پری سپاهیان آزادخان دراین زمان چهل وهفت هزار (۴۷۰۰۰) نفر تخمین شده است. جان ر پری چیزی دیگری نیزعلاوه می کند و می نویسد که: **وی (آزاد خان) قبل از حرکت از ارمنی های جلفا، مبلغ بیست هزار تومان گرفت ولی با لطف و پا درمیانی طبیب فرنگیش از اروپائیان چیزی نگرفت. این طبیب سیور سیمون Sieur Simon نام داشت و مامور سری فرانسه بود و اخیرا وارد اصفهان شده بود و بر اثر مهارتش در پزشکی یکبار جان آزادخان را نجات داده بود**[50].

از نوشته های جان پری معلوم می شود که آزادخان این مبلغ را از مردمان جلفا نگرفته است. واسطه شدن طبیب فرانسوی نیز در منابع واضح نیست، چون آزادخان در ایران سلطنت مطلقه داشت و خزانه شاهان افغانی و ایرانی در اصفهان را در اختیار داشت و کدام ضرورت و لزومی به آن مبلغ برای وی دیده نمی شد.

---

[50] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص:89.

نظر دیگر اینست که آزادخان اصفهان را به خاطر حرکت قطعی به سوی شیراز ترک نکرده بود بلکه عزم شهر کاشان را داشت. زیرا در آنجا فتح علی خان افشار که متحد آزادخان افغان بود و از طرف گروهی از زندیه و قاجاریان مورد هجوم قرار گرفته بود و به این خاطر آزادخان بطرف کاشان حرکت کرد.

کریم خان دراین زمان به کرمان هجوم برده بود چون از رفتن آزادخان به کاشان اطلاع یافت پس از چهار روز راه پیمایی ناگهان مسیر حرکت خویش را بطرف اصفهان تغییر داد. اگرچه آزادخان با تمام لشکریانش عازم کاشان گردیده بود مگر قسمت از لشکریان خود را به اصفهان گذاشته بود و این تعداد بسیار کم بودند لذا کریم خان اوضا ع اصفهان را مناسب دیده لشکریانش زیاد را به سمت اصفهان حرکت داد. بنا به یک روایت تعداد باقی مانده لشکریان آزادخان در اصفهان بیشتر از سه صد (۳۰۰) نفر نبودند و این تعداد نیز دست به خیانت زدند و به کریم خان زند مخفیانه تسلیم شده و شهر اصفهان را نیز مخفیانه به کریم خان زند واگذار گردیدند.

به این ترتیب اصفهان بدون هیچ گونه مقاومتی در هفدهم ماه دسامبر (نُهم جدی) سال ۱۷۵۵م، یعنی یک ماه بعد از حرکت آزادخان بطرف کاشان به تصرف کریم خان زند درآمد. اما کریم خان زند هم فقط دو روز در اصفهان باقی ماند و آنقدر فرصت یا فت تا بیست و هشت

(۲۸) نفر از مردم شهر را که با افغانها همکاری داشتند اعدام کند و آنگاه برای تعقیب آزادخان براه افتاد.

همزمان با سقوط اصفهان قوای آزادخان در تهران بسر می بردند. خلای که از عدم موجودیت آزادخان در منطقه ایجاد شده بود محراق توجه دو نیروی مخالف و متخاصم که هر کدام در غیاب آزادخان خود را بزرگترین قدرت می پینداشتند، بخود جذب کرده بود. ولی آزادخان قبل از شروع سال ۱۷۵۶م به سوی اُورمیه و برای دفع حمله محمد حسن خان قاجار که اینک دست به حمله در اُورمیه زده بود شتافتند.

گلستانه به این موضوع اشاره کرده می نویسد: **آزادخان خود را با لشکر شکست خورده به اصفهان رسانید** (منظور از جنگ کمارج در شیراز میباشد) **و بتدارک خیمه و سر انجام و تهیه اسباب حرب مشغول گردید. دراین بین خبر رفتن محمد حسن خان قاجار بسمت آذربایجان بعزم تسخیر قلعه اُرومیه که، زنانه و سرانجام آزادخان و سرکردگان افغان و لشکریان آنجا می بود، بگوش خان افغان رسید. بی اختیار لشکر خود را برداشته برای دفع محمد حسن خان روانه اُرومیه شد. در نزدیکی قلعه اُرومیه معلوم شد که محمد حسن خان قلعه را در محاصره دارد. لشکر افغان را تاب نمانده بحرب مصمم**

شده با لشکر قاجار مقابل گردیدند. بعد از حرب عظیم فتح و ظفر بر پرچم محمد حسن خان وزیده و لشکر افغان را شکست داد.[51]

این بود شکست لشکریان افغان در اُرومیه بعد از نبرد های بسیار. مگر افسوس که بعد ازین شکست از محمد حسن خان قاجار، دوستان و طرفداران آزادخان چون فتح علی خان و شهباز خان و سایر سرکردگان آذربایجان به خدمت محمد حسن خان شتافته و خدمت او را قبول کردند. اینان در شکست آذربایجان نیز نقش مهم داشتند. آزادخان تنها و اما با جماعت بسیار بسوی بغداد حرکت کردند.

به این شکل اصفهان مرکز شاهان صفوی و شاهان هوتکی افغان بار دگر سقوط کرد و داعیه دار شاهان پرافتخار هوتکی افغان به اثر خیانت های داخلی لشکریان خودشان به شکست مواجه شد.

از آنچه تا اینجا از وقایع آزادخان و حریفان و رقبایش ذکرگردید یک نکته بیشتر واضح میشود و آن اینکه کمتر سپاهیان زند و قاجار بخود جرات می دادند تا در عرصه رزم و نبرد با رزمندگان افغان مقابله نمایند. همچنان غیور مردان افغان کمتر در میدانهای جنگ و مبارزه از رقیبانش شکست را پذیرا گردیده اند.

[51] ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ .(تهران: ابن سینا، 1344)ص:316.

این نکته را باز قابل ذکرمی دانیم که ما باید بخود اجازه ندهیم تا به آنانیکه با افغان ها و آزادخان افغان بخاطر دست یافتن به حکومت و سلطنت ایران مبارزه می کردند همانند نویسندگان دیگر با کلمات چون دشمن و خصم اشاره نمایم. ما هیچ نشانه خصومت به آنها نمی بینم. بلکه مدت ها آنان باهم به دوستی و صداقت بسر بردند چنانچه آزادخان و محمدحسن خان قاجار که با هم متحد بودند. همچنان آزاد خان با کریم خان زند در آخر دوست همدیگر میشوند.

آوازه های دوستی و همکاری احمدشاه دُرانی با کریم خان زند:

جان ر پری نویسنده امریکایی در کتابش بنام «کریم خان زند» در بخش سوم کتاب، صفحه ۲۰۶ چنین از عبدالکریم نادم بُخاری نویسنده کتاب «تاریخ آسیای مرکزی» نقل قول میکند: **شاه دُرانی (احمد شاه بابا) معایده دوستی را با کریم خان زند امضا نمود که به اساس آن بتوانند که این دو شخصیت با قدرت عصر امپراطوری نادر افشار را بین خود بصورت قطع تقسیم نمایند. به اساس این معایده هر دو قبول کردند که ایالت خُراسان بحیث یک حایق** Buffer **بین امپراطوری افغانستان و خاکهای ایران باقی بماند.** بازهم جان پری نویسنده امریکایی بقرار اوراق ثبت شده کشور تُرکیه State Paper, Series S.P Foreign, Turkey نقل قول می کند که: **قرار راپور ها، کریم خان**

مکتوب های دوستانه از احمد شاه دریافت میداشت، آنزمان که احمد شاه در نیشاپور بود، که او (کریم خان) را به عملیات های مشترکانه علیه این «.........» یعنی آزادخان تشویق و دعوت می نمود و وعده پول و لشکر را میداد در صورتیکه کریم خان او (احمد شاه دُرانی) را کمک کند که ایران تصرف کند. به این نامه های احمد شاه دُرانی، کریم خان زند جواب های دوستانه ولی بدون تعهدی میداد.
دریـن زمـان یعنـی سـالهای ۱۷۵۵-۱۷۵۴م، ایالـت خُراسـان تحـت تصرف و اداره امپراطوری افغانستان و دُرانی ها بود و دشتهای لُت و کـافر سـرحدات طبیعـی بـین امپراطـوری دُرانـی هـای افغانسـتان و خاکهای تحت اداره آزادخان افغـان را در غرب ایـران تـا آذربایجـان و کُردستان تشکیل میداد. در سالهای فوق ذکر شده یعنی ۱۷۵۵-۱۷۵۴م آوازه های زیاد شنیده میشد که شـاید احمد شـاه دُرانـی بـه غـرب ایـران لشکر کشی کند.

قرار اسناد موثق تاریخی، احمدشاه بابـا در بهـار ۱۷۵۴م متوجـه شـهر نیشاپور میشود و در تابستان همان سال شهر مشهد را تحت محاصـره قرار میدهد. پنج ماه بعد آن شـهر مشـهد سقوط مـی کنـد و شـاهروخ و امیرانش تسلیم احمد شاه دُرانی میشوند. در بهار سال ۱۷۵۵م نیشاپور را غصب میکند و شاهروخ را بحیث دست نشانده خود در مشهد قرار مـی دهد. در راه بازگشت بطـرف غـرب احمـد شـاه بابـا یـک دسـته از

قشون خود را تحت شاه پسندخان اسحق زی مامور گرفتاری فراریان و پولدارانیکه از نیشاپور و سبزوار فرار کرده بودند فرستاد. این دسته از قشون افغانی که تعداد شان به چند صد نفر می رسید به صورت ناگهانی با قشون قوی و منظم محمد حسن خان قاجار برخورد می کنند و سخت سرکوب میشوند. همان است که احمدشاه دُرانی تصمیم می گیرد که از عملیات بیشتر به طرف غرب صرف نظر کند و در خزان ۱۷۵۵م امیرخان قرایی را به حیث دست نشانده خود در خُراسان مقرر میکند و خود از راه هرات عازم قندهار میگردد.

بسیار ناممکن به نظر میآید که احمد شاه بابا هرگز عزم تسخیر و یا حرکت را به سوی اصفهان داشته بوده باشد زیرا با تمام معنی اطلاع داشت که آزادخان در همانوقت در اصفهان و شیراز بود و خود را شاه ایران قلمداد نموده بود. آخرین سرحداد غرب احمد شاه بابا مناطق مازنان و سبزوار بود که سرحداد طبیعی بین افغانستان و ایران را نیز تشکیل میدهد.



بخش پنجم

نبردهای محمد حسن خان با آزادخان افغان

مدعی دیگری تاج و تخت ایران عبارت از محمدحسن خان قاجار است. محمد حسن خان قاجار یکی از بزرگ زادگان سلسله قاجاریه بود که پدرش نیز بدست نادرشاه افشار به قتل رسید. وی (محمد حسن خان قاجار) به شدت انتظار فرارسیدن فرصتی بود تا بازهم موقف پدری خود را که کلان و بزرگ قوم خویش بود احیا کند. قتل نادرشاه آرزوی دیرینه محمد حسن خان را نزدیک تر می ساخت. به عبارت دیگر با قتل نادرشاه محمد حسن خان قاجار در رسیدن به هدف دیرینه اش امیدوار تر شده بود و تنها آزادخان را مانع سر راهش می دید که ما اینک این موضوع را مورد بررسی قرار می دهیم و ابتدا به معرفی کوتاه از وی می پردازیم.

معرفی کوتاه از محمدحسن خان قاجار:

محمد حسن خان قاجار پسر فتح علی خان قاجار است که بدست نادر در سا ل ۱۷۲۶م، ۱۱۳۹ه، در خارج از شهرمشهد کشه شد. محمد حسن خان در زمان نادرشاه در وقت قتل پدرش تقریبا بیست ودو ۲۲ ساله بود و درمیان ترکمان ها بسر می بُرد. و بعد ازآن به دولت علی

شاه (برادر ابراهم شاه که در خراسان به سلطنت پرداخت و قصه مفصل آن در پیش ذکر گردید) پیوست و به سمت مقام امور حکومتی مقرر شد. در آنجا نیز پس از مدتی چندی به اثر اندک سببی با علی شاه به مخالفت پرداخته و در یک صبحگاهی بدون اطلاع به علی شاه با جمعی از افراد زیر دستانش او را ترک کرده و بدیار خویش به شکل فرار برآمد.[52]

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

در زمان حیات نادرشاه افشار از محمد حسن خان قاجار نام و نشانی آنچنانی که بعداً بمیان آمد دیده نمی شود بلکه اکثرا به شکل مخفی و یا نا معلوم بسر می برد. مرگ نادرشاه افشار دریچه برای موفقیت او باز کرد. در مراحل آغاز کارش با احمدشاه ابدالی بمخالفت برخاست و در ماه سپتامبر سال ۱۷۵۵م ،سبب شکست او در خراسان شد. (این قضیه به شکل درست آن قبلاً ذکر گردیده است)

مبارزات آزادخان با محمد حسن خان قاجار از سال ۱۱۶۸ه/۱۷۵۴م آغاز می گردد.

[52] ابولحسن بن محمد، گلستانه .محمل التواریخ.(تهران:چاپخانه دانشگاه، 1344،)ص:469.

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

در سال ۱۱۶۸ه/۱۷۵۴م، آزادخان افغان گیلان را در تصرف داشت و عبدالعلی خان خراسانی و خانچی خان افغان از طرف آزادخان مامور محافظت مرز گیلان را داشتند. دراین زمان محمد حسن خان قاجار بطور ناگهانی با هفت هزار نیرو بر سر عبدالعلی خان و خانچی خان افغان هجوم آورد و بسیاری از لشکریان آزادخان را که درآنجا بودند کشته و یا به اسارت درآوردند. عبدالعلی خان و خانچی خان افغان بطرف رشت فرار کردند و به این قسم نبرد های محمد حسن خان و آزادخان افغان شروع می گردد.[53]

اورمیه در آتش نبرد آزادخان و محمد حسن خان

چنانچه در بالا ذکر شد، حسن خان قاجار در سال ۱۱۶۸ه/۱۷۵۴م، در گیلان بر گماشتگان آزادخان افغان پیروز شد، بعداً به فکر تصرف آذربایجان گردید. بنابراین در سال ۱۱۶۹ه/۱۷۵۵م، از راه طالش و مغان متوجه اُورمیه شد.

[53] ابولحسن بن محمد، گلستانه .محمل التواریخ.(تهران:چاپخانه دانشگاه، 1344)ص:471.

حسن خان در مغان کاظم خان قراچه داغی را بطرفداری خود جذب کرد و با هم بسوی تبریز در حرکت شدند. محمد حسن خان به شکرانه پیوستن کاظم خان قراچه داغی تمام بنه وعیالش را به او سپرده با هفده هزار (۱۷۰۰۰) سپاه و لشکر بجانب اُورمیه شتافت. شهر را در محاصره خود درآورد. این خبر به آزادخان که دراین زمان در اصفهان بسر می برد رسید. تسلط بر این ناحیه پیش از سفر گیلان توجه حسن خان را به خود جلب کرده بود. رسیدن خبر محاصره اُورمیه سبب شد که آزادخان سپاهیانش را فرا خواند و در پانزدهم ماه اپریل سال ۱۷۵۵م مطابق ششم ثور ۱۱۳۴ه ش از اصفهان حرکت کرد و بر آن بود که دست به جنگی بزرگ و مهم بزند.

حسن خان قاجار هم وقتیکه از آمدن آزادخان افغان بطرف اُورمیه آگاهی یافت هراسش بیشتر شد ولی فعلاً چون به تحریک همراهان اردلانی اش دست به محاصره اُرومیه زده بود مجبوراً پلان جنگی اش را تغییر داد، به این قسم که: سپاهی چهار هزار نفره را برای محاصره اُورمیه باقی گذاشت و خود به جلوگیری آزادخان شتافت و در نیمه ماه جون (سرطان) در شش فرسنگی اُورمیه به آنها رسید.

محمدحسن خان قاجار را اقوام مختلف دراین جنگ همراهی می کردند. چون اقوام بغایری، و اقوام خلجی، و قاجار. بنابراین میدان

جنگ را به شکل خاص در مقابل آزادخان آماده کرده بود که در جبهه راست خان قاجار متحدان بغایریش ابراهم وعباس وعلی قلی خان که هر کدام یک هزار سواره و پیاده در رکاب خود داشتند جای گرفتند. مسیر راه را به علی خان خلجی با نیرویی همسنگر آنها سپرد. هفت هزار نفر دیگر تحت فرماندهی محمد ولی خان قاجار ازاین نیروها پشتیبانی می کرد. وی خود نیز با غلامان خاص بر روی تپه ای مشرف بر خطوط میدان جنگ جای گرفتند.

بالمقابل آزادخان افغان نیز لشکریانش را به ترتیب خاص قرار داده بود. در اول هر کس به اوضاع جنگ می دید یقین پیدا می کرد که پیروزی ازآن آزادخان افغان است. به این قسم بود که در طرف راست لشکر فتح علی خان افشار با گروههای آذربایجانی قرار داشتند. همچنان در طرف چپ لشکر قلندرخان افغان با گروهی از اُزبک و افغان سنگر داشتند. قابل پیش بینی بود که بزودی حسن خان قاجار میدان را ترک گفته و شکست را پذیرا شود و آزادخان پیروزگردد. چون لشکریان آزادخان با دلاوری و شجاعت خاص وارد میدان نبرد گردیدند و لشکریان محمدحسن خان به خود تاب مقاومت را نمیدیدند و هر لحظه به شکست های فاحش مواجه می گردیدند.

اما آنچه باعث شکست آزادخان گردید نامردی وعهد شکنی یکی از فرماندهان متحد آزادخان بود. او شهبازخان دنبلی بود که فرماندهی

آذربایجانی های وابسته به فتحعلی خان افشار را عهده دار بود که با قوایش به خان قاجار پیوست. همچنان شهبازخان تعداد دیگری از قوای آزادخان را با خود همراه کرد و در نتیجه آزادخان شکست یافت و آنگاه محمد حسن خان با هم رزمانش برای ادامه محاصره اُورمیه به راه افتادند.

با آنکه دیگر امید به رسیدن قوای کمکی وجود نداشت اما یوسف خان هوتکی چند روز دیگر نیز در مقابل حسن خان قاجار مقاومت کرد. و سرانجام چون یوسف خان هوتکی دید هیچ کمکی به او نمی رسد و در یک مضیقه و تنگنای سخت دچار گردیده از هشیاری و عقلانیت سیاسی در مقابل قوای مخالف کار گرفته راه آشتی و مسالمت را در پیش گرفت و در روز نوزدهم ماه جولای ۱۷۵۵ (۸ اسد ۱۱۳۴) قلعه اُورمیه را طی شرایطی مسالمت آمیز تسلیم کرد. وی با دو ستون جنگجوی اُزبک و افغان که تعداد شان به چهار هزار نفر می رسید و همه خانواده های افغانی که تعداد شان تقریبا بر چهار هزار نفر بالغ می شد با احترام خاص به مازندران کوچ داد تا درآنجا اقامت کنند. به این ترتیب اُورمیه بدست حسن خان قاجار قرار گرفت.

تصرف اصفهان توسط محمدحسن خان قاجار.

این نکته را ذکر کردیم، در زمان که آزادخان با محمدحسن خان قاجار در آذربایجـان در گیـر جنـگ بودنـد، کـریم خـان فرصـت را غنیمـت شمرده ازاین فرصت استفاده کرده اصفهان را بتصـرف خـود درآورد. دراین زمان اصفهان اوضـاع خـوبی نداشـت. در یـک قحطـی و کمبـود غله بسر می برد. این خود معلول لشـکر کشـی هـای زیـاد دراین شـهر بود. اهالی این شهر هر بار مجبور بودند با یکی ازاین فاتحان کـه هـر یـک سعی داشتند خود را از ما قبل شان خـوبتر وانمود کنـد، همکـاری نمایند. طبعاً ناخوش و خسته بودند.

جان ر پری اشاره می کند که: در بیستم ماه مارچ ۱۷۵۶م، سفیری از سوی محمد حسن خان به مناسبت جشن های نوروزی نـزد کـریم خـان در اصفهان آمده بود که یـک پیشنهاد نیز همراه داشـت. درایـن پیشـنهاد خان قاجار اشاره کرده بود که اگر کـریم خـان پادشـاهی شـاه اسمآعیل سوم را که هنوز همراه خان قاجار بسر می برد، در بقیـه خـاک ایـران که زیر سلطه محمد حسن خان قاجار قرار داشت و فرمان روایـی مـی کـرد بـه رسمیت بشناسد ترتیب انتصـاب او (کـریم خـان) را بـه سـمت

بیگلربیگی (نایب الحکومه) نواحی گرم سیر خواهد داد. که درغیر این صورت نباید انتظار کوچکترین شفقت را داشته باشد[54].

کریم خان زند را شرایط پیش آمده به امتناع از خواسته های محمد حسن خان قاجار مجبور ساخته بود. چون کریم خان قسمت عمده ای از سپاهیانش را از خود ناراض ساخته بود، عُمدتاً تعداد از لشکریانش که دو سال قبل از نواحی گرم سیر فارس بخدمت گرفته بود خواستار ترک خدمت شدند. با وجود پیش آمدن چنین اوضاع آشفته، کریم خان زند أولتیماتوم بالا را نیز از محمدحسن خان قاجارحاصل کرده بود.

با آنهم کریم خان موفق شد که لشکریان ناراضی را قناعت داده و آنها را در برابر محمد حسن خان قاجار استفاده کند. اما بعد از سه یا جهار روز جنگ در اصفهان، که این جنگ بالای اهالی اصفهان فشار زیاد وارد کرده بود و باعث خساراتی زیادی گردید بود، کریم خان زند کم کم قوایش را از دست داد و ضعیف گردید. همچنان لشکریانش در خارج شهر پراگنده شدند. دیگر کریم خان زند توان مقابله رویارویی را با محمد حسن خان قاجار نداشت لذا قوای حسن خان قاجار به محاصره اصفهان پرداختند.

[54] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ــــ، 1365) ص:94.

محمـد حسـن خـان چنـد روزی را در اطـراف کاشـان بسـر بُـرد، بخاطریکه کریم خان توان مقابله را از دست داده بود و می دانست که در محاصره کریم خان باقی نخواهد ماند و پیروزی را مسلماً ازآن خود یعنی محمد حسن خان قاجار می دانست. او خود را قادر به تحمل محاصره نیز نمی دید لذا با گروهی از جنگجویان قدیمی زند از اصفهان خارج شد و به سوی گلون آباد که در چند فرسخی یَزد قرار داشت حرکت کرد.

دیگر کدام مانعی برای محمد حسن خان قاجار که در اطراف کاشان بود وجود نداشت. زیرا اصفهان که در محاصره قوای قاجار قرار داشت و اخیراً کریم خان نیز به سمت گلون آباد رفته بود. لذا در اول ماه اپریل ۱۷۵۶م محمد حسن خان قوای کوچک کریم خان را درهم شکست و همانروز بدون مخالفت یا مقاومتی وارد شهر اصفهان گردید.[55]

تصرف بار دوم اصفهان توسط آزادخان افغان

پس ازآنکه کریم خان اصفهان را از دست داد با دو سه هزار نفر از طرفدارانش به سوی شیراز عقب نشینی کردند. ده روز بعد وارد شهر

---

[55] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص:95.

شیراز شدند. اهالی شهر شیراز بالشکریان تحت فرماندهی ندرخان همچنان به او وفادار مانده بود و از کریم خان زند استقبال نمودند. کریم خان با همراهی ندرخان به استحکام شیراز پرداختند.

دراین زمان محمد حسن خان قاجار بر شهر اصفهان تسلط کامل یافته بود و خود را برآنچه از کریم خان زند مانده بود، که آنهم چیزی نبود، سر گرم کرده بود. بنا به اظهارات بعضی از مورخین، محمد حسن خان قاجار دست به گرفتن و اخذ مالیات زیاد از اهالی اصفهان زده بود. از اَرمنی های جلفا مبلغ هشت هزار تومان خواست. بنا براین اَرمنی ها چون اقتصاد ضعیف داشتند نتوانستند که مبلغ را تکمیل و به او تسلیم نمایند. تمام ذخایر و زیورآت کلیسای های خود را به فروش رساندند مگر باز هم نتوانستند آن مبلغ را پوره کنند. مثل آن ظلم و تخطی بالای همه اقشار جامعه وجود داشت. لذا سیل از پناهندگان از جلفا و اصفهان به سوی خراسان و کرمان و یزد و عراق جاری شدند[56].

حسن خان قاجار، با چشمان وهوش و فکر نگران، همیشه در طول دوران تسلطش بر اصفهان حرکات و عملیات آزادخان را نظاره می کرد. در ماه می ۱۷۵۶م، شایع شده بود که آزادخان برای تسلط بر

---

[56] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص:95

اصفهان که تحت اشغال محمد حسن خان قرار داشت نیرویی به رَشت فرستاده و آمادگی حمله تازه ای را به اصفهان دارد. اما این شایعه ای بیش نبود و آزادخان بطرف اصفها ن نیامده بود. بهر حال نگرانی حسن خان قاجار که تنها از طرف آزادخان بود تا اندازه ای رفع گردید.[57]

اما درماه جون ۱۷۵۶م، محمد حسن خان اوضاع را برای حرکت و حمله به شیراز مناسب تشخیص داده بود. لذا اصفهان را تحت حکومت امیر گونه خان ایرلوی افشار باقی گذاشت و خودش بدون مواجه به مقاومت یا مانعی وارد ایالت فارس شد. تلاش هایش در شیراز بدون نتیجه ماند و نتوانست که شیراز را تصرف نماید. مگر دوباره و بسیار به عجله به اصفهان برگشت. این بارعامل دیگری حسن خان را مجبور به برگشتن به اصفهان کرد و آن خبر آمدن آزادخان بطرف اصفهان بود.

حسن خان قاجار شنید که آزادخان و فتح علی خان افشار با لشکرعظیم تا حدود قُم پیش آمده اند. محمد حسن خان مجبور شد که بلا فاصله برای نگاهداری اصفهان از شیراز مراجعت کند. روز یازدهم ماه جولای ۱۷۵۶م، با قوای هشت هزار نفری اش وارد

---

[57] هما ن ،ص: 96. گلشن مراد

اصفهان شد. از نصیرخان لاری در خواست کمک کرد که متوجه شیراز باشد و پذیرفته شد. نامبرده یعنی نصیر خان بسوی شیراز حرکت کرد ولی به شیراز نرسیده بود که خبر شکست حسن خان قاجار را توسط آزاد خان افغان شنید و او در عوض به سوی داراب برگشت.[58]

با وجودیکه حسن خان قاجار توانسته بود که در طی ده روز در اصفهان بتواند در حدود هژده الی بیست (۱۸ـ۲۰) هزار نفر لشکر جنگی تهیه کند و خود را آماده برای مقابله با آزادخان کرده بود ولی بازهم در مقابل آزاد خان شکست خورد. او (حسن خان) سپس عازم کاشان شد. گفته می شد که آزادخان دراین بار چهل هزار (۴۰۰۰۰) مرد جنگی داشت.

محمدحسن خان قاجار می دانست که با لشکریان آزادخان افغان نمی تواند مقابله نماید لذا نیروهایش را بطرف کاشان برد و ازآنجا از طریق حاشیه شرقی کوی نمک خود را به مسیر فیروز کوه و ساری رساند. در مقابل آزادخان افغان به پیشرفت خود به سوی اصفهان ادامه داد. در ظرف کمتر از مدتی یعنی در نیمه ماه آگوست سال ۱۷۵۶م، آزادخان موفق شد که برای دومین بار اصفها ن را تصرف

---

[58] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص96.

نما ید و برتخت شاهی در اصفهان تکیه زند. به این قسم محمد حسن خان قاجار که خود را بزرکترین قدرت در ایران می دید از آزادخان افغان شکست خورد و دست بفرار ‘ذاشت.

صاحب کتاب تاریخ گیتی گُشا، جریان تصرف اصفهان را نیز نزدیک به تفصیلات بالا ذکر کرده و معتقد است که: محمد حسن خان قاجار در خود توان مقابله با آزادخا ن را نمی دید و هردم از وی (ازادخان افغان) ترسی به دل داشت. شاهد این گفته زمانی است که حسن خان قاجار امیر گونه خان افشار را به سرپرستی اصفهان گذاشت و خود با لشکری بطرف فارس رفت. نامی اصفهانی را برخلاف جان پری عقیده برآنست که حسن خان قاجار بطرف اصفهان آمد و بعد از ورود به اصفهان شنید که آزادخان از آذربایجان اول به سمت عراق حرکت کرده و بعداً قصد تصرف اصفهان را دارد. ازینرو با رسیدن این خبر حسن خان قاجار از دارالسلطنه اصفهان توجه بجانب کاشان کرد. دو سه روزی را در کاشان بسر بُرد که پیشتازان اُردوی آزادخان افغان در شهر قم رسیدند. بنا بر این حسن خان قاجار خود را ضعیف تر می دید که با لشکریان افغان مقابله کنند. همان بود که از راه سیاه کوه راه گریز را در پیش گرفتند و از آنجا نیز بطرف مازندران دست بفرار دست زدند.

نامی اصفهانی می نویسد:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

پس ازآنکه آزادخان افغان در اصفهان به بار دوم بر تخت سلطنت تکیه زد، در فکر آن نبود که زیاد در آنجا توقف کند و باقی بماند. بزودی اوضاع داخلی اصفها ن را سر و سامان بخشید و بعداً لشکری تهیه کرد و به قصد تسخیر مازندران حرکت کرد. دراین سفر آزادخان موفق به تصرف گیلان نیز شد. گیلان در این زمان در تصرف امیر گونه خان افشاربود. امیرگونه خان افشار از طرف محمد حسن خان قاجار مسئول حفظ گیلان بود. با آمدن آزادخان امیر گونه خان افشار بسوی مازندران فرار کرد و گیلان به تصرف آزادخان افغان درآمد.

تسلط کامل آزادخان بر ایالات شمال ایران

چنانچه در بالا ذکر گردید آزادخان این بار تصمیم داشت که بسیار به سرعت بطرف شمال حرکت کند و میخواست که شمال را کاملاً در تسلط خود بیآورد. مگر این امر به تعویق افتاد و کمی تاخیر یافت. علت تاخیر آن نیز کشمکش های محلی بود. بطور مثال آزادخان مجبور شد با گروهی از تفنگچیان محلی به فراهان برود و قلعه حاج طغان فراهانی را به اطاعت و تصرف خود درآورد.

بسیار جالب است که جریان را به تفصیل بیان کنیم و آن اینکه: دختر حاج طغان فراهانی سالها ریاست قبیله تحت قلمروی پدر خود را داشت و با کریم خان تقریبا مدت شش سال در جنگ و اختلاف بود و از هر طریق ممکن درد سر های برای کریم خان درست می کرد. سرانجام او (دخترحاج طغان) به اطاعت از آزادخان افغان حاضرشد.
آزادخان دست از تعقیب محمد حسن خان قاجار بر نداشته بود و در این زمان که خودش مصروف قلعه حاج طغان بود، فتح علی خان افشار را مامور تعقیب محمد حسن خان در فیروز کوه کرده بود. فتح علی خان توانست در کاشان بر بار و بنه محمد حسن خان دست یابد و خودش (آزادخان) شتابان و مستقیم از طریق سرزمین ورامین رو به شمال رفت و قصد داشت که راه عقب نشینی قوای قاجا ر را قبل ازآنکه خود را به گردنه برسانند قطع کند.
اما این پلان به تاخیر افتاد. زیرا محمد حسن خان اینک نیروی ورزیده ای تحت فرماندهی عمویش (و یا پسر عمویش) محمد خان قاجار قوانلو در اختیار داشت. محمد خان قادر به آن بود که راه فیروز کوه و دیگر راه های عبور البرز را ببندد. به قسم که محمد حسن خان قاجار، محمد خان قاجار را در راه آمل موظف ساخت و برای راههای دیگر نیز محافظین فرستاد. خودش با تعداد ازعساکر خود در محل علی آباد که در سر راه فیروز کوه واقع است موقف

گرفت. بـه نظرمحمد حسن خـان قاجـار راه مناسب بـرای رسـیدن بـه مازندران همین راه فیروزکوه بـود. وی(حسن خـان قاجـار) حدس زده بود که آزادخان از این راه بـه طـرف مازنـدران مـی آید. ولـی حدسش غلـط بـود چـون آزادخـان راه دیگـری را در پـیش گرفـت و از آن راه کوهسـتانی و سـنگلاخی صـرف نظـر کـرد و راه قـزوین را در پـیش گرفت. بهرحـال ایـن نیـرو (نیـروی حسـن خـان قاجـار) چنـدین هفتـه درعلی آباد منتظر برخورد جنگی بـا قـوای افغـان و افشـار بـود. حسـن خان تشویش داشت که مبادا دست آزاد خان به سلسله جبال های البرز برسد.

آزاد خان در ماه اکتبر سال ۱۷۵۶م بود که سردارانش را احضـارکرد و از فیـروز کـوه مراجعت کـرد و از راه طالقـان بطـرف قـزوین روی آورد. در اول متوجه گیلان شد. چنانچه در پیش نیز ذکر گردید کـه گـیلان را متصـرف شـد. در اواخـر مـاه دسـامبر ۱۷۵۶ م آزادخـان مشـغول تسلط کامل بـر ایـالات شـمالی شده بـود. و بـرای ایـن منظـور قایقهایی بـرای حمـل و نقل سپاهش فـراهم کـرد. عبدالعلی خـان عـرب

میش مست و شهباز خان دنبلی نیز پیشاپیش برای تصرف رود سر و استقرار در دره های بین راه حرکت کردند.[59]

آزادخان برای دو ماه در گیلان توقف کرد. علت این توقف نیز فرارسیدن فصل سرمای سخت زمیستان بود. محمد حسن خان قاجار نیز زمیستان را در آمل بسر برد. از طرف آزادخان افغان عبدالعلی خان عرب عامری مامور محافظت راه مازندران بود که در رود سر (محل است که در چهار فرسنگی لاهیجان قراردارد) سنگر محکم گرفته بود. همچنین خسروخان مکری نیز در پشت سنگر با تعداد از سپاهیان قرار داشت که دشمن بسیار به سختی میتواند که ازاین طریق داخل شود.

همین استحکام باعث غفلت نیروهای آزادخان افغان گردید. محمد حسن خان از این موقع استفاده کرده به عجله بسیار و بی خبرانه بطرف گیلان حمله ور شد. این حمله بطوری صورت گرفت که هیچ یک از افراد آزادخان اطلاع نیافتند. عبدالعلی خان و خسرو خان در عالم بیخبری مواجه به شکست شدند. شکست عبدالعلی خان و خسروخان مکری سبب شکست آزادخان افغان از گیلان گردید. چون در موضع مهم آنان غفلت ورزیده بودند، که به اصطلاح خط مقدم

---

[59] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص: 97–98.نک: موسوی نامی اصفهانی ،ص: 55—56.

شکسته شد. بعد از این قضیه محمد حسن خان قاجار متوجه آذربایجان شده و بقصد تصرف قلعه اُورمیه گردید. این نیت را محمد حسن خان قاجار در ابتدا در ضمیرش داشت و بخاطرش می پروراند. به این خاطر بود که آزادخان در اصفهان توقف نکرد و زود اصفهان را ترک کرد. پس اکنون معلوم میشود که تنها عامل ترک کردن آزادخان از اصفهان همین نیت محمد حسن خان قاجار بطرف آذربایجان بوده است. چون این راز تنها نزد خود آزاد خان پنهان بوده، لذا مردم به گمان های گوناگون علت ترک کردن اصفهان را توسط آزاد خان تعبیر کرده اند.

پیروزی دوباره محمد حسن خان در اصفهان

نبرد ها میان محمد حسن خان و آزادخان بیشتر از هجده ماه طول کشید. در طول این زمان کریم خان تلاش های زیاد و نهایی اش را برای مطیع ساختن نواحی داخلی ایران همچون مناطق داخل شیراز تا به ارتفاعات کوه ها دور و پیش، نواحی گرمسیر تا به اراضی و دشت های ساحلی خوزستان، دشتستان و بنادر خلیج فارس، بندر ریگ تا به بوشهر، بندر عباس، و قلمرو کوهستانی نصیرخان لاری معطوف کرده بود.

این نکتـه هـم قابـل ذکـر اسـت کـه اصـفهان پـس ازعملیـات سـال قبـل آزادخان (ماه جولای ۱۷۵۶م،) به وسیله سرداران آزادخـان اداره مـی شد. یعنی آزادخان افغان اداره اصفهان را به امیر گونـه خـان افشـار و دو نفر دیگر از سردارانش، جعفر میرزا و طاهر سلطان سپرده بـود. آنان را مامور محافظت از اصفهان قرار داده بود و خـودش بـه طـرف آذربایجان بخاطر دفع هجوم حسن خان قاجارحرکت کرده بود.
پس ازآنکه خبر شکست آزادخان در اُورمیه به کریم خـان زنـد رسـید، کـریم خــان زنــد توانســت پــنج هــزار تــن از جنگجویــانش را تحــت فرمانـدهی شـیخ علـی خـان و بـرادرش نظرعلـی خـان زنـد بـرای پـس گــرفتن پایتخــت پیشــین خــویش اعــزام دارد. در اثرمجادلــه و نبــرد لشکریان فرستاده کریم خان زند به سرپرستی شیخ علی خـان بـا قـوای امیرگونه خان افشار که فرمانده لشکریان باقی مانده آزادخان و مامور محافظت از شهر اصفهان بودند بعلت کمی قوا در برابـر تعـداد زیـادی از لشکریان فرستاده کریم خان به شکست مواجه گردید.
چون شیخ علی خان بر لشکریان امیرگونـه خـان افشـار پیـروز گردیـد، بـرادرش نظرعلـی خـان را بـرای تصـرف مجدد گلپایگـان و بروجـرد فرستاد. در همین ایام شایع شده بود که محمد حسـن خـان قاجـار بیسـت هـزار لشـکر را از راه کرمانشـاه بـرای حملـه بـه قـوای زنـد فرسـتاده است. این آوازه بنیان لشکریان زند را سست کرده بود. بعد معلـوم شـد

که محمد حسن خان قاجار تبریز را به فرزند نو جوانش آقامحمدخان قاجار که تعدادی مشاور مورد اعتماد و لشکری هشت هزار نفره همراه داشت سپرده و خودش تبریز را ترک کرده است.

در عین حال محمد حسن خان قاجار نقشه دیگری را بکار برد. او محمد ولی خان را بعداً اعزام داشت تا از راه ساوه پیشروی کند و همزمان با او خودش نیز مستقیما از طریق خمسه به همدان حمله ور شد. نظر علی خان برادر شیخ علی خان توانست به موقع به سمت اصفهان عقب نشینی کند.

دو سُتون اعزامی قاجاریان در سرزمین سیلاخور به یکدیگر پیوستند و نیرو های شهبازخان دنبلی نیز آنانرا تقویت کردند. این نیروی عظیم مستقیما به سوی اصفهان تاختند. شیخ علیخان که با نیروی اندکش شهر را تخلیه و رؤسایش را به شیراز فرستاده بود، خودش نیز روز نهم دسامبر محتاطانه اصفهان را ترک کرده و با تعداد سی نفر از همراهانش وارد شهر شیراز شدند. فرمانده قاجار در پانزدهم دسامبرسال ۱۷۵۷م برای بار دوم و مجدداً به اصفهان وارد شدند که کمی بعد محمد حسن خان کنترل ایالت اصفهان را در دست گرفت[60].

مرگ محمد حسن خان قاجار

حسن خان قاجار بار دوم کوشش کرد تا شیراز را تصرف کند. پس ازآنکه محمد حسن خان قاجار از محاصره شیراز نتیجه مطلوب بدست نیا ورد و شکست خورد، تیرش به هدف اصابت نکرد. کریم خان زند با پیروزی بر محمد حسن خان قاجار از تمام ایالت های ایران بمنظور دلجویی مردم دیدن کرد و خود را حاکم ایران می دانست.

قابل یاد آوری است که موفقیت کریم خان زند برمحمد حسن خان قاجار نیز مرهون کار کرد های نیرو های افغانی بود. آنانکیه در زمان شکست خوردن یوسف خان هوتکی از آذربایجان به نیروی محمد حسن خان قاجار پیوسته بودند، امروز از صف او بیرون شده و در اثر نیرنگ های کریم خان زند در صفوف لشکریان کریم خان زند پیوسته و باعث شکست محمد حسن خان قاجار گردیده اند.

کریم خان زند نباید از یاد می بُرد که ستونهای از نیروهای افغان بود که در شب ۲۶ شوال ۱۱۷۱ه/۳ جولای ۱۷۵۸م خطوط مستحکم محاصره شیراز را در هم شکستند و به همکاری با کریم خان زند

حاضر شدند[61]. اما کریم خان زند سزای این خدمت را چگونه می دهد ما ذکر این قطعه تاریخی را بجای دیگر وعده می دهیم و حال به چگونگی قتل محمد حسن خان می پردازیم.

دراین زمان که آزادخان در سر زمین عراق مصروف جمع آوری نیرو و لشکر بود، محمدحسن خان قاجار در شیراز به شکست مواجه شد و کریم خان پیروزمندانه به اصفهان وارد شد. چون می خواست کار محمد حسن خان را یکسره کند، فارس را به برادر خود صادق خان سپرده خودش از اصفهان به تهران آمد و آنجا شیخ علی خان را روانه ای مازندران کرد.

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

کریم خان زند و فرمان قتل عام افغان ها

در پیش وعده کردیم که از کارکرد های کریم خان زند در برابر خدمات شایسته افغان ها یاد آور شویم. اکنون زمان آن رسیده که باید به وعده وفا کرد و شکرانه از کریم خان کرد که در مقابل نیکی های

---

[61] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص:107.

هزاران تن از افراد بی گناه افغانی در ایران، او چگونه با ایشان رفتار کرد.

آزادخان همان طور در عراق بسر می برد و در حال گردآوری یارانی در میان اقوام کُردستان و آذربایجان بودند. فتح علی خان افشار و شهباز خان دنبلی که با همکاری خود زمینه پیروزی محمد حسن خان قاجار را در اُورمیه فراهم کرده بودند، هنوز هم بر اُورمیه تسلط داشتند. ولی چنین دیده می شد که خطر اصلی را باید از سوی افغانهای مازندران انتظار داشت.

در طول دوران بعد از نادر افشار، افغان ها خطرعمده برای همه گروه هایکه چشم به سلطنت ایران داشتند به حساب می رفتند. با آنکه گروههای افغان ها در طی این دوران پراگنده شده بودند، برخی به قندهار همراه احمدشاه ابدالی رفته بودند و برخی دیگر با آزادخان همراه شده بودند، اما بعد ازاینکه درسال ۱۷۵۷م آزادخان از آذربایجان بطرف عراق رفت و آذربایجان در تصرف محمد حسن خان قاجار درآمد، تعداد از افغان ها به محمد حسن خان پیوستند. ولی پس از مرگ وی (محمد حسن خان قاجار) این تعداد از افراد افغانی هم به کریم خان پیوستند.

سربازان افغانی و بنیچه ای (ممکن شاخه ای از کُرد ها باشند) در لشکرکریم خان در حدود هفت هزار نفر بودند، اما فرمان مخفیانه و

محرمانه کریم خان زند به تمام هواخواهان قلمروی زند فرستاده شد که تمام افغانهای را که به صورت سرباز در لشکر و ارتش در گوشه و کنار کشور ایران خدمت میکند به قتل برسانند. این دستور با نهایت کفایت اجرا شد. در تهران جشن شاهانه برگزار گردید در ضمن این جشن همه افغانها را گرفتار و به قتل رساندند.

در مازندران علی خان شاهسون مامور قتل افغان ها بود. ندر خان نیز قرار بود که گروههای افغان ها را که به شکل لشکر و نظام بودند، همه را به قتل برساند. اما وی (علی خان شاهسون) در حال مستی با اشاره نقشه خود را فاش کرد و هزار ها نفر از افغانها توانستند که با جنگ خویشتن را رها سازند و به سوی استراباد فرار کنند. در کشتار استراباد هم دو صد نفر از دست عمال کشتار نجات یافتند و به سوی رود خانه گرگان حرکت کردند ولی اینان اغلب به قتل رسیدند و یا به دریا غرق شدند.

در سمنان ذکی خان در حدود یکهزار نفر را از بین بُرد. در این میان فرمانده افغانها بنام شیرعلی خان به یک حیله خود را رها ساخت و در شهر های قُم و کاشان که بقایای اردوهای آزادخان بود خود را رسانید. ولی درهمان روز وی گرفتار و سپس کشته شدند.

جان رپری در این مورد بصراحت می نویسد که: **در شهر کاشان یک نفر از افغانها از خطر آگاه شد و بوسیله دوستش در درون صندوق**

محافظت شد. او به این شکل از شهر بیرون شده خود را به آزاد خان در بغداد رساند. در تهران قریب نه هزار نفر افغانی به قتل رسیدند. این قتل و کشتار از لکه های است که بر دامن کریم خان زند افتاده و این خود یک نشانه است از بی رحمی، تعصب، و ملی گرا بودن کریم خان زند[62].

جنگ مراغه

می رسیم به وقایع سال ۱۱۷۳ه مطابق با ۱۷۶۰م. در این سال که دیگر سخن از محمد حسن خان قاجار در میان نبود. بنا براین کریم خان که دراین زمان در مرکز ایران بسر می برد از یک جانب خیالش راحت شده بود ولی از طرف دیگر تشویش های زیاد به خاطر داشت. تشویش ازآن بود که آزادخان افغان هنوز قادر بود که هزار ها مرد جنگی را فراهم کند و در میدان جنگ با کریم خان مصاف دهد. از وقایع قابل توجه این زمان در باره کریم خان زند این است که او (کریم خان زند) به طرف شمال ایران توجه پیدا کرده بود. همزمان آزادخان نیز قصد تصرف ایران را کرده بود.

[62] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص119.

اما کریم خان اخیراً به تهران توجه پیدا کرده بود و می خواست که تهران را به حیث پایگاه نظامی خویش قرار دهد. برای مغلوب کردن بقایای نیروهای محمد حسن خان که کم کم در نواحی شمال دیده می شد، و یا بجهت جلوگیری از حملات آزادخان افغان که در عراق بسر می برد و در حال جمع آوری نیروهای تا زه از آذربایجان و کُردستان بود، از این مرکز (تهران) استفاده کند.

کریم خان پس از سپری کردن فصل زمیستان دیگر در تهران تصمیم گرفت که در آذربایجان دست به عملیات بزند. در نوزدهم شعبان ۱۱۷۳ه.ق/ششم اپریل ۱۷۶۰م. از شهر خمسه خارج شد و بعد از گذشت چند روزی دیگری از راه سلطانیه وارد تبریز گردید. از قضا در این زمان فتح علی خان افشار به اتفاق شهبازخان دنبلی از متحدین سابق آزادخان افغان حکومت تبریز را به عهده داشتند وهیچ کسی دیگری را درآن جا (تبریز) نمی پذیرفتند و آماده هر گونه دفاع از شهر بودند.

کریم خان در راس قوای زند چندین بار بالای نیروهای محافظ شهر به سر پرستی فتح علی خان افشار و شهبازخان دنبلی حمله کرد اما ناکام و ناموفق بر می گشت. بلاخره در روز پنجم رمضان که مطابق بیست و یکم اپریل ۱۷۶۰م بود، شکست خورد و مجبور به بر گشتن به مراغه شدند.

در مراغه نیز کریم خان زند به مقاومت های جدی رو برو گردید. به این شرح که حاکم مراغه شخص بنام حاج قاسم بود. او به اتفاق برادرش حاج محمد علی با لشکرمتشکل از سربازان داوطلب محلی شروع به مقاومت کردند. ولی در این بار کریم خان شهر مراغه را در محاصره قرار دادند. طی جنگ های که در اطراف و نواحی شهر بوقوع پیوست محافظین و مدافعین شهر مراغه شکست خوردند و کریم خان پیروز گردید. چون حاج قاسم و برادرش حاج محمد علی در محاصره قرار گرفتند، از کریم خان طلب عفو کردند و دوباره در حکومت آن شهر مستقر گردیدند.

ولی موقعیت نظامی او (کریم خان زند) در مراغه چندان مساعد نبود و نا گزیر شد که اندکی بعد با همان سرعتی که منطقه را گرفته بود، ترک کند و به تهران باز گردد. در این وقت تهران را گرمای طاقت فرسا فرا گرفته بود. و همچنان نوعی از مرضی فرا گیر و مرض در تهران دامن گیر اکثر از افراد لشکریان کریم خان زند شده بود. لذا در روز ششم محرم سال ۱۱۷۴ه.ق/هجدهم آگوست ۱۷۶۰م به اتفاق درباریانش تهران را ترک گفت.

بعد ازین کریم خان زند سلطانیه را محل اقامتش قرار داده بود. این هم بطول نیانجامید و چهار ماه از وقتش در سلطانیه گذشت. ولی شکاف های که خود علامت نفاق و پراکنده گی بود در این زمان در لشکر و

طایفه کریم خان زند نمودار گردیده بود. در اوایل ماه دسامبر خان زند برای سپری کردن زمیستان به قزوین برگشت که تا در فصل بهار مقدمات حمله کامل وعیار را بر ضد فتح علی خان افشار تدارک بیبیند. اما آزادخان افغان در این کار بر او پیشی گرفته بود و قصد حمله به فتح علی خان افشار را داشت.

در اینجا این نکته در لفافه ابهام باقی ماند که فتح علی خان افشار کیست؟ در جواب به این سوال می توان گفت که: او نامدار طایفه افشار بود. وی در زمان نادرشاه افشارعنوان فرامانده سپاه فارس را به خود کسب کرد و در سال ۱۱۵۸ه/۱۷۴۴م، به عنوان حکمران اورمیه انتخاب گردید. او همان فتح علی خان افشار بود که بعد ازآنکه سپاه ابراهم میرزا از هم پاشیده شد و طرفداران شاهرخ در تبریز زمام امور را در دست گرفتند و سر مهدی خان را بریدند، وی (فتح علی خان) به سوی تبریز رفت و شورشیان را درهم شکست و برهمه ایالت آذربایجان مسلط گردید و پس از مدتی با آزادخان افغان متحد شد و از وی اطاعت و فرمانبرداری می کرد، و در حکومت منطقه شریک شد. فتح علی خان افشار گذشته از خدمات که در سپاه آزادخان انجام داد، توانست به صورت پیروزمندانه حمایت ساکنان مناطق متصرف را به سود خود جلب کند. برای انجام این کار در مرحله اول به محمدحسن خان قاجار پیوست. و در مرحله دوم خواست خویشتن را به فرمان

روایی ایالت برساند. ولی نعمت پیشین را رها کرد و مدعی ریاست بر اتحادیه ای که خود در تشکیل آن دخیل بود، گردید. شرایط طوری بود که کریم خان هنوز قادر نبود که از اختلافات فتح علیخان و آزادخان بهره برداری کند. بخاطر که سپاه وی براثر بیماری واغتشاشات سرزمین های متصرف گیلان و مازندران و خمسه، ضعیف و نا استوار بودند.

این بود اوضاع کریم خان زند در جریان سال ۱۷۶۰م. لازم به ذکر است که از احوال آزادخان افغان، مدعی بزرک سلطنت ایران زمین و احیاگر سلطنت پادشاهان سابق هوتکی های افغان در ایران زمین، نیز درین دوران ذکری در اخیر بعمل آید تاروشن شود که ایشان دراین زمان دارای چه حالت بوده است.

پس ازآنکه آزادخان افغان در تابستان ۱۱۷۰ه/۱۷۵۷م، در جنگ اُورمیه به شکست مواجه گردید، در سر زمین عراق و آذربایجان مصروف جمع آوری لشکر و نیرو جهت مقابله با رقیب سیاسی و دیرینش کریم خان زند بود. درین زمان آزادخان را تعداد محدودی از لشکریانش همراهی می کرد.

آزادخان را در این سفرعلاوه برسپاه و لشکرش، حرمسرای وسیع ایشان که شامل گروه کثیری از زنان مختلف از جمله زوجه سابق شاه اشرف هوتکی غلجایی، دومین شهریار افغانی در ایران، همراهی

می کردند و پیشاپیش او در حرکت بودند. حرمسرای آزادخان افغان بنابه دعوت دختر احمد پاشا بمنظور رسیدن به بغداد از آذربایجان حرکت کردند. آزادخان در کوشش آن بود تا حرمسرایش را به بغداد در نزد عادله خاتون برساند.

به نقل از گلشن مراد که مشارالیها (عادله خاتون) هم زن شیعه مذهب و هم دختر احمد پاشا والی سابق بغداد و همسر سلیمان پاشا حاکم برقرار آن دیار بود[63]. در این زمان سپاهیان افغان که آزادخان را همراهی می کردند به شمول حرمسرای وسیعش، به استقبال زیاد از سوی پاشا والی بغداد مواجه شد. پاشا کمال مهمان نوازی وحرمت را رعایت کرد وهم پیام محبت آمیزی از طرف پاشا واصل شد که باعث مسرت و آرامش در حرمسرای آزادخان گردید.

جان پری می نویسد که: **آزادخان مجدداً به میان اماکن کوهستانی کُرد های قره چورلو عقب نشینی کرد و در حدود پنج ماه یعنی تا دهم جنوری ۱۷۵۸م، ورودش را به بغداد به تعویق انداخت. سال بعد سردار افغان و همراهانش بر خلاف انتظار محمد حسن خان مورد استقبال و پذیرایی قرار گرفتند.**[64]

---

[63] نقل جان رپری ازگلشن مراد،گلشن مراد، صص: 68–9

[64] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ــــ، 1365) ص.123:

روایت جان پری در زمینه سفر آزاد خان به بغداد واضع نمیباشد. اول اینکه سفر آزاد خان با حسن خان کدام ربطی ندارد زیرا حسن خان قاجار درین زمان خودش شکست خورده بود. دوم واضع نشده که از کی آزادخان برای پنج ماه عقب نشینی کرده است؟

بهر صورت، آزادخان افغان در مسیر راه بغداد پیش ازاینکه وارد بغداد شود به «اشنو» به میان جماعت از حکاری ها رفت و مورد استقبال قرار گرفت. (حکاری منطقه کوهستانیست در ترکیه در نزدیک سرحد عراق و ایران). آزادخا ن قبل از رسیدن به بغداد در کاظمین (زیارت امام موسی کاظم و نواسه اش امام جواد در عراق) مدتی باقی ماند. ازاین خبر سلیمان پاشا والی بغداد اطلاع پیدا کرد و از وی احترام بسیار کرد. طبق نوشته کاظم موسوی در دایرت المعارف بزرک اسلامی چنین آمده: **سلیمان پاشا به فرستادگان آزادخان احترام بسیار کرد و خود شخصاً بمنظور احترام و حفظ حرمت وی به کاظمین رفت و آزادخان را به بغداد آورد. پس ازآن سربازان بسیاری را که شامل لشکریان موصُل و کِرکوک و دیار بِکر و کُردستان بودند،در اختیار آزادخان افغان گذاشت.**[65]

[65] کاظم، موسوی . دایرات امعارف بزرک اسلای. ج 1 (تهران: مرکزدایرت المعارف ، 1369.) ص:322.

آزادخان افغان در بغداد به قدرت خویش افزود. از آن به بعد تصمیم دوباره تسخیر آذربایجان را که از دستش رفته بود گرفت. ولی در این زمان آذربایجان بدست فتح علی خان و شهباز خان دنبلی متحدین سابق وی (آزادخان) قرار داشت. سرانجام جنگ بین آنان در مراغه بوقوع پیوست که ما به تفصیل آن می پردازیم.

در رابطه حمله آزادخان به آذربایجان نظر های متفاوت وجود دارد. یک روایت ضعیف نقل کرده است که یک کشیش کرملی بابل استنباط کرده است که آزادخان شخصاً مایل بود که ازاین تلاشها دست بردارد و در بصره سفینه ای از پاشاه بگیرد و به قندهار برگردد. اما گویا پاشا می خواسته است که جهت مقابله با توسعه قلمرو سردمداران نو در ایران از وی استفاده کند،[66].

از آنچه که کشیش بابلی استنباط کرده نمودار می گردد که آزادخان خسته از جنگ شده بود و دیگر میل به جنگ نداشتند. اما این نظر از نگاه بعضی ها ضعیف به نظر می رسد و می گویند که چون آزادخان در پی تحکیم قدرت دوباره افغانها در منطقه بود و از هر وسیله ممکن کار می گرفت و هدفش که ساختن یک قدرت بزرک در ایران

---

[66]جان پری،همان همان ص: 123.

و در افغانستان بود هیچوقت و از هیچ تلاش دریغ نمی کرد. شاید هدف تصمیم رفتن به قندهار هم همین بوده باشد

به هر حال آزادخان افغان با همکاری های سلیمان پاشا والی بغداد و با استفاده از کمک های جنگی سپاهیان موصُل (Mosul)، کِرکوک (Kerkuk)، و دیار بکر در عراق لشکری سه هزار نفری (۳۰۰۰) فراهم کرد و یقین داشت که هنگام حرکت احتمال دارد به آذربایجان بتواند تعداد زیادی جنگجو ها را دور این هسته مرکزی گرد آورد.

از طرف دیگر ارکُل پادشاه گرجستان که از سوی نیروهای در حال گسترش فتح علی خان و کریم خان در معرض خطر قرارداشت، پیشنهادی مبنی بر کمک و همکاری با آزادخان افغان به سلیمان پاشا فرستاد تا سلیمان پاشا اعلام همکاری وی (ارکُل) را با متحد پیشینش آزادخان افغان در میان بگذارد. در همیت احوال در اوایل بهار سال ۱۷۵۹م، ازادخان با سپاه کوچکش به سوی ایران حرکت کرده بود و اطمینان حاصل کرده بود که تبعه کوه نشین پاشا نیز از آن پشتیبانی خواهند کرد.

این زمانی بود که آذربایجان در تحت سلطه فتح علی خان و شهبازخان دنبلی قرارداشت. این دو خان آذربایجان یعنی فتح علی خان و شهباز خان تازه چند ماه بود که حساب خویش را از خان

شکست خورده (محمد حسن خان قاجار) جدا کرده بودند. چون از سوی کریم خان زند خطری احساس نمی کردند، مجدداً بُساط قدرت شان را در آذربایجان گسترده بودند و به تحکیم مواضع خویش پرداختند. پس حاضر نبودند بار دیگر کسی دیگری را در فرمانروایی و حکومتشان سهیم سازند.

اتحاد این دو سردار و متحدین اسبق آزادخان افغان که روزی سر به اطاعت از ایشان (آزادخان) داشتند این بار در مقابل نامبرده ایستاده بودند. آنها با لشکرکشی آزادخان که گفته میشد درحدود بیست هزار نفر مرد جنگی در اختیار داشت مواجه گردیدند. احتمالاً در تابستان سال ۱۷۶۰م، و پیش از رسیدن آزادخان به مراغه در محلی که یکی ازشهرستان ها و نواحی مراغه و جزء دهکده دیزجردوی که یکی از جلگه ها و از توابع مراغه بوده است به مقابله اش شتافته بودند.

آزادخان که در صورت اقتضا، کوچکترین تردید در مقابل زور و تصرف قلمرو سابقش به خود راه نمی داد، احتمالاُ در تابستان سال ۱۷۶۰م، همراه با سپاه بزرگ و مختلط که در حدود بیست هزار نفر از کُردستانی ها نیز بدان افزوده شده بود به سوی تبریز حرکت کرد. سپاهی که پیش از ورود آزاد خان به مراغه با او مواجه شد، اتحادیه مرکب از افراد طوایف و گروههای آذربایجانی و مرکب از چهل هزار نفر مرد جنگی بود. این افراد جنگی به فرماندهی فتح علی خان

افشار و شهبازخان دنبلی وارد میدان جنگ شدند و شامل سربازان بنیچه ای امیرگونه خان ایرلوی افشار طارمی، نجف قلی خان دنبلی، علی خان شقاقی و کاظم خان قراچه داغی بودند.

آزادخان افغان با وجود کمی لشکرش تدبیرجنگی خوبی در پیش گرفته بود. به این شکل که دسته های کُرد و افغان را در سمت راست و جنگجویان ایلیاتی ایرانی که تحت فرمان دهی محمود بابان فرزند سلیمان پاشا قرار داشتند، درسمت چپ، و در قلب سپاه نیز سپاهیان تُرک قرارگرفتند.

ترتیب جنگ از طرف مقابل هم به این شکل بود که فتح علی خان نیزهمراه کاظم خان مشترکاً با مخلوطی از افشار ها و قراچه داغی ها و نخجوانی ها در قلب سپاه جای داشتند. در جناح راست کُرد های شقاقی و جنگجویان افشار امیرگونه خان که به عقیده برخی از مورخین مرکب از تُرک ها و افغان ها بودند، قرار گرفته بود. پشت سر فتح علی خان ستونهای توپخانه صف کشیده بود. ولی آزادخان دارای توپخانه نبود. سرداران افغان عملیات جنگی را از جبهه راست و با یورش به سواره نظام آغاز کردند. ولی در برابرستونهای استوار دنبلی نتوانستند نایل به پیشرفت شوند. امیر گونه خان از جناح راست لشکر آزادخان به قوایش یورش بُرد و با قدرت آنرا در هم شکست.

فتح علی خان در قلب سپاه از این عملیات استفاده کرد و با کمک آتش توپخانه قلب سپاه آزاد خان را مورد حمله قرارداد. آزادخان و سوران نخبه گارد مخصوصش در یوریش شدید به مرکز سپاه فتح علی خان تاختند و آنان (نیروهای فتح علی خان) را به شکست مواجه ساختند و در حدود دو فرسخ به تعقیبشان پرداختند.

در آن لحظات چنین می نمود که آزادخان جنگ را بُرده است زیرا قلب سپاه مخالف را شکستانده بودند اما این پیروزی نهایی نشد و نیروهای آزادخان که به تعقیب قوای مخالف پرداخته بودند برگشتند. قضیه طوری بود که شهباز خان دنبلی موقع را تشخیص داد ه بود و زمان که فتح علیخان در قلب سپاه شکست خورد، او (شهبازخان) برای پرکردن جای خالی سپاه فتح علی خان نزدیک شده بودند و به آزادخان حمله کردند. پیاده نظام کُرد محمود بابان تسلیم و یا فراری شدند. این خود بزرگترین شکست بود که به نیروی آزادخان افغان وارد آمد. بقایای سپاه آزادخان از تعقیب بیهوده در قلب سپاه مخالف برگشتند و دیدند که هنوز بیست هزار نفر از سواران جبهه مخالف درجای شان قرار دارند. ولی گروههای مختلف یاران خودشان شکست خورده اند. لذا راهی جزعقب نشینی به کُردستان نداشتند.

در نتیجه جنگ مراغه به نفع سپا ه فتح علی خان و شهبازخان دنبلی بپایان رسید و نیرو های آزادخان افغان وهمراهانش در اثر تسلیم شدن

محمودخان بابان که سرپرستی نیرو های ایلیاتی ایرانی را به عهده داشت، به شکست مواجه شدند.

بعد از این شکست باز آزادخان برای کسب قدرت در ایران، در کرمان شاه تلاش کرد تا سپاه تازه نفس از میان لَرهای فیلی و مردم همدان گرد آورد. ولی موقع را مناسب ندیدند و این امر را در زمان دیگر واگذار کردند که انتظار آن روز را شدیداً می کشیدند. اما استراتژی اولیه را که ایشان تشخیص داد و در پیش گرفت این بود که: با یک هزار و سیصد تبعه افغانی وحرمسرایش بغداد را ترک گفت و از طریق موصل وکرکوک و گنجه و ایروان گذشته بطرف گُرجستان رفت. درآنجا به استقبال گرم واحترام خاص ارکُل پادشاه گُرجستان مواجه شد. ارکُل حرمسرای آزادخان را در دربارخویش در ضمن احترام بسیار مکان راحتی برای ایشان ترتیب داد و در طول دو سال به پذیرائی شان پرداخت[67].

[67] جان ر، پری. تاریخ ایران بین سا لهای 1747– 1779م . (تهران: ـــ، 1365) ص125. روضت الصفا ص: 31.

پیام کریم خان زند برای آزادخان افغان در گُرجستان

کریم خان زند همیشه از کردارهای آزادخان افغان مشوش بود. اخیراً که آزادخان در گُرجستان از طرف ارکُل پادشاه گرجستان پذیرایی واستقبال می گردید، هردم راحت و آرامش عصبی را از کریم خان می ربود و مایه هراس و ترس دو چندان برای او می شد. معلوم بود که آزادخان افغان روز بروز به تقویه نیروهایش می پرداخت و اتحاد ارکُل قوت تازه برآیش بود. برعلاوه همکاری های عادله خاتون و سلیمان پاشا که از پیش با آزادخان اعلام همکاری و مهمان نوازی کرده بود آزادخان را تقویت می بخشید.

کریم خان اینک طرح جدیدی را برای جلوگیری ازخطرات احتمالی آینده در پیش گرفت که عبارت از سازش و مصالحه با آزادخان بود. برای این منظور چندی بعد دو نفر از خوانین شاملو را به نام های محمد زمان خان وعبدالغفار سلطان که مدتی در گرجستان بسر برده بودند با نامه های دوستانه نزد ارکُل و آزادخان فرستاد و خواستار آن شد که سردار افغان یعنی آزادخان افغان را با آشتی و وساطت متقاعد ساخته به دربار ایران برگرداند تا در صلح و مسالمت با کریم خان زند در حکومت شریک شده و خاطر وی را آسوده و آرام سازد.

کریم خان به این آرزویش نیز با کمک و همکاری ارکُل پادشاه گرجستان نایل گردید.

چون نامه کریم خان زند به آزادخان افغان رسید و ارکُل پادشاه گرجستان نیز دست به وساطت زد، وی (آزادخان) نامه کریم خان را جواب مثبت داده و از طرف هم کریم خان را مرد راست گفتار و خوش قول می دانست. پیشنهادش را پذیرفت. ارکُل باز هم ترتیبات خاص را گرفته آزادخان را با پزیرایی تمام و خاص بسوی ایران بدرقه کرد. موقعی که وارد قرارگاه کریم خان زند در ۱۱۷۶ه/۱۷۶۲م، گردید، مورد استقبال زیاد از طرف کریم خان قرار گرفت.

با آمدن آزادخان افغان در ایران نسبتاً تشویش کریم خان زند فروکش گردید و او خودش را از طرف شمال با آمدن آزادخان آسوده خاطرساخت. وی (کریم خان زند) آزادخان را بر تر از همه می دانست. طبق نوشته نامی اصفهانی که می نویسد: **وی (آزادخان افغان) بر همه امیران نامبردار زمان کریم خان برتری داشت. او همچنان در شیراز پایتخت زندیان می زیست تا اینکه دوسال بعد ازمرک وکیل (کریم خان زند) درسال ۱۱۹۵ه/۱۷۸۱م، درگذشت. از جمله وصایای او این بود که بعد از مرگ پیکر او را موقتاً در شیراز**

به ودیعت (امانت) گذارند و در موقع مناسب به کابل برند. اما این وصیت به دلیل تحولات سیاسی آن زمان انجام نشد.[68]

مطابق به نوشته نامی اصفهانی که کاظم موسوی آن را تایید دارد پیکر آزادخان افغان بعد از وفاتش در شیراز دفن گردید و در کابل انتقال نیافته است. اما تنها جان پری نویسنده آمریکایی در این باره نظر دیگری دارد مبنی بر اینکه جسد آزادخان را در کابل انتقال دادند. او (جان پری) می نویسد: **آزادخان افغان یکی دو سال بعد از مرگ وکیل در سال ۱۱۹۵ه/۱۷۸۱م، درگذشت و جسد او را به خواسته خودش به کابل حمل و دفن کردند**[69]. نظر درست در این مورد آن است که نامی اصفهانی ابراز کرده است که پیکر آزادخان افغان در کابل انتقال نیافته است

[68] میرزامحمد صادق،موسوی . تاریخ گیتی کشا درخاندان زند. (تهران: انتشارات امیرکبیر، 1363.)ص:122.
.

نتیجه:

ازآنچه تا حال درباره آزادخان و آنچه که به نحوی از آنها به آزادخان و فعالیت های سیاسی و نظامی او ارتباط می گرفت گفته شد. چند نکته به عنوان نتیجه گیری ازآن قابل اشاره است که ما ذیلاً آنها را به طور مختصر و فهرست گونه می آوریم:

1- احمدشاه دُرانی و آزاد خان افغان

راجع به شناخت شخصیت و کار های تاریخی احمد شاه بابا احتیاج به تشریح نیست زیرا او مؤسس افغانستان معاصر و چهره شناخته شده در جهان می باشند. اما شناخت احمدشاه بابا از دیدگاه تاریخ نویسنان معاصر آزادخان کمک به شناخت از شخصیت آزداخان افغان می نماید. بنابراین دراینجا لازم می بینم که سخنان کوتاه از نقل قول آن مُوریخین از احمد شاه ابدالی نمایم تا خواننده موقف آزادخان را در افغانستان خوب تر درک نمایند. لازم به تذکار است که طبق معمول بسیار کم مُوریخین غیر افغانی، باالخصوص مُوریخین ایرانی، به توصیف و حقیقت گویی در باره شسخصیت های تاریخی افغانی دست زده اند. مگر این هر دو شخصیت تاریخی افغان یعنی احمد شاه بابا و آزاد خان افغان مورد ستایش و نیکوگویی اکثری موریخین راستگوی

ایرانی ها قرار کرفته اند. گاهی هم لازم است که گفته های آن مُورخین غیر افغانی را که شسخصیت های تاریخی افغان ها را بحیث اشغال گران و متجاوزین معرفی می کنند مطالعه نماییم. درین گفته ها گاهگاهی واقعیت های بیان می گردد که شخص خواننده قضاوت آخری آنرا می کنند. مثلاً محمد هاشم آصف رستم الحکما، نویسنده کتاب معروف «رستم التواریخ»، که در دوران آزاد خان افغان در ایران می زیست، در کتابش هم صفات شاهان افغانی چون آزاد خان افغان، شاه اشرف هوتکی، و شاه محمود هوتکی را کرده و هم بدگویی هایی در باره شان نموده است. صفات بخاطر صورت گرفته که نمی توان واقعیت ها را پنهان کرد و بد گویی به خاطر که او یک ایرانی است نه یک افغان.

بهر صورت، احمد شاه بابا هم یکی دیگر ازجمله کسان بود که بعد از نادر افشارعَلم استقلال را بردست گرفته افغانستان معاصر را تائسس نموده و هم خواهان سلطنت ایران بود.

(برای معلومات بیشتر راجع به آزاد خان افغان و احمد شاه بابا به کتاب مراجعه شود)

با ذکر این قطعه تاریخی در می یابیم که مداخلات بیگانه ها چگونه باعث اختلافات این دو اقوام افغانی گردیده و این دو طایفه دچار نزاعها و کشمکش های داخلی گردیده اند که شاید یکی ازعلت های که آزادخان تمایل به افغانستان و خصوصا قندهار داشته است همین نکته بوده است که تا بار دیگر بتواند که اتحاد و نزدیکی را بین افغان ها به وجود بیآورد و این مرکز حکمرانی اجدادش را دوباره احیا سازد. این خود یک علت است که در کنار آن می توان علتهای دیگری نیز بدست آورد. چنا نچه وی می خواست که یک قدرت متشکل از ایران و هندوستان و افغانستان بسازد و این هدفش هم لازم داشت که سفرهای در مرزوبوم افغانستان، قندهار، و غزنی که مراکز بزرگ و تاریخی این سرزمین است داشته باشد. بدین لحاظ آزاد خان هرگز به قصد جنگ با احمد شاه بابا نبوده است.

2- اهداف آزادخان افغان

آزادخان در پی اهداف خود می کوشید. وی آنچه از نوشته های مورخین بر می آید در تلاش بدست آوردن اهداف بزرگتر از افغانستان بود. به عبارت دیگر اهداف او در افغانستان خلاصه نمی شد. چنانچه مورخ هندی، داکتر گنداسنگ، هم دراین باره در کتاب

خویش که به زبان پشتو ترجمه شده بنام **دُرانی احمدشاه** می نویسد که ما در این جا متن پشتوی آن را می آوریم:

......په دغی خبری پوهیدل په زړه پوری دی چی څنګه د غلزیو د قبیلی د آزادخان افغان قدرت چی د افغانستان د پاچاهی لپاره یی خپل مقاصد اعلان کړی وو شنډ شو او د احمدشاه د امپراتوری په خلاف ویره له منځه لاړه. لکه چی موږ پوهیږو آزادخان افغان د نادرشاه یو پخوانی جنرال ؤ (نظرنویسنده هندی دوکتور گنداسنگ نویسنده کتاب دُرانی احمدشاه است اما این نظر را هیچ کسی از نظریه پردازان افغانی در تاریخ تایید نکرده اند بلکه نظر دراین است که آزادخان از خود مستقل بوده و زیر اثر نادر افشار قرار نداشته است) **او د آذربایجان پارسی ولایت یی تر تسلط لاندی راوستلی ؤ. دا سمه ده چی له پارس نه جلا د خراسان د خپلواک دولت له جوړیدلو څخه چی اداره یی میرزا شاه رخ ته سپارل شوی وه د احمد شاه مقصد د پارس او افغا نستان ترمنځ د یوه حایل (بفر Buffer) منځ ته راوړل ؤ چی د هغه له مخی کیدلی شو د شمال لویدیځ لوری مشر آزادخان افغان له پلانونوڅخه ځان وساتی.**

نامبرده ازفیریر، Fryer نویسنده کتاب تاریخ افغانان ص ۸۲-۸۳ نقل قول میکند و می نویسد که فیریر وایی:

آزادخان افغان د خپل ملت له نورو افرادو څخه ډیر سخت سر زړه ور او منور سړی ؤ. د ده عدالت د برابری افکار او له شیعه ګانو څخه د ده پلوی د دی سبب شول چی زیات شمیر پارتیزان کسان د ده به شاوخوا راغونډ شی. څنګه چی ده خپل زیاتیدونکی قدرت ولید نو په ښکاره یی د عراق، خراسان، او حتی د افغانستان دنیولو مُرام اعلان کړ او ویی ویل چی احمد شاه له دی لامله باید خلع شی، چی یوغاصب دی او په دی خیال ؤ چی پاچاهی د غلزیو د قبیلی په یوه مشر پوری اړه لری. خود ختیځ لور ته د ده حرکت د کریم خان زند له خوا،چی د پارس د سلطنت له هیله مندانو څخه یو تن ؤ، بند شو، د پارس د سلطنت نور دوه تنه مینه وال محمدحسن خان قاجار او په خپله آزادخان وو.[70]

مگر شواهد تاریخی بیان کننده آن است که هیچ برخورد، حتی جبهه گیریی، بین آزاد خان و احمد شاه بابا صورت نگرفته است.

---

[70] ډاکترګنډا سنګه . درانی احمدشاه .(کابل: اسد دانش ، ۱۳۶۶)ص: ۱۹۹.

3- چرا از آزاد خان در تاریخ افغانستان ذکر بعمل نیامده؟

قبل ازآن قابل تذکار است که متاسفانه در تاریخ های افغانستان تا حال یادی هم از آزاد خان نشده است. آزادخان بزرگترین چهره در تاریخ افغانستان بعد از میرویس خان نیکه میباشد. آنچه راجع به آزاد خان گفته شده و نوشته شده توسط مورخین و نویسندگان غیر افغانی باالخصوص ایرانی ها میباشد. مورخین و نویسندگان ایرانی او (آزادخان) را بحیث یک افغان غلجایی می شناسند که در ایران سلطنت کرده است و اصفهان مرکز صفویان را پایتخت خود قرار داده بود اما با وجود افغانی بودنش ازاو به نیکوهی یاد کرده اند. اما امر غیر مسلم است که باز هم ایرانی ها او (آزادخان) را با مقایسه با رقیبان ایرانی اش چون کریم خان زند و حسن خان قاجار ترجیع دهند و واقعت های تاریخی را در باره او (آزادخان) بگویند. نویسندگان غربی نیز از منابع و آثار ایرانی اقتباس کرده و آنچه را ایرانی نوشته اند آنها تکرار کرده اند. در کتاب جان ر پری نویسنده امریکایی آنچه راجع به آزادخان نوشته شده همه از موخزین ایرانی نقل و اقتباس شده است. تنها آثار مورخین و نوسندگان روسی، گُرجستانی ها، تُرک ها، و آذربایجانی ها که به لسان های خودشان نویشته شده تا حال مورد مطالعه و بررسی صورت نگرفته است. یک نویسنده جوان افغان در

ماسکو به اسم محمد طاهر کانی اظهار میدارد که در کتابخانه های ماسکو آثار زیادی راجع به تاریخ آزادخان افغان موجود است که او آنهارا مطالعه میکند و در صدد نوشتن کتاب راجع به تاریخ آزادخان میباشد. همچنان اسنادی در آرشیف ملی فرانسه و ترکیه راجع به آزاد خان موجود است که باید آنها مطالعه شود و به دسترس قرار گیرد. در موزیم اصفهان سکه پادشاهی آزادخان و فرامین آزادخان و عکس و یا تصویرش موجود است که باید مورد تحقیق و مطالعه قرار گیرد. محترم حبیب الله رفیع، نویسنده و مورخ معاصر افغانستان نیز اسناد در لسان پشتو با خود دارد که با همکاری بنده به زودی کتابی راجع به آزادخان افغان تکمیل و چاپ خواهد شد. همچنان محترمه موبینه میوند سال گذشته مونوگراف خود را در شعبه تاریخ پوهنځی علوم اجتماعی پوهنتون کابل تکمیل کرد که آنهم در نظر است تا با همکاری بنده به چاپ برسد.

چرا تاکید زیاد برآن میشود تا که ما افغانها راجع به تاریخ وشخصیت های افغانی خودمان بنویسیم نسبت به آنکه نوشته های بیگانگان را مطالعه کنیم؟ حقیقت واضح است که بیگانگان تاریخ را از نگاه منافع ملی و مملکتی خود می بینند و آنچه را خوش پسندند آنرا مینویسند. همسایگان ما همیش تاریخ و افتخارات افغانها را از آن خود میدارند و

به آنها می نازند. بعضی از نویسندگان غربی نیز کورکورانه و بدون تحقیقات علمی از نوشته های این همسایگان ما اقتباس می کنند. جاییکه بسیار دردآور است اینست که تا چندی قبل کمتر اثری راجع به تاریخ افغانستان به لسان انگلیسی نویشته شده به جز از آثار نویسندگان انگلیس (برطانوی) که شما خود قضاوت کنید که آنها با داشتن سه نبرد نافرجام در دو قرن اخیر با افغانها راجع به تاریخ افغانها چه نوشته باشند؟

چنانچه در ابتدا گفته شد که این اثر نیز از خود خالیگاه ها، غلطی ها، و کمبودی های دارد که ایجاب به تحقیقات علمی بیشتر را می کند. این کتاب به مدت بسیار کم و به عجله تکمیل و چاپ گردیده است. امید است این اثر سرآغاز تحقیقات وسیعی در زمینه گردد و با تشکیل سیمنار ها، کنفرانس ها، و محافل علمی و تاریخی این خالیگاه ها، غلطی ها، و کمبودی ها پُر گردد.

مهندس محمد نجیم آزاد زوی



مهندس نجیم آزادزوی، سابق استاد پوهنځی انجنیری پوهنتون کابل، در غزنی تولد یافته و تحصیلات ابتدایی را در لیسه باختر مزارشریف، لیسه سنایی غزنی و لیسه غازی کابل تکمیل نموده است. در سال 1973 غرض تحصیلات عازم امریکا شد. در سال ۱۹۷۸ از دیپازتمنت مهندسی پوهنځی انجنیری پوهنتون کابل فارغ گردید و در کدر علمی پوهنځی انجیری باقی مانده و مدت سه سال تدریس نمود. در ماه قوس ۱۹۸۱ وطن را ترک گفت.. در سال ۱۹۸۱ عازم امریکا شد و در ام.آی.تی (MIT) درجه ماستری را در شهرسازی و مهندسی بدست آورد. از سال ۱۹۸۵ الی۱۹۹۳، بر علاوه کار مسلکی در شهر باستون، در یونیورسیتی های مختلف باستون تدریس نمود. در ماه می سال ۱۹۹۳ دفتر مهندسی آزاد را در شهر باستون افتتاح نمود. از سال ۱۹۹۳ به این طرف بحیث ریس موسسه ای مهندسان آزاد ایفای وظیفه می کند. از سال ۲۰۰۱ به این طرف در پروژه های مختلف دو باره سازی افغانستان سهم گرفته است. آزادزوی آثار بیشماری در ارتباط مهندسی، شهرسازی، و دوباره سازی افغانستان در مجلات و روزنامه های امریکا و منابع بین المللی نوشته است.

اکنون از بی صاحبی ایران، والاجاه آزاد خان افغان بر سریر سلطنت و فرمانرواهی و بر مسند پادشاهی و دارایی متمکن و بر قرار است و دارالسلطنهء اصفهان را مقر و مقام خود نموده و به آیین نادری اسباب و آ لات چیده و اساس بر پا نموده و ظاهرا با خلایق به عدل و احسان و حساب و احتساب و تمیز و حسن و سلوک رفتار می نماید.....

رستم التواریخ از محمد آصف رستم الحکما، چاپ پارس بوک، سال ۲۰۰۹ م

زمامدار بزرگ که بعد از شاه اشرف هوتکی در ایران ظهور کرد عبارت از آزادخان «اندر» است که خود را پادشاه ایران اعلان کرد و پس از نادر افشار یکی از دشمنان سرسخت و خطرنا ک کریم خان زند بشمار می رفت. به شواهد و روایات افغانها و ایرانی ها مجادله طولانی این دو رقیب، یعنی آزاد خان افغان و کریم خان زند، برای تاج و تخت ایران با یک مصا لحه و طرح دوستی صادقانه طرفین خاتمه پذیرفت. طوریکه آزادخان پس از سالیان درازی بوضع محترمانه و آبرومندانه دردربار رقیب خویش کریم خان زند بسر برد.......

علی احمد جلالی درکتاب تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ، نقل از الفنستون درصفحه 189

آزادخان افغان پلان وسیعی را در نظرداشت که می خواست افغانستان، ایران، وهندوستان را تحت یک قدرت درآورده وامپراطوری وسیعی را تشکیل دهد که درراه این هدف مسا یل قومی ومذهبی مثل شیعه وسنی را ازنظردوردا شته واوهمه را به یک نظرمی دید وتنها این راه را برای رسیدن به آرزویش مفید می دا نست آمدن او به غزنی هم ازاین عام مستثنی نبوده ویکی ازغرضهای وی را می سا خت ....

کنداسنګ نویسنده کتاب درانی احمد شاه، ترجمه مرستیال نصر الله سوبمن به زبان پشتو

Price: $US20 **قیمت: ۲۰۰ افغانی**